مجموعہ

# طلسم سکندر ذو القرنین

مشتمل بر فنون پنجگانہ

کیمیا و سیمیا و ہیمیا و ریمیا و لیمیا

جسکو

مولوی محمد عثمان خان مرحوم متخلص بہ قیس مدار المہام

سرکار رامپور نے عجائبات ذخیرۂ اسکندر ذو القرنین سے فارسی

سلیس میں ترجمہ کیا اور واسطے شائقان علوم غریبہ عجیبہ کے

بار ہفتم سنہ ۱۹۱۵ء

باہتمام بابو منوہر لال بھارگو سپرنٹنڈنٹ

مطبع منشی نولکشور لکھنؤ میں چھپا

AL-HAMD
DAWAKHANA

مجموعہ

# طلسم اسکندر ذوالقرنین

مشتمل بر فنون پنجگانہ

کیمیا و سیمیا و ہیمیا و ریمیا و لیمیا

جسکو

مولوی محمد عثمان خان مرحوم متخلص بہ قیس مدار المہام
سرکار رامپور نے عجائبات ذخیرۂ اسکندر ذوالقرنین سے فارسی
سلیس میں ترجمہ کیا اور واسطے شائقان علوم غریبہ و عجیبہ کے

بار ہفتم ۱۹۱۵ء

باہتمام بابو منوہر لال بھارگو سپرنٹنڈنٹ

مطبع نامی منشی نولکشور لکھنؤ میں چھپا

اطلاع۔ اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود
فہرست مطول ہر ایک خلائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقین
حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہو اس کتاب کے متصل
تین صفحہ جو سادے ہیں اُنمیں بعض کتب نایاب زمانہ فارسی و اُردو کی درج کرتے
تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہو اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر دانوں
آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

| نام کتاب | قیمت | نام کتاب | قیمت |
|---|---|---|---|
| کتب نایاب زمانہ فارسی | | رسالۂ مناظرۂ تدبیر و تقدیر۔ از | |
| عجائب المخلوقات ۔ و خواص الموجودات | | ملا نجم الحق صاحب۔ | ۹ |
| از علامہ علاء الدین زکریا کاغذ سفید | | قول فیصل۔ از امام بخش صہبائی | |
| با تصویرات دو طرح۔ | | دفع اعتراضات خان آرزو۔ | ۸/ |
| (۱) با تصویرات رنگین۔ | ععہ پ | مطلع العلوم و مجمع الفنون یکجائی | |
| (۲) با تصویرات بغیر رنگ۔ | ے پ | ہر علم و فن کا ذکر جامع علوم کتاب ہو۔ | [illegible] |
| معلومات الآفاق عجائب خلقت | | مخزن علوم ۔ مع نقشہ۔ | [illegible] |
| از امین الدین خان ۔ کاغذ سفید | | مکتوبات لارڈ ڈفرن۔ ارشاد سابق | |
| با تصویرات دو طرح۔ | | ویسرائے گورنر جنرل ہند ترجمہ مولانا | |
| (۱) با تصویرات رنگین۔ | عہ پ | ابوالحسن فریدآبادی۔ | عہ/ |
| (۲) با تصویرات بے رنگ کاغذ رسمی۔ | ۱۲ ر پ | خزینۃ الامثال۔ محاورات و امثال | |
| ایضاً۔ کاغذ گندہ۔ | ۱۲ ر پ | زبان ذوعربیہ۔ فارسی و اردو مصنفہ | |
| افشائے اسرار فریمیشن۔ از منشی | | سید حسن شاہ صاحب۔ | ۸/ |
| ظہیر الدین بلگرامی۔ | ۱ر۳ | کتب نایاب زمانہ اردو | |
| دبستان مذاہب۔ مذاہب اقوام | | لطائف و ظرائف۔ مصنفہ منشی | |
| مختلف تحقیق تمام۔ | عہ | جیگوپال صاحب۔ | ۲/ |



بعد حمد صانع مصنوعات و نعت شافع مخلوقات صلوات الله علیه و آله و اصحابه وسلم میگوید سراپا عصیان محمد عثمان عفی عنه که بهنگامیکه هوای تدوین این کتاب در سرم افتاد و با ذخائر کتب جمله علوم و فنون عجیبه آن از نسانی به سانی می پرداختم اگرچه اتمام هر کار باعانت پروردگار بسلسله روزگار رست الا در تفاوت درجات آن احدی را نیست مجال انکار بر این قیاس از جناب احدیت صورت بر وقت مناسب اشتیاق این بیچاره ان هم میسر شد مصداق اینکه درین ایام بمطالعه نسخه موسوم به ذخیرهٔ اسکندر یونان موفق گردیدم نسخهٔ دیدم از عجائب فنون غریبه مملو و از غرائب رموز عجیبه مشحون که تا امروز خازن روزگار از نظر اغیار مستور داشته و چرخ ازرق فام نقوش کنوز و خزائن خود را در اوراق آن نگاشته و دیده خرد و دوربین مثالش ندیده و گوش اصحاب یقین مانندش نشنیده در مطاوی اوراقش نکات لطیفه و مسائل عجیب مندرج بود و الفاظ مغلق و لغات ادق سبب خمول و باعث استتار معانی آن نادره روزگار گردیده ازین باعث اکثر طلبه از نوادر آن بی بهره مانده بودند خواستم که نادره و غریب را از نقاب حجاب بیرون گردانم تا سائر اصحاب دانش و بینش از پرتو انوار جمال باکمالش مستفید و کامیاب شوند الحمد لله که بپاس الطاف الٰهی با اندک زحمتی کوکب مقصود از افق مراد طالع گشت و جمال ترتیبش فروغ رعنائی بتان عجائبات شکست چنانچه معتصم بالله بعد از فتح عموریه استماع نمود که در آن نواحی ولایت

AL-HAMD DAWAKHANA



قدیم و حصنی است عظیم منسوب بانطیوخوس که کلید اسکندر ذوالقرنین فیلقوس یونانی ست و جمعی در آن دیر ساکن شده بمحافظت آن مشغول اند و بظن ایشان آن بنا مشتمل بر چیزے از آلات و آثار انبیاست علیهم السلام و انطیوخوس جهت سکان آن دیر ضیاع و عقار بسیار وقف نموده عهود و مواثیق از ملوک روم و ایران گرفته و سجلات نوشته که هیچ یک از ملوک متعرض سکنهٔ آن دیر نشده بعزم تسخیر و تخریب آن نهضت ننماید و آن دیر را موسوم به بیت الآثار نمود و چون عقیدهٔ مردم آن بود که بعض آثار انبیا مخزون آن بیت است لهذا هیچکس متوجه فتح باب آن نمیشد فقط معتصم بالله بعد از استماع این اخبار رسولی باصحاب دیر فرستاده اخبار نموده که مرا اراده فتح باب آن دیر است تا مشاهده کنم که سبب محافظت آن چیست زیرا که اگر مال یا کتب حکمت در آنجا مخزون است فائده در معطل گذاشتن آن نباشد بلکه وصول آن بارباب استحقاق و اصحاب انفاس انسب باشد و حالا مستحق آن منم تسلیم اصحاب دیر مهلت خواستند تا بعرض ملک روم رسانیده جواب نویسند چون از آنطرف جواب شافی نیافتند روزے چند بلیت و لعل داشتند معتصم بتکرار رسل کار بر ایشان تنگ کرد ایشان التماس عهود وثیقه نمودند که از تغیر دین و قتل نفس ما را معفو دارد تا فتح دیر نمایم معتصم بالله بعد از عهود عبد الملک ابن حاجب و علی ابن احمد المنجم و محمد بن خالد مهندس را فرستاد و امر بتفتیش حال آن دیر و تفحص اشیائی که در آنجاست نمود ایشان باین دیر در آمدند چندانکه جستجو نمودند چیزی در آن دیر نیافتند استعجاب غریب نموده گفتند که اگر اقفال ملوک روم و یونان بر در این بیت نمی یافتیم گمان می بردیم که اهل دیر در اخفاے ما فی الدیر حیله انگیخته اند چون عزم انصراف و ارادهٔ مراجعت بامیر خود نمودند تا آنچه به مشاهده در آمده بود بعرض رسانند محمد بن خالد مهندس گفت ای قوم این خانه را انطیوخوس عبث بنا نکرده و صاحب ما بمحض اینکه بگوئیم درین خانه چیزے نبوده راضی نخواهد شد فکرے تمام و اندیشه تام درین امر باید کرد پس بعد از تامل بسیار گفت آنچه بخاطر من خطور میکند آنست که سطح اعلای این بنا واسع باشد از سطح اسفل و این رمزیست خفی و سریست پنهان بعضے گفتند سبب استحکام این بنا ست محمد بن خالد گفت اگر این سبب استحکام بنا بودی بایستی که تمام حائط دیر چنین بودی زیرا که ما مشاهده میکنیم که بانی دیر اهتمام در تشیید و استحکام جمیع حائط نموده گفتند ترا درین مقدمه رای قوی تر است پس بامر محمد دیر را مساحت کردند سطح اسفل را ده ذراع یافتند و

اعلی را و سۀ و از ده ذرع چون حائط را باین هیئت یافتند از انجا معاودت نمود و حقیقت آنرا بامیر خود
عرض نمود امیر گفت متبرسم که چنین بنای را خراب کنم و در ان چیزی نیابم و این چنین بنا را
بی سود منهدم ساختن حالی از تهمتی نیست زیرا که از ملوک نیکو نباشد که بنای سلف را خراب
کنند باعث عداوت تخمیس و تحقیقه موسوم بآثار انبیا باشد بعد از توقف این امر گویند معتصم بالله در
خواب دید که مامون بالله میگوید که بانهدام گردان این را که **ذخیرهٔ اسکندر ذوالقرنین** که علم
ارسطو و علم هرمس اکبر در ان ست درین دیر ست معتصم از خواب بیدار شد محمد بن خالد سندس را طلب نموده
حکم بهدم آن کرده مبالغه بسیار در سرعت تخریب آن نمود محمد بن خالد با چار رسد کس بقصد هدم
آن بنا متوجه شده مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند تا وقت نماز عصر آنروز حائط دیرا بینداختند چیزی از
هدم حائط ظاهر نشد محمد بن خالد فی الجمله مایوس شده خواست که دست از کار باز دارد معتصم کرفق نماید
که اساس آن حائط را از بیخ و بن بر کن چون شروع بحفر نمودند ناگاه صندوقی ظاهر شد از سر قفل آهنی
بر و مستحکم کرده صندوق برآورده در نظر معتصم در آوردند حکم کرد تا قفل آنرا بشکنند صندوق دیگر از اندرون
او ظاهر شد از طلای احمر و قفل از طلای مستحکم کرده و کلیدے در وآویخته بازنجیرے طلا و در کنار آن صندوق
کتابے نوشته پس معتصم حکم کرد تا فتح صندوق چون مفتوح گردانیدند در آن کتابی یافتند که اوراق و صفحات او
تمام از ذهب احمر بود و هر ورق بغلظت و ثخونت نصف اصبع و طول کتاب یک ذرع و عرض آن ثلث
ذرع و غلظت و ثخونت حروف بمقدار شعیره و عدد اوراق آن سه صد و شصت بود و در هر ورق دوازده
سطر و کتابت او بعضی بخط یونانی و برخی بخط رومی معتصم بعد از مشاهدهٔ ایخال مترجمین را امر فرمود که
حاضر شده ترجمه کنند اول کتابیکه در کنارهٔ صندوق بود این ست

## هذه ذخیرة الاسکندر الملک بن فیلقوس ذوالقرنین یونانی

این عزیز ترین و بزرگترین چیزے بود که مالک و صاحب او اسکندر مدام از انظار اغیار مصئون و محفوظ
داشتی و هیچکس از خلائق را قابل رویت آن ندانستی تا بوقتیکه امل قضا رقم تمامی بر صحیفه حیات
او تحریر نمود و ایادی تقدیر سررشتهٔ اختیار و زمام اقتدار از کف کفایت او در ربود خواست
که جوهر شریف لطیف نورانی خود را از محن تن و بند عالم استحاله بفنا نجات داده بحضرت آباد
عالم نور و بقا رساند و از جرعه حیات ابدی و شربت بقاے سرمدی که سائر مقربان

AL-HAMD
DAWAKHANA



ذروهٔ جبروت و جمهور طالبان خلوت خانهٔ لاهوت در آرزوی ادراک قطرهٔ از ان سراپا حیران
هستند ریان و سیراب گرداند و انقضای مدت عالم سفلی را وسیلهٔ ارتفاع عالم علوی گردانیده بهره
از نعیم جاودانی آن جهانی بردارد و آب از حیات خورش خواست که دُرر فاخره و لآلی باهره در دست جهله
و ارباب غفلت و اصحاب بطالت نیفتد که لعب لاعبان را نشایسته نیست چه علم بهترین دریست
تابنده و نیکوترین گوهریست ارزنده که امتعه دنیا هیچ بازای او چو ارزن جو سنگی نمی نماید بنابرین جهالت
علوم از اجنبی طبعان واجب و صیانت او از بی مایگان قلیل البضاعت اوجب است از بحیث در ان
دیر مخزون ساخته کتاب را در ان موضع مدفون نموده تا در نظر اغیار نیاید و از جمله نامحرم مصئون ماند و وقت
ودیعت این ودیعت ای کتاب درین صندوق و اخفای این گنج و بران دیر طالع سنبله بوده که عطارد
در برج سنبله مقیم و قمر متصل بعطارد در برج جوزا و زحل در جدی بوده و شکل فلک مسعود بوده و اختیار
اینوقت جهت ودیعت این کتاب از برائے صعوبت اخراج آن بوده و اگر احیاناً اخراج دست دهد پادشاهی
بسر شود که بحکمت مستحق این عطیه و ارزندهٔ این کرامت باشد و وضع این کتاب در ان صندوق
بر هیئت لوحی بوده و حروف آن بخط یونانی و روی منقوش انطیلوخوس که ملک یونان و اسکندر ملک الملوک
اسکندر ذوالقرنین یونانی ست گفته که چون اسکندر را احساس شود که وقت رحلت و زمان ارتفاع عالم
علوی از عالم سفلی رسیده و هنگام ارتفاع از مراتب دنی بمدارج علوی در آمده مرا امر فرمود که این صندوق
را اخفا کنم تا دست تعرض نااهلان بآن نرسد زیرا که چیزے از علوم انبیا علیهم السلام درین کتاب مسطور بوده
مبادا که او را تغیری و تبدیلی شود انطیلوخوس گوید زنهار شبه نکنم و گمان نبرم برای آنکه درین کتاب بجهت
منافع دنیوی ملک الملوک نخواسته که دیگری بر و مطلع شود زیرا که اسکندر یونانی چنان نبود که بچیزی از
نفائس دنیوی تعلق داشته باشد تا از ان و انعدام و وجود و ثبوت تغارت دنیا انقباض و انبساطے
بر و طارے شود بلکه تعلق او بعلوم حکمت بوده و حذر میکرد که این علم بنا مستحق رسد و موجب تضییع آن شود
و چون از انقیاد او ملک الملوک چاره نبود آنچه فرموده بود بر خود فرض عین دانستم و تخلف او را بر خود
دشوار عظیم پنداشتم پس این صندوق را ساختم چنانچه مامور بودم و درین بوضع ودیعت نهادم و طوق تعجب
دولتی را که طراز ای این سعادت فضل بنام او نویسند تا این کتاب را دریابد و از نفحات او و آثار فیض او اخذ
کند و از قطرات تمام او باران عنایت حق دریابد و از نتائج آثار آن بمراتب و مقامات علیا رسد بالجمله

معتصم بالله او را از زبان یونانی و روش بعربی نقل فرمود و بکرات و مرات با علماء برجهات مقابله کنانیده تا یقین بهم شد که در کمال صحت نقل شده و از سهو و زلل خالی بوده و از نظم ترتیب نحو و املا تغییرے و تبدیلی نیافته معتصم بغایت خوش شد محمد بن خالد را بانعام و اکرام بسیار سرفراز ساخت

| | | |
|---|---|---|
| | فهرست اول کتاب مترجم | |
| | بسم الله الرحمن الرحیم | |

باسم واجب الوجودی ابتدا میکنم که انتهای کار همه موجودات بادست وازو بظهور آمده عالم نور و تاثیر و عالم استحاله و تغیر و هلهٔ کل ممکنات و مدبر عوالم عناصر افلاک ے دست و از جلایل قدرت دست کفنوتش خاشعه و عقول لا معداز ادراک صفات و فهم ذات او عاجز و قاصر اند بل ایجاد جمیع کونات و احداث کل موجودات جلوهٔ از ذرات نور وجود اوست و لمعان انوار او منزه از الوان و مبرا از آلایش کوان ست چنانچه اضوا ے شعاعیه از کثائف جسمانیه مصون و محفوظ اند و کل صفات کمال از اشعهٔ تجلیات او ناشی شده و هر کمال نسبت باو نقصانست و ذات او بری از صفات و مستغنی از القاب ست زیرا که اطلاق القاب و صفات بر ذات وحدانیت نزد ارباب تحقیق جائز نیست و قوت انشرح و تمجید قادر بر زیاده از ین نیست که گوید هو ولا هو الا هو

| | | |
|---|---|---|
| | سبب تالیف این کتاب | |

در رسطاطالیس با اسکندر ذوالقرنین فیلقوس گویا ایها الملک بعزة الله وموقع تو و بجلائل مقامی که نفس ارفع ترا تکمیل کمالات در ان مقام تمکن ے بهم و باستکمال فضائل و کمال اشتمال جمله صفات ملوکیه که تو ارزنده و زیبندهٔ آن بوراثت علم حکمت ماوریه چنی که ودیعت نموده است آن حکمت را در حس کبیر در سرب بجری وحق که دانسته انچه خواهد شد از حال خلائق و مال (حضرت ادریس)

ایشان بطوفان و غرق و بعد از طوفان براستخراج آن از سرب بجری احدی قادر نبوده الا بلیناس حق و من از و اخذ کردم و استفادهٔ آن نمودم و در محفل گرامی بذکر آن رطب اللسان شدم و بسمع علی ملک رسانیدم وقت اول فرموده ملک که از مقدمه و ینقلگت مکر راز من طلب آن نموده و بتشریح و تالیف آن امر فرموده چون فلک را بر شکل که صلاحیت ظهور و قابلیت تحریر این کتاب باشد نیافتم به علل و عسی تاخیری نمودم تا وقتیکه بر آن مطلب نظر یافته فلک را در اسعد اشکال مشاهده نمودم چنانچه انتهای مقصد ملک بود بتقدیم رسانیدم تا متمتع از فوائد آن برداشته معزز و مکرم دارد و ادعیت

AL-HAMD
DAWAKHANA



در حفظ و صیانت این کتاب و مبالغه در استتار آن از رویت نامحرمان چه تکرار کنم که بشناسند بکر بعرض ملک رسانیده سعادات جلیله مستوفی گرفته ام چه این کتاب مستودع اشرف علوم و سبب وصول بمطالب علیا و مقامات رفیعه و مراتب ارجمند و منازل بلند ست و مشتمل ست بر عشره فنون بترتیب نها

**فن اول** در اصول مقدمات این علم۔

**فن دوم** بذکر اصول صنعت و تدبیر اکسیرات۔

**فن سوم** در ترکیبات سیمیات و آداب و قواعد آن۔

**فن چهارم** در تریاقات غریبه کثیر النافع که از مضرات سموم خلاصی دهد۔

**فن پنجم** در صنعت حرزهٔ طلسمیه که اکثر امراض مزمنه را نافع باشد۔

**فن ششم** در صور خواتیم کواکب سبعه۔

**فن هفتم** بذکر فنون متفرقه از طلسمات وغیره۔

**فن هشتم** در بخورات کواکب ابواب عطف قلوب و فوائد متفرقه۔

**فن نهم** بذکر خواص نباتات۔

**فن دهم** بذکر خواص اعضائے حیوان و ما یتعلق بها۔

**بشنو** فقیر محمد عثمان قیس مفاهیم اصل کتاب را با ختلاف ترتیب فنون مذکور تمامه مندرج ساخته الا در بعض مواقع از دیگر کتب چیزی مستزاد نموده برای امتیاز ناظر با تبدا لفظ مستزاد و با نتها لفظ فقط مندرج گردانیده و چون این کتاب بر علوم خمسه کیمیا و لیمیا و سیمیا و ریمیا و هیمیا مشتمل ست و هر پنج علوم را نظر بتساوی حروف اسمیه مناسبتی تامه و مقارنتے کامله حاصل است لهذا همین رساله را موسوم به حواس خمسه گردانیده و مشتمل بر یک مقدمه ای فن اول از اصل کتاب و پنج حواس و یک خاتمه ساختم

| | | |
|---|---|---|
| | مقدمہ مطلب فن اول<br>در اصول مقدمات این علم۔ | |

بشنو مراد از علم در ینجا علوم کلیه است که هیچکس از و مستغنی نیست و این کلیه در خواص و اسرار سودمند است در موجودات عالم ارضیه موجودهٔ عالم سفلی که تابع عالم علویست زیرا که اشخاص عالم

از خط استوا جہت تاثیر اشعہ شمس در خط استوا اکثر ست و برین قیاس سواد مسکنہ اقلیم ثانی اقل از اول
باشد بنا برآن لون اہل اقلیم دوم اسمر و احمر باشد و اقلیم ثالث و رابع باعتدال اقرب بود لیس
باعدل امزجہ مزاج سکان اقلیم رابع باشد کہ تاثیر اشعہ در این اقلیم بغایت اعتدال ست ای شمس از
سمت الراس سکان اقلیم رابع نہ بسیار دورست و نہ بسیار نزدیک بنا برین اقلیم رابع معدن تولید
اشخاص فاضلہ و صور جمیلہ و حکما و ذوی العقول و علما مستنبط و فائق شدہ اقلیم خامس تاثیر شمس
در و اقل ست از اقلیم رابع بنا برین تولید برف و یخ در این اقلیم شود و طبائع سکان او قلیل النضج باشد
از رابع اقلیم سادس و سابع از جہت سکان این ہر دو در کمال فجاجت است و دلیل برآن غلبہ
برودت و رطوبت امزجہ و بیاض الوان و زرقہ عیون و عدم سطبری شعور جعدہ ایشان ست و از
روی استدلال باعتدال ابعد الناس اند سبب این آنست کہ چون شمس در بروج جنوبیہ باشد بغایت
بعید است از ایشان و افراشد در ان اراضی در غایت ضعف است و چون در بروج شمالیہ شود اینقدر بسیار
دورست از سمت الراس سکان ایشان پس ہیچ وقت شمس را با مسکنہ سادس و سابع از متعدبہ بغایت
تبدیل ہوا و تغیر مزاج ایشان بظہور آید بلکہ معظم اوقات ایشان شتا است پس بشنو اختلاف اشکال
صور خلائق باعتبار افاعیل شمس ست و این اعظم اسباب اوست اما اختلاف اخلاق خلائق تابع اختلاف
امزجہ ایشانست مثلا علو ہمت و جنود و قتل و حرق نفس خود بدست خود از اہل اقالیم شمالیہ و ثالث و
رابع نیاید و ہمچنین قلت غیرت و بخل کہ در اہل اقلیم سادس ست در اہل اقلیم جنوبیہ کہ مائل بوسط اند
اسلامی باشد و از ینجاست کہ ذکاوت و صحت ادراک و اعتدال اخلاق مخصوص اہل اقلیم رابع اہل اقلیم
شمالیہ و جنوبیہ را نباشد اما تاثیر در نباتات و بودن او علت وجود نباتات امریست ظاہر است زیراکہ
سائر نباتات مطلقا در کمال خود محتاج بتاثیر شمس اند اما وجود بعضے نباتات در بعضی بلاد و دون بعضے
از جہت قرب و بعد تاثیر اشعہ شمس ست مثلا نخل در اراضی حارہ روید و اترج و لیمون و مویز و انچہ
امثال اینہا باشد در بلاد باردہ نروید و برین قیاس در اقلیم اول انار دیہ ہندیہ میروید و در غیر
این نروید و در بلاد جنوبیہ کہ ورای خط استوا است اشجار و فواکہ و حشائش روید کہ کسی نشناسد پس معلوم
شد کہ تمامی این اختلاف از جریان مواقع شمس ست باعتبار طلوع و غروب و ارتفاع و انخفاض و
صعود و ہبوط او و این اختلافات سبب تنوع اختلافات کثیرہ شود در اراضی و بہار و اچوبہ و معادن

AL-HAMD
DAWAKHANA



سفلی ہمیشہ منفعل از اشخاص عالم علوی ست بلکہ ہر دو عالم واحد اند متصل باتصال واحد چہ ہوا
متصل ست بکواکب بعضے اجسام و جہ بواطن بعضے بدین صورت کہ ہوا متصل ست بنار و آن متصل
است بفلک قمر و آن متصل ست بافلاک علیا تاکہ متصل شود بفلک ثامن کہ فلک الافلاک مندرج چون
ثابت شد کہ اجسام ارضیہ جمیعا متصل بعالم افلاک اند پس باید کہ عجب نماید و غریب در نظر نیاید انفعال
عالم عناصر از عالم افلاک بتخصیص عنصر ہوا کہ خالی از شعاعات کواکب نیست و اصل ست قوام اجسام
ارضیہ بشنو نیر اعظم را جلالت قدر و عظم شان زیادہ از ان ست کہ احتیاج شویم باثبات تاثیرات وے
در عالم کون و فساد زیراکہ فاعل ظاہر افعل ست در عالم علوی ہم فعل فعلش در عالم علوی آنست کہ
ہرگاہ یکے از زحل و مشتری و مریخ مقارنت و دائرہ از دو دور شود و ہبوط کند از اعلای نطاق فلک
تدویر بسوی نطاق ادنی در ینوقت راجع و راجع و نمودار شوند از جہت ضعیف الحال باشند اما
زہرہ و عطارد و با شمس رجل ست عجیب کہ زہرہ دور نشود از شمس زیادہ از ثمن فلک و عطارد دور
نگردد از شمس بیشتر از نصف سبع دائرہ ہرگاہ و میان شمس و یکے از عطارد یا زہرہ بقدر مذکور بعد
گردد اگر پس شمس ست سریع تر شود در سیر خود تا نزدیک بشمس و ملحق گردد یا و محترق شود و ہر یکے ازین
دو کواکب مقارن شمس شوند یکبار راجع و یکبار مستقیم و دائما بدین ترتیب پس مرکز فلک تدویر ہر یکے
از زہرہ و عطارد و مقارن شمس ابدا و متحرک بحرکت شمس بے زیادت و نقصان باشد و این از خواص
ظاہری کواکب خمسہ است اما قمر تاثیر کند قرب او بشمس در نقصان نور و بعد او تاثیر کند در زیادت
نور قمر لہذا نور قمر مطلقا از شمس باشد و از ینجا است کہ ظہور اشعہ شمس سبب حیلولت ست درین
بصر و سائر کواکب و رونق انوار سائر کواکب را باطل گرداند و شمس بجہت ظہور تاثیر خود در
جمیع عوالم علوی و سفلی و بر قرار ماندن نور خود در شیء بر یک حال موسوم بہ نیر اعظم شدہ و تاثیر او
در عالم سفلی متحقق گشتہ چنانکہ در بعضے مواضع کہ شمس در سمت الراس اقرب باشد نسبت باسکان
آن بلد موجب احتراق سواد جلد ایشان شود بحیثیتی کہ محل تعیش حیوان نتواند شد و آن
مواضع مثل براری جنوبیہ است کہ از کثرت حرارت اشعہ شمس تعیش محال ست و در حوالی آن
براری کہ تعیش شود الوان سکنہ آن اکثر اسود ست زیراکہ حرارت شمس سبب احتراق امزجہ ایشان
شد و سوداویت در مزاج ایشان غالب گردیدہ سیاہ شوند یا سکان اقلیم اول را سواد اقل است

اما سبب تولد باران از بخارات اصلاح حال انسان و حیوان است و حدوث این از شمس امریست
ظاهر و همچنین هر روز تاثیرات نیر اعظم موجب عروض موت و حدوث حیات است چه شمس را باعتبار
طلوع و غروب تاثیرات مناسبه پیدا شد تا حیوانات را مختلف شود باختلاف حرارت و برودت که
بسبب قرب و بعد شمسی حاصل است چنانچه فیل و نیلم و غزال مشک و گرگون در زمین هند پیدا شود
و در غیر این اقلیم پیدا نشود و غیر غزال مشک و فیل چه غزال مشک در بلاد ترک باشد و فیل در جنوب
اقلیم هند که بلاد سود است تولد یابد که عظیم الجثه و طویل العمر اغلب باشد این همه که شمردیم باختلاف ارتفاع
شمس باشد یقین که حضرت عزت جل شانه شمس را در کل عالم انامل عظیم القدرت قاهر القوت گردانیده
در عالم علوی که عالم بقا و دوام گویند و در عالم سفلی که عالم استحاله و تغیر باشد اما قمر در وجه تاثیر او
محسوس است که عاقل انکار آن نکند بدانکه بلاد بحری که بحار آن مد کند چون قمر از افق آن طالع شود آب بحر
ابتدا بزیادتی و مد کند و لا یزال آب در جزر و نقصان باشد تا قمر غروب کند پس راجع شود و همتا آنکه قمر بسمت
قدم برسد و مسامت شود و مرکز عالم بحر تحت الارض اگرچه فی الحقیقت نسبت با فوق الارض است باز
جزر کند تا وقت رکوب قمر با افق شرقی پس اعاده کند چنانچه یاد کردیم این است حال قمر ابدا و ایضا از حالات قمر
آنست که هر کس که ترصد علم باحوال مرضه و تفقد اوقات علاجات کند و مراعات امور نباتات کند باید که
نظر کند مثل کدو و خیار و خربزه ببیند که نموی ایشان از نور قمر است خصوصا وقت زیادت نور قمر که وقت
تکامل نور و منتهای آن باشد بدرستی که در این لیالی نموی ظاهر کند چنانچه در شب واحد بر همه کس ظاهر گردد
که بنهایت الغایت تفاوت کرده است و این از آنجهت تفاوت کرده است که موثر آن نبود مگر قمر
پس اینهمه آثارات دال است بر عظم حال قمر بر اینکه قمر در حقیقت ناقل آثار عالم علوی بسوی عالم
استحاله است تا آنچه بیان نموده ایم که فاعل اعظم که افاعیل آن معقول و محسوس باشد شمس و قمر است
که در این عالم آثار موثر عظیم اند کواکب خمسه ذکر آثار و شرح حالات ایشان اگرچه در عالم استحاله
دشوار نیست اما بنظر تطویل اقتصار بیان آثار کواکب نموده ایراد و مثال نمائیم و گوییم که از جمله تاثیر زهره
در عالم آنست که هر که نکاح کند و زهره در برج حوت باشد و قمر در ثور یا اسد یا در برج ثور یا قمر در
سرطان باشد و زهره در مثلثات او در برج حوت یا زهره در برج ثور و قمر در حوت یا در سرطان یا
مقارن زهره باشد در بعض مواضع مذکوره بشرطیکه یکی از نحسین ناظر نباشد زوجه متمتع ۶۰۰

AL-HAMD
DAWAKHANA



شود از منافع زوج و میان ایشان اتفاق العشق و محبت افتد که جمیع خلائق در تعجب افتند و اگر بر خلاف
این زهره محترق باشد یا منحوس یا بزحل یا بعقرب و در برج مقابل او باشد یا در تربیع او و زحل مقارن زهره بود
یا مقابل او از بعضی مواضع مذکوره و مشتری ساقط باشد بالتحقیق نحس شود آن تزویج و این وصلت
در کمال نحوست بود چنانچه ضرر عظیم بایشان برسد و میان زوج و زوجه دشمنی بجائی رسد که احوال ایشان
اقبح حالات مردم باشد باید که کسی که شک کند در این که قوای طبیعت قوی میشود بقوت قمر و ضعیف میگردد
بضعف او و نظر بحال قمر کند وقتیکه مقارن بزهره باشد در برج ثور مثلا نوره که عادت آن جاریست بر ستردن
مو استعمال کند اصلا آن نوره مو نستره و ازاله آن از بدن نکند یعنی اثر در مو ننماید و از موضع بر نیارد و
اگر اثر کند از سه حصه یک نباشد همچنین اگر عادت جاری باشد بر کندن مو ممکن نباشد کندن در وقت الا بالم
شدید و تعب کثیر و محنت عظیم و بر این قیاس اگر اراده شرب دوا کند که عادة برای دفع مواد مستعمل است
و قمر منحوس باشد در بدن اثر نکند و اگر کند قلیل به صعوبت تمام پدید آید که در آن وقت طبیعت قوی است
بوجه غایت میل قوت قمر در شرف یا بودن قمر با زهره و چه ادویه مسهله وقتی دافع اخلاط فاسده باشد که
قوت طبیعت در کمال ضعف بود و قادر بر امساک مواد نبود زیرا که طبیعت اخلاط را بخواهد بوجه قوت
خود از تحلیل و ذوبان و اخراج مواد در نوبت مانع آید و دوا ضعیف شود در عمل و عاجز گردد از اخراج
ماده بطریق عادت و همچنین وقتیکه مشتری در برج سرطان باشد و قمر مقارنه کند با مشتری طبیعت بسبب
قوی باشد بر دفع مسهل قوی اهل مثلا اگر عادت جاری باشد که آن دوا بعد مجلس عمل کند بیش از
پنج یا چار واقع نشود و گاه باشد که مطلقا تاثیر نکند و معهذا مزاجی که عادة جاریست بر تاخیر تاثیر دوا از
احداث حرارت و یبوست و انبعاث قلق و اضطراب اصلا بظهور نیاید و بر این قیاس اگر کسی زراعت یا
غرس اشجار نماید و قمر در برج جدی یا دلو یا عقرب باشد یا مقارنه زحل و ناظر بمشتری نباشد آن درخت ثمر نکند
آن تخم سبز نشود و ایضا اگر طبیب بر سر بیماری بمعالجه رود و قمر مقارن باشد با زحل یا متصل بزحل از نحسی جمیع
نحسین و ناظر بزهره نباشد و زهره و قوی نبود در انجه طبیب آن طبیب بسبب بیمار رسد و از شفا از معالجه او
مریض ناامید شود و اگر بضد این باشد مثلا که قمر متصل بزهره باشد اتصال مقبول و زهره در میزان باشد
مریض را از آن طبیب راحت و قوت و شفا حاصل آید باذن الله تعالی بشنو این آثار و امثال
بظهور نیاید مگر از تاثیر کواکب منسوب بعض از نجاست کسی که منزل او از زحل باشد و اراده کاری کند اتفاق

ازین کتاب فی توانند برداشت و ازین علوم شریفه زمانی بهره مند توانند شد که در جمیع اوقات هر عمل با نیک
افعال و تاثیرات کواکب در دو جاریست محافظت کند اگر چنین کند تحقیق که بغایت حفظ سواد و اصلیه کرده و تعیین
که قوای شعاعیه از آثار کواکب متصله معین او شده در تحصیل مقصود او سرعت کند و زود و آن مدعا بفعل آید
اگر از محافظت اصول مواد مذکوره اهمال جایز دارد عمل او باطل و مقصود او مفقود شده اصل مدعا بفعل نیاید

## خواص اول در بیان علم کیمیا مستزاد

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد ثنای کبریا و نعت سرور انبیا صلی الله علیه و آله و سلم میگوید کمترین راه این و آن محمد عثمان عفی عنه
که این اوراق چند را از کتب معتبرهٔ این فن مانند سبعه و سبعین و نخست جابری و میزان و اشتقاق الدین و طغرائی
حضرموتوی و غیر آن منتخب نموده مسمی باکسیر اعظم گردانیده مشتمل بر مقدمه و پانزده فصل ساختم مقدمه در
تعریف علم کیمیا و ذکر خواص و اصطلاحات آن بدانکه علم صناعت اکسیر را کیمیا نامند و در آن تبدیل قوای اجرام
معدنی بعضی ببعضی نمایند تا حاصل شود ذهب و فضه از باقی فلزات فقط بشنو ذهب اشرف اجساد است بدلایل
اول اینکه بقای او اطول است از سائر اجساد و ثانی قبول آفات بدیر کند زیرا که قبول غش در وکمتر است از غیر او
ثالثا بین این جسد را علو رتبت و تمیزی هست از سائر اجساد و مختص شده به نیر اعظم زیرا که لون ذهب
مشابهت تمام بلون شمس دارد و بعدش فضیلت فضه از سائر معدنیات است و یکی از فضائل او اینست که قبول
ملاحت ذهب کند بی آنکه ضرری و نقصانی بیکی ازین دو برسد بنا برین فضه مختص بقمر گردیده دیگر آنکه فضه را
نورانیت و اشراق عظیم است و هر چه اتفاق ملاقات اشرف داشته باشد در شرافت آن سخن نباشد خاصه
وقتیکه بعد از ملاقات تغیرے و تبدیل بکمال اشرف راه نیابد چون انسان اشرف انواع حیوان اشرف حیوان عالم
مرکب است لهذا حیوان مناسب انسان و مخصوص آن گردیده همچنین ادویه که اخذ کرده شود از مدبح اخلاط و رطوبات
و اعضای حیوان وقتیکه حکما تدبیر حرارت آن نمایند بیرون آید از ان افضل ادویه و ابلغ سموم اعظم مرکبات که
تاثیر کنند در اجسام و غیر این را برین قیاس باید کرد مستزاد او ارواح و آن عبارتست از زیبق و نوشادر و تمام
گوگرد و انواع زرنیخ و لیکن چیزها معدنی اند و بر آتش قیام ندارند اجساد و مراد از فلزات سبعه است یعنی
ذهب و فضه و ارزیز و سرب و حدید و نحاس و شیخ یعنی جسد النحاس مراد از اجزاء نه روابط است که
میان ارواح و اجساد ارتباط دهد مجرا شود و مراد از موی سیاه سر جوانان صحیح المزاج است که



در اعمال اکسیر اکثر بکار می آید اصل بارد و مذکر و فرار مراد از زیبق یعنی سیماب است اصل
حار و مونث عبارت است از کبریت یعنی گوگرد و قمر و اول عبارت است از فضه یعنی نقره و عطارد
و روبے توتیا و ثانی عبارت است از شیخ یعنی جسد زهره و ثالث مراد از نحاس یعنی مس
است شمس و رابع مراد از ذهب یعنی زرست مریخ و خامس مراد از اقسام حدید است
مشتری و سادس اشاره بارزیز یعنی قلعی ست زحل و سابع ایما از سرب اسب عقاب
عبارت از نوشادر است علم اصفر زرنیخ زرد ورقی است عروس گوگرد صراف تنگ تلخ اسعد
شوره و تقطیر عبارت از انست که اجزا را بآب حل کرده محلول را بواسطهٔ علقه بطرف دیگر گیرند تا
صاف و لطیف بچکد سحق آنست که اجزا را آب و از سنگ بدست بسایند تا یکی است شود تصعید
آنست که اجزا را در ظرفی کرده ظرف دیگر را بالای آن نصب نمود و لبهای هر دو ظرف از گل حکمت
بند کرده ظرف را بر سر آتش گذارند تا جوهر اجزا پریده بسطح ظرف بالا چسپند تشویه آنست که اجزا را
در بوتهٔ یا در قدحے یا بوتهٔ دیگر سرپوش کرده و لبهای هر دو بند نموده در آتش نرم گذارند تشمیع آنست
که اجزاے مرکبه بحالتی در رسد که باندک حرارت آتش یا آب آفتاب مثل موم گداخته شود و چون آن اجزا
شمع را بهواے سرد گذارند باز مثل موم منجمد شود حل آنست که اجزا را در شیشه کرده و زیر زمین یا
جای نمناک دفن کنند تا مثل آب محلول شود عقد آنست که محلول را در ظرف زجاجی کرده بر سر خاکستر
گرم گذارند تا منعقد شود و درین فن حل و عقد از جملهٔ اسرار عظیمه است که جمله مشتعلیات و فرارات بدین
تدبیر بحالت تکرار عمل بر سر آتش قیام پذیر شوند و انتهاے حل و عقد بهفت مرتبه است و هر گاه از حل و
تصعید اجزا فارغ شوند نوبت بحل و عقد میرسد تعفین آنست که اجزا در ظرفیکه مناسب آن باشد چندے
گذارند که عفونت در ان پیدا شود و کرم با بوجود آیند فقط و چاه تعفین که درین کتاب ذکر آن اکثر جا
خواهد آمد چنین موضعی است که ذکر آن کرده میشود

بشنو و لا موضع مستوی بزمین پیدا کرده حفر کنند در و چاهی مدور که وسعت سر آن دو ذرع و عمق آن
سه ذرع باشد بعدش دو روز آنرا نیک بآب اندوده محکم نمایند که نشف اجزاے ثانیه مطلقا در آن
واقع نشود و هر گاه اراده کنند که جهت تعفین چیزے درین بیر نهند باید که آن چیز را در قدحی کرده
در قعر آن چاه گذارند و در بالای آن قدح طشت بزرگ که وسعت آن برابر وسعت قعر چاه باشد سرنگون

بگذارند و بالاے آن طشت زبل اسپ و خر پا[ن] سه قدر ریزند چندانکه بر سر چاه آید و هموار باشد و در
هر پانزده روز این زبل را تغیر دهند و هر روز بالاے آن زبل هفت بار بول کنند هر نوبت مقدار رطل
و هر روز دو بار آب سرد بر بالای آن ریزند و صورت چاه این است




وقتیکه متعفن شود اخلاط مذکوره بعد از مدت چهل روز بیرون آرند قرع را و هر چه در وے باشند در ظروف کرده
صحن تمام شود و نگاه دارند خواه کرم افتاده باشد خواه نه و بعد تخم مرچه بوجه ممکن باشد اضافه آن کنند و برابر
وزن مجموع پیاز دشتی کوفته مضاعف بیامیزند آب پز خوب پس همه را در قرع کرده قرع را پوشند و در چاه
تعفین گذارند مدت بست و یکروز بعد از آن سر او را باز کرده در طبق کنند تا وقتیکه خشک شود در قاروره کرده محافظت نمایند

## فصل اول
### در بیان استخراج آب

اول از آبهای مستخرجه تنقیهٔ اجساد و تطهیر او صاغ ایشان است و این آب موسوم به صابغوس است
ترکیب بگیرند صدف سوخته زاج مصری و لیمو ریزانند و اضافه کنند برابر آهک آب ندیده و برابر وزن مجموع
اشخار ای کل برابر ازانید و اولا هر یک را جدا جدا کوفته بیخته تیار کرده با هم آمیزند و بعد از آن در حوض
انداخته چندان آب بر وے ریزند که چهار انگشت بر بالای آن باشد و کاه گندم را بجوشیده در میان آن
آب کنند و شاخهای درختان بر بالای آن چندان گذارند که پوشیده شود تا هفت روز بحال خود گذارند
بعد از آن سر او را برداشته راهی که بحوض دیگر متصل است باز کنند تا خلاصه آن از آن راه بحوض دیگر
رود و آنرا نگاه داشته بوقت حاجت بکار آرند

## فصل دوم
### در استخراج آب ثانی مسمی بعقوربال

ترکیب بگیرند صدف سوخته جزوے و آهک آب نادیده و نوشادر یک جزو و بورق و زاج هر یک
سدس سدس جزو جدا جدا نرم صلایه نموده باهم مخلوط کرده در حوض بزرگی اندازند و چندان آب
بر وے ریزند که بر بالاے او ایستد و کاه برنج ای برابر بالای آن چند انگشت چندانکه پوشیده شود و هفت روز



گذارند بعدش بشاخهاے درخت سر او را بپوشند و پس از هفت روز راه حوض دیگر بکشایند تا
خلاصهٔ آن تمام و کمال بحوض دیگر برود

## فصل سوم
### در استخراج آب ثالث مسمے برغواسیوس

ترکیب بگیرند نمک سفید بست درم نوشادر یک رطل و با یک و نیم رطل آب بپزند تا چهل
رطل ماند همین قاعده هفت نوبت تکرار کند تا از طبخ هفتم چهل رطل ماند از آتش برآورده و صدف
محرق سائیده چندان بر وے ریزند که مانند خمیر غلیظ گردد بعدش برابر وزن او آهک و سدس وزن آن
نوشادر و سدس وزن آن زرنیخ زرد و برابر ثلث وزن آن گوگرد زرد و برابر ثمن وزن آن اشخار
همه را جدا جدا صلایه نموده بهم آمیزند و از آب ثانی چندان بر وے ریزند که هفت بار مخمور شود بعدش
سر او را پوشیده مدت بیست و یکروز گذارند

## فصل چهارم
### در استخراج آب رابع مسمی ابطیراس

ترکیب بگیرند برادهٔ نحاس و برادهٔ حدید و برادهٔ رصاص اسود هموزن و با سرکهٔ شراب که
مصعد باشد سحق بلیغ کنند پس سدس جزو نوشادر و سدس جزو زاج مصری سوده اضافه نموده
بآفتاب خشک کرده برابر جمیع اجزا نوشادر و سدس وزن مجموع زرنیخ احمر و ثلث وزن آن گوگرد
زرد و شش حصه برابر جمیع اجزا آهک و برابر مجموع صدف سوخته به اجزا از صلایه تمام نموده آب برغواسیوس
بر وے ریزند هفت بار مقداریکه بالاے او ایستد پس حشیش تیوحیه بالسیه برابر سه حصه آن اضافه نموده در
حوض گذارند مدت هشت روز بشنو این آب بغایت قویست مهلک قتال کل حیوان بجز بوئیدن دماغ آن
در دماغ ضرر عظیم کند بنابرین هرمس (حضرت ادریس) علیه السلام میفرمایند که سیاشر عمل الیاس را باید که اول پنبه
تر کرده کافور و گلاب در گوش و بینی گذارد تا دماغ او از آفات بخارات این آب مصون و محفوظ ماند
خواص در کوزه ریزند و سر کوزه بسته بر عضوی که گذارند آن عضو بیک ساعت مفلوج گردد ایضاً
بر هیچ اینکه درد و فرود و مقدار نصف ساعت آنرا مفلوج و گداخته گرداند ایضاً اگر در چشم خفته بچکانند
حدقه او گداخته شود بحیثیتیکه ندانند که از کجاست ایضاً اگر در گوش بچکانند موجب تشنج دماغی گردد

AL-HAMD DAWAKHANA

حیات را منقطع گرداند ایضاً اگر کوزهٔ آهن پاس دود فرو برند و یک شب گذارند سوخته گردد بمثابه که گویا در آتش سوخته اند باطن و ظاهر کوزه را و فوائد این آب بعد ازین ذکر خواهد شد

## فصل پنجم
### در بیان استخراج جوهر مستور مقوت زرنیخ

ترکیب بگیرند خون آدمی در حین خروج از رگ که گرم باشد چهار رطل و اضافه کنند بر و خون بز که گرم باشد بعدش در قرع انبیق کرده برسم مشهور تقطیر کنند و نگاه دارند ازین یکصد درم و خون حمار و فرس که بفصد اخراج کرده باشند تخمیر کنند این او و پیرا اختار و نوشادر دو جزو و زاج سه جزو و نمک دو جزو و بعد از آن زهره از یک جزو با پوست تخم مرغ نرم صلایه کنند و با هم آمیخته در موضعی گذارند که آفتاب در و بیفتد و از آن خون ناب چندان ریزند که بالای آن بایستد و مدت سه روز گذارند و بعدش زاج قبرسی نیکو بقدر خواهش کوفته نرم نرم صلایه کنند و برابر آن نوشادر بگیرند و بول حمار آن مقدار که هفت بار مسعور کند بگیرند و یک شبانه روز در آفتاب گذارند تا از و آبی جدا شود مانند خون احمر اللون و برابر وزن آن خون ناب برو اضافه کنند و در مخلوط اول مخلوط نموده هفت روز گذارند بعدش یک جزو نمک و یک جزو نوشادر و نیم جزو توتیا و سفیده را با هم آمیخته سحق بلیغ نموده بست بار چندان که مسعور شود آب ریزند و بپزند تا ده درم بماند و بر مخلوط ثانی اضافه نموده هفت روز دیگر حفظ کنند پس بگیرند زرنیخ احمر و زرنیخ اصفر از هر یک جزوی در مغرفهٔ حدید کرده در آتش نرم گدازند تا گداز و بعدش کبریت سود و جزو دیگر و زجاج مسحوق نصف جزو گرفته در و ریخته یک ساعت در آتش حرکت دهند تا نیک مخلوط شود و گذارند تا سرد شود بعدش با سرکهٔ کهنه در سنگ صلایه کرده یک ساعت خوب تسیانند و پس از آن داخل مخلوط ثالث کنند و سه جزو نوره اضافه آن نموده در حوض مدت بست و چهار روز گذارند بعد از انقضای این مدت راه حوض کشایند تا خلاصه

آن بحوض دیگر رود که جوهر مستور مقوت زرنیخ است

**منافع و افعال این جوهر** جمیع اوساخ معدنیات را پاک گرداند چنانچه مطلقاً کثافت در و نماند و بسهولت قبول اکسیر کند چنانچه اگر نحاس یا حدید را هفت بار سرخ کرده درین آب اندازند و سرخ و کثافت او را پاک کرده بهویت او را بپرو تخمیص حدید که بعد از ذوب پیچ و تاب و گداخت



او در کمال سهولت شود و نرم گردد و زود بعلاج آید و اکثر دغا لیک از طریاق یا ازین جوهر نیز نظر آید و اگر درین زرنیخ داخل کرده یکشبانه روز گذارند زرنیخ را بخوبی پاک کند که از غیر این آب چنین پاک نشود

## فصل ششم
### در تطهیر زرنیخ

باید که زرنیخ را در مغرفهٔ حدید نهاده بآتش نرم گذارند تا بگدازد و آب شود پس زجاجه سوده در و ریزند و حرکت دهند تا نیک مخلوط شود و بعضی ارباب عمل اول زجاج را گداخته بعدش زرنیخ گداخته را به زجاج خورانند و پس از آن به بول آدمی یک شبانه روز سحق کنند و از آب چراس چند انکه اجزا را مسعور کند هفت بار برو ریزند و یک شبانه روز گذارند بعدش آب را ریخته سرکه بقدر مسعوری اجزا برو اضافه کنند و ثلث وزن مجموع آن آب گندنا و برابر این سرکه و آب شیرین برابر مجموع اینها و بآتش نرم بپزند تا تمام این آبها نشف شود و پس بشویند زرنیخ را اول بسرکه و بعدش بآب شیرین و خشک کرده نگاه دارند **نوع دیگر** اسهل از اول باید که زرنیخ را بمقدار نخود ریزه ریزه کرده در مغرفهٔ آهنی بآتش نرم گذارند و بعد از آن برابر وزن آن کندر مسحوق بخورانند **ایضاً** سدس وزن آن نوشادر بخورانند اما عامل این صنعت را احتراز از رائحهٔ واجب است چنانکه در سوراخ بینی خود پنبه بقطران آلوده گذارد و پس از آن از آتش برآورده مقدار ثمن وزن او شب و ربع وزن آن زیبق اضافه کرده سحق کند بسرکه تنها و این سحق در سنگ باشد یک روز تمام بعدش شیرگاو و ده بار چندانکه مسعور کند برو ریخته در جای عفونت گذارد یک روز و از جا برآورده اول بسرکه و بعدش هفت نوبت آب خالص بشوید تا صاف شود و پس خشک کرده نگاه دارد

## فصل هفتم
### در تصعید زرنیخ مطهر

باید که اولاً برابر دو وزن زرنیخ را زیبق بخورانند زیرا که این احسن ست مر فعل او را و اسرع از جهت تقصید آن و ابلغ ست در عمل که اراده شده و زرنیخ را اعمال چنان تصعید کند که بیاض او ظاهر گردد پس مطلب تمام ست و رنه باید که آنچه صعود کند بردارد و با سدس وزن آن نوشادر و بسرکه صلایه کند بعدش بسرکه بشوید بعده با برادهٔ نحاس آمیخته بشوید و باید که براده برابر نصف عشر وزن زرنیخ

مصعد باشد و زجاج مسحوق برابر سدس وزن او پس این مجموع را باهم مخلوط نموده با نصف وزن زیبق تصعید کنند در اثال که این تصعید احسن از تصعید اول است بحسب لون و برق واگر اتفاق بیفتد لون و براقت در مرتبهٔ اعلیٰ باشد یقین خلل در عمل راه یافته تکرار عمل دوم کنند تا لون و برق زیاده شود اما در مرتبهٔ ثانی از تندی آتش حذر کنند که بسیار ے آتش موجب احتراق زرنیخ است زیرا که زرنیخ طبیعت کبریت دارد

## فصل هشتم
### در تطهیر نحاس

بگیرند پاره هاے نحاس احمر و چندان آب شیرین برو ریزند که مغمور شود و بپزند چو آب نشف کنند آب گندنا برو ریزند چندانکه باز مغمور گردد و با سدس عشر وزن آن مردار سنگ و عشر عشیر وزن آن حلتیت آمیخته بپزند تا آب تمام نشف گردد بعدش از دیگ برآورده بجز قدر صفوت آنجا می اورا چیده لت و یکبار در آتش سرخ کرده بر روغن زیتون اندازند این است تطهیر نحاس و ازالهٔ کثافت آن

## فصل نهم
### در تبییض نحاس و تشبیه او به فضه

این عمل از اعمال عالیست که اولا هرمس اکبر افاده فرموده و بلیناس تتبع کرده و اورا ترکیب نحاس مطهر که عمل بگیرند و بآتش نرم گدازند بعد از آن اندک نوره ابیض و ده درهم زرنیخ مطهر مصعد ملفوف بورق نقرهٔ خالص اضافه کرده مقدار یک ساعت بدهند بعدش برآرند نقره سپید صاف برآید باید که درین عمل اصلا شک نکند اما در وقت استعمال این نقره را با نقرهٔ دیگر آمیخته بکار برند تا نرم و ثابت ماند

## نوع دیگر
### در تبییض نحاس

ترکیب بگیرند زیبق نصف رطل و صلایه کرده و نوشادر مقدار ثلث وزن و اسفیداج رصاص مقدار ربع وزن آن و سحق بلیغ یک شبانه روز با آب طربداس نمایند اما وقت سحق چندان طربداس بریزد که اورا از قوام نیندازد بعدش تمام این اجزا را در کوزه محکم ریخته و گل حکمت کرده در سایه



خشک کند بعدش در تنور تافته گذارد و بعد مدت هفت ساعت برآورده کوزه را بشکنند درون کوزه چیزی بجوهر باید مانند زنجفر اما لون آن مانند لون زنجفر نبود پس باید که او را یک روز کامل با بیاض بیضه سحق کنند بعدش خشک کرده با سرکه یک روز بسایند پس از آن هفت بار بسرکه بسیار ترش شسته هفت بار دیگر بآب صاف بشویند و در سایه خشک کرده یک وزن زیبق اضافه نموده سحق کنند بعدش با اثال ساده تصعید کنند جوهرے بلون نقره برآید اما بیاض آن از بیاض نقره اندک کمتر بود یکدرم او را ده بست درم نحاس مطهر اضافه کنند فضه خالص گردد

## فصل دهم
### در تلیین نحاس

بشنو با اختلاف اشکال افلاک نتایج اعمال مسلمه واحده گاهی مختلف هم میشود لهذا در ارتکاب هر عمل متعرض ظهور آثار تحسین باید شد زیرا که از تحسین در فضهٔ مصنوعه زیاده تر اثر پذیر است چنانکه در وقت مباشرت منع جهت آلات الاطاعت نکنند و اکثر مانع آید مگر وقتیکه اورا با فضهٔ خالص ممزوج کنند سائر علل او زائل و آفات و دواهم از و حاصل شود اما وقتیکه منفرد باشد اولا باید که او را در آتش سرخ کرده بآب ملین فرو برند تا رفع یبوست او شود و در عیار کامل گردد صفت آب ملین بگیرند برگ درخت زردآلو و شفتالو و برگ درخت امرود از هر یک جزوی و مجموع این اوراق را در حوض کرده سه جزو شیر خره سدس جزو و آب شیرین در آن حوض ریخته سر اورا چنانچه گذشت بزین مستحکم کنند چهار روز پس بیرون آورده نیم کوفته همان شیر خره و آب گندنا و آب عذب اضافه آن نموده چهار روز دیگر در چاه تعفین دفن کنند پس بیرون آورده اوراق را نیک فشرده و یک جزو زیت که یک سال بیشتر بر او گذشته باشد ریخته در چاه تعفین بست و یک روز دفن کنند بعد از آن خونابے که مقطر از قرع انبیق شده باشد بر او اضافه کنند و در چاه تعفین چهار روز دیگر گذارند و مدفون کنند در آن زبل بعدش بیرون آورند این است آب ملین و این اسرار کبریت حفظ کن این را و نگاه دار صفت ماء الملین الاکبر که هرمس کا بلیناس خوانده بتازی یعنے آبی که یبوست از و میگیرد و بگیرند ریزه هاے سم اسپ و ریزه هاے سم خر نصف جزو و براده شاخ گاو میش ثلث اجزا و براده شاخ بز ربع جزو و

بریزند برد خون بز نر بوزن مجموع و دفن کنند در سرگین یکشبانه روز و بریزند روز دیگر برابر جمیع خون و
برابر آن روغن زیتون پس در کوزه کرده در زبل دفن کنند یکشبانه روز و در روز ۴ لست مقدار
وزن مجموع آن خون و زیت ریزند و مقدار عشر وزن آن زاج و برابر نصف عشر آن نوشادر اگر
زاج و نوشادر در آب حل کنند و بریزند ابلغ و اولی باشد بعد از آن این مجموع را در قرع انبیق تقطیر کنند
بدرستی که برآید از و آب ذهبی اللون مشرق که در تکلیس نحاس ابیض کند

## فصل یازدهم
### در بیان نقل نحاس از هیات نحاسی بهیات ذهبی

بشنو سزاوارترین اجسام بانتقال از هیئت بهیئت ذهب و فضه است بدینوجه که نقره مزوج
طلا و هم بالعکس میشود بی آنکه حادث گردد اندا جدی بران کیفیت روبه دیگر و بی آنکه نقص در فضیلت
احدهما پیدا شود بلکه هریک از این کثیر الوزن غالب اللون باشد حالانکه در وقت تمازج هر دو
مساوی باشد دیگر موافقت طبعی بینهما ای زمانه گداختن هر دو مساوی است اما نحاس اشبه
اجساد سبعه است با ذهب بعد از نقره بحسب لون و باعتبار تساوی زمانه گداخت و ایضا قابل
ممازجت ذهبی است اما نه چنانکه فضه است زیراکه یبس در مزاج او غالب است و در نحاس فضیلتی است
که در نقره نیست و آن تشبیه لون نحاس بلون ذهب باشد بدینوجه نحاس قبول لون ذهب بیشتر کند
دیگر نحاس بعد تطهیر از او ساخ حسن اللون و ذهب المنظر گردد و بجهت القای توتیا طلا گردد چنانچه
هرس کبیر گوید که توتیا را چون بآن تدبیر صالح کنند و بموجب حکمت القا نمایند بر نحاس مطلا گردد

## فصل دوازدهم
### در تطهیر توتیا

بشنو که تطهیر اجسام معدنیات از وزن وسخ اهم مطالب است باید که هنگام ارادهٔ تطهیر زهره
در خانهٔ خود و قمر متصل زهره باتصال مقبول باشد و زحل در خانهٔ خود یا در شرف بود
ترکیب توتیا سه رطل بگیرند و یک شبانه روز در آب ثالث که آنرا افراسیوس نامند بگذارند
بعدش آب را اولا بسرکه تر کنند پس نوبت دیگر بآب شیرین بشویند آنگاه برابر نصف توتیا
زیبق و برابر ثلث او زنجفر و برابر نصف عشر او نوشادر بدو تیغ کرده بسایند بار دغن بیضه و



باتش معتدل بجوشانند مدت هفت ساعت بعدش برابر عشر وزن آن مردار سنگ و برابر
عشر او زیبق و مقدار نصف عشر او روسختج اضافه کرده بآب ثانی ای فوریال بسیار نرم صلایه
کنند و بعد از سحق از این آب چندان برو ریزند که مغمور شود و یکشب گذاشته صباح آب را ریخته با سرکه
مصعد بشویند و متعاقب آن اولا باگلاب بعدش بآب شیرین بشویند و خشک کنند و سدس
وزن او زیبق و ثلث وزن او زنجفر اضافه نموده مجموع را بارتلین اسکالیناس سحق کنند بعدش
بجوشانند باتش معتدل القوت یک شبانه روز پس از آن سحق تام نموده اولا بآب اول ای صابونس
ثانیا بسرکه ثالثا بآب صافت بشویند و بدانکه توتیای مطهر اکسیر اعظم است بمنزلهٔ که منقلب گرداند
هیات نحاس را بهیات ذهب بحسب لون و رونق و قوت و لینت بدین ترکیب که یکدرم
توتیای مطهر را بر بست درم نحاس مطهر القا کنند ذهب خالص گردد باید که اصلا درین شک
ننموده حفظ این طریق نمایند زیراکه این افضل علوم و اشرف الابواب است

## فصل سیزدهم
### در تطهیر فضه و تکلیس او با آب و رصاص

کر قلعی ست چون این در غایت شهرت است بجمیع بلاد که از انداختن باتش ملتهبه بعمل
معروف صاف گردد لهذا احتیاج باظهار ترتیب آن نمید

## فصل چهاردهم
### در اکسیر فضه

ای جوهر فضه را منقلب بذهب کند و این منوط بر چهار قاعده است

## قاعدهٔ اول

بگیرند برادهٔ ذهب دو مثقال و برادهٔ فضه دو مثقال و نوشادر یک مثقال و کبریت اصفر
یک مثقال این مجموع را بسرکه شراب صلایه نموده سحق تام کنند پس از آن یکدرم زیبق ملحق
نموده سحق نمایند مدت یک شبانه روز بعد از آن در کوزهٔ گل یا قاروره زجاجی کرده بگل حکمت
گرفته در تنور تافته نهند وقتیکه قمر در تثلیث مشتری بود و باحدی از نحسین ناظر نباشد
بعد از هفت ساعت بیرون آورند

## قاعدهٔ ثانیه

بگیرند برادهٔ نحاس احمر چینی پنج مثقال و روسختج که عبارت از نحاس محرق است دو مثقال اول
روسختج را حل نموده برادهٔ را در وی اضافه کرده نوشادر دو درم بآن ملحق نموده بآب ترنج ترش
یک شبانه روز بسایند تا در کمال نرمی شود و بعد ازان دو درم نوشادر اضافهٔ آن نموده با سرکه
مصعد یک شبانه روز بسایند و در سایه خشک کرده نگاه دارند

## قاعدهٔ ثالثه

بگیرند کبریت زرد پنج مثقال و پنج مثقال نقرهٔ خالصه بیندازند بعد از ذوبان نقره بمنزلهٔ احتراق
داغ بعد احتراق رسیده باشد اعاده کنند تا زمانی که محرق شود و سوده گردد و کبریت زرد محرق القا کنند
و ازان بآبی که مسمی به ستوری قوه مریخ است یک شبانروز بسایند بعده نحاس محرق اضافه
آن نموده برادهٔ نقره و برادهٔ نحاس از هریک دو مثقال و چیزے از جواهر مستودهٔ مریخ بر وی افزوده
یک شبانه روز سحق کنند پس در سایه خشک کرده نگاه دارند

## قاعدهٔ رابعه

بگیرند برادهٔ نقره دو مثقال و برادهٔ نحاس دو مثقال هریک ازینها را ملغمه بجو تا به مصعد سحق
بلیغ کنند بعد ازان نوشادر و زیبق پنج مثقال بر وی افزوده سحق تام نموده نوشادر یک مثقال نوره یک
مثقال زنجفر یک مثقال اضافه کرده یک شبانروز سحق کنند و بعد ازان بآتش معتدله هفت ساعت
بجوشانند انگاه بآب رابع سحق نمایند پس در سایه خشک کرده ایضاً بآب رابع بسایند و سه بار
تکرار این عمل کنند الا بعد ابتدای این عمل وقتی باید که قمر متصل بمشتری باشد یا اتصال مقبول و
مشتری مستقیم باشد و مقارن خانه خود بود یا در شرف بود درین وقت جمع کنند اجزای قواعد
اربعه را و بجوشانند با روغن بیضه که بازیع انبیق استخراج آن نموده باشند با نار لینه و بعد ازان
جمله را در قاروره کرده و در گل حکمت گیرند و در سایه خشک کنند باز به گل حکمت گرفته خشک
کرده تا سه نوبت بعد ازان در نار معتدله هفت ساعت گذارند چون بیرون آرند جوهرے
احمر اللون که مسطور بود قبل باشد بر آید این است اکسیر که باید که نیک حفظ آن کنند و وقت
حاجت استعمال آن نمایند صفت القا ازین اکسیر بر نقره بگیرند نقره



خالصهٔ جیده پنجاه مثقال و سبک کنند و سه نوبت در بوته ریزند با آب لیمن و بعد ازان ایضاً
سبک کرده بورهٔ ارمنی بر وی القا نموده ازین اکسیر وزن مثقال واحد در میان ورق طلا
پیچیده در بوته انداخته بگذارند از آنجا ذهب پاک خالص بر آید که کسی را در وی شک نباشد

## فصل پانزدهم مستزاد

بشنو اکسیر بر دو قسم است یکی اکسیر معدنیات دوم اکسیر نباتات اکسیر معدنیات بر دو
قسم است یکی اکسیر ابیض که آن فلزات ناقصه مثل ارزیز و سرب و جسد و زیبق را از مرتبهٔ
نقصان بدرجهٔ کمال نقره رساند چه درین اجساد مادهٔ نقره بالقوة موجود است الا بسبب عوارض
چند مثل رطوبت زائد و غلبهٔ ارضیت که در معدن بایشان لاحق شده بمرتبهٔ کمال نرسیده اند
پس چیزے باید که آن عوارض را از اجساد این فلزات پاک سازد و هرگاه آن کثافت و
رطوبت زائل شود لامحاله بمرتبهٔ کمال رسند و نقرهٔ خالص شوند که هیچ فرق در میان آن و
معدنی نباشد و مثال معدن با پزاوه خشت پزان صادق می آید که چون حرارت آتش
باعتدال بخشت ها رسد خشت ها سرخ و مستحکم و کامل شود و این بمنزلهٔ نقره و ذهب است که در معدن
بحرارت معتدل آفتاب قیام پذیرفته و جائیکه حرارت آتش کمتر رسد خشت ها سست و
مخلخل و بدرنگ باشند و این بمنزلهٔ رصاص و سرب و جسد و زیبق اند و بجائیکه حدت و گرمی
آتش زیاده تر اثر کند و احتراق بسیار در اجزای خشت ها پدید شود که آنرا بزبان هندی
جهانوان گویند و این بمنزلهٔ مس و آهن است و اصل همه فلزات زیبق و کبریت است پس عالمان این
فن برای عمل اکسیر ابیض زیبق و زرنیخ و نوشادر و نقره و بجهت عمل اکسیر احمر زیبق و گوگرد و نوشادر
و ذهب مقرر کرده اند و این هر چهار اجزا ارکان اربعه و عناصر گویند گوگرد و زرنیخ بمنزلهٔ آتش
اند و نوشادر بمنزلهٔ باد و زیبق بمنزلهٔ آب و نقره و ذهب بمنزلهٔ خاک و زیبق و زرنیخ و نوشادر
بمنزلهٔ ارواح اند و نقره و ذهب بمنزلهٔ اجساد و چیزها یکه بحالت ترکیب و امتزاج در ان
داخل کنند از قسم سیاه و غیر آن بمنزلهٔ نفس است و نفس رابطه است در میان روح
و جسد پس بنای اکسیر بر روح و نفس و جسد است و بغیر این عمل تمام نشود و این طریقت
از اسرار او در رمزیست از رموز و چون چهار چیزها برای عمل اکسیر اختصاص یافته پس

تدبیر امتزاج آن نیز چهار است اول سحق دوم تصعید سوم حل چهارم عقد و طریق این
اعمال در مقدمه مذکور شد و هرگاه این اعمال با تمام رسد پس چهار قوت دران اجزای مرکبه
حاصل شود اول قوت سیلان که باندک حرارت آن چیز مثل موم گداخته شود دوم قوت نفوذ
که بر هر جسدی از اجساد که اندازند بقوت خود در بطون آن نفوذ کند سوم قوت صبغ یعنی اجساد
ناقصة اللون را بالوان و اوزان مخصوصه فضه و ذهب در آرد چهارم قوت ثبات یعنی اجساد
متحلل و کثیر الحم را بنجم و عیار فضه و ذهب واصل گرداند اینست اجمال آنچه بتفصیل از زبان کاملان
شنیده ام و یک ترکیب عجیب و غریب که از کاملترین دودمان این فن بمارسیده بی کم و کاست
درین اوراق درج میکنم هر که از بزرگان فرخنده بخت بدین عمل نادر برسد و واصل مطلب کامیاب
شود باید که ما را بدعای خیر یاد کند و آن را بجسارت بیجا صرف نکند و بعبادت و ریاضت کوشد
و هر که نیت خیر نداشته باشد هرگز از وی این عمل درست نیاید و با تمام نرسد بیارند چند ماکیان سیاه
یکرنگ مع چند نر که همه استخوانها و گوشت و پوست آن سیاه باشد و بجهت آن
قفس مشبک عریض و طویل با وسعت و فسحت از تخته چوب طیار کنند که آن مرغان بفراغت
تمام در آن قفس باشند و شب و روز از قفس بیرون نکنند تا منقار بخاک و چیزهای
دیگر نزنند و آب و دانه اندر قفس میداده باشند و شرط اعظم درین احتیاط از خاک است هرگاه
ماکیان بیضه دهند ماکیان بیضه دار را در قفس دیگر بالای بیضه ها نشانند چون بچه ها بر آیند هفت روز
صبر کنند تا بچه ها اندکی بزرگ شوند پس بگیرند کبریت بهتر دو از ده توله کبریت اصفر یک توله زرنیخ
ورقی یک توله زرنیخ سرخ یک توله زاج کرمان یک توله زعفران الحدید یک توله سندروس
یک توله زعفران نحاس یک توله جسد یک توله عقاب محر یک توله نمک طعام یک توله این جمله ادویه
را با آب لیمون تر کرده دو روز سحق نمایند تا خشک شود پس باریک سائیده با احتیاط از گرد و غبار
محفوظ دارند بعدش بگیرند یک ماشه ازین دوا و یا بست و چهار ماشه آرد گندم یا نخود بخون گوسفند
خمیر کرده و دانه ها نموده بچوزه ها بخورانند چند روز نه یکروز هرگاه و آن دارو تمام شود باز یک ماشه ازان
دارو و بست و سه ماشه آرد گندم یا نخود بگیرند و بدستور اولین خمیر کرده چند روز بچوزها خورانند و بعد تمام
شدن باز یک ماشه دوا با بست و دو ماشه آرد گندم یا نخود بدستور اولین چوزه ها را بخورانند

همچنین



همچنین در هر مرتبه یک ماشه از آرد گندم کم نموده باشند تا آرد بوزن دوا رسد آنگاه هر روز کمی بر آن دوا
زیاده نموده باشند تا وزن دوا بچهار ماشه و آرد بهمان یک ماشه باشد درین وقت دو ماشه از دو گیرند و دو
ماشه خون و چهار ماشه دوا بخورانیده باشند و گاهی چوزه ها را از قفس رها نکنند تا منقار بزمین نزنند و
چیزهای دیگر نخورند که مفسد عمل است فی الجمله بطریق مذکور دوا بچوزه ها دهند تا بزرگ شده تخم دهانند
پس پوست تخمهای این ماکیان دوا خورده سرخ رنگ و سفیدی و زردی هر دو زرد رنگ مثل سرخی
باشد پس بگیر آن بیضه ها را و بشکن و زردی و سفیدی آنرا در ظرف چینی کن و اندکی بحرارت آتش بگذار
که همه دهن گردد پس بگیر هزار مثقال سیماب و در ظرف حدیدی کن و بر سر آتش نرم بگذار و یک مثقال
ازین دهن مبارک بر آن طرح کن که سیماب مثل نخود سرخ شود و منعقد و قائم النار گردد و ازان
نخود مثقالی بر هزار مثقال سیماب دیگر طرح کن که آن نیز نقره شود همچنین تا هفت مرتبه کن بعد ازان
یک مثقال ازان نقره در هفتم بر هزار مثقال نقره طرح کن که طلای کامل عیار شود و اگر خواهی که
ازین هم بهتر و نیکوتر شود باید که آن بیضه ها را بچوزه های دوا خورده باز اول داده اند بزیر مرغی
بگذار تا بار دیگر بچه ها ازان بر آیند و آن بچه ها را بطریق معروف دوا استعمال کن تا وقتیکه بزرگ شوند و
بیضه بر آرند و دهن آن بیضه ها یکی بر ده هزار طلای خالص کند و اگر بخیال چوزه ها را جمع کن و یک مثقال
ازان بر شصت مثقال از هر جسدی که طرح کنی شمس خالص گردد باید که دوا داده و در هر دو روز بخورانیده
باشند و خوراک آن جانوران فقط گندم یا آرد گندم یا آرد نخود باشد سوای آن بجز آب دیگر هیچ چیز نخورند
اگرچه این ترکیب را بکمال تفصیل نوشته ام که هیچ سر آن انچه که استاد فن با تعلیم کرده فرو نگذاشته ام
اما کسی را که قسام ازل این نعمت غیر مترقبه قسمت کرده باشد از وی این امر سر انجام خواهد یافت و اگر
مقدار ازل تقدیر او نکرده غلطه درین کار واقع شود که آن بکمال نرسد و سرانجام نیابد

**قسم دوم** عمل اکسیر که از نباتات باشد و این طریق اقرب الوصول هنمایان است از انجا که خواص اشیاء
برحق سبحانه ایزد تقدس و تعالی بعضی نباتات را چنان خواص بخشیده که قطره چند از عرق آن اگر
بر فلزات سرخ کرده یا ذوب نموده چکانند نقره یا طلای خالص شود و بعضی ازان آنچه که بتحقیقات
راقم انخوف رسیده نوشته میشود آگ بفتح الف و تشدید کاف عجمی و کسر آن و سکون یای تحتانی
معروف گیاهی ست که در زمین ریگستان یافته میشود برگ او مشابه برگ آگ است مگر فرق همین است

کہ آنگ خاخا دارد واگر برگ یا شاخش را بشکنند شیر سفید برآید و آن یک شاخ ست کہ بقدر دو وجب یا چیزے زائد یا کم ازان از زمین بلند باشد و بهمان یک شاخ برگ با متصل باشند مثل برگ ہای آنگ اما چون بشکنند شیر ازان برنہ آید اگر این قسم گیاہ در ریگستان یافتہ شود باید کہ آنرا از بیخ برکندہ و بسایہ خشک کردہ باریک سفوف ساختہ نگاہداری و بوقت ضرورت بحاجت یک تولہ قلعی را گداختہ بقدر یک ماشہ ازان سفوف بہمان طرح سے کنے

بقدرت الٰہی نقرہ خالص شود

دیگر تلمیا کنند بکسر تاء فوقانی و سکون یائے تحتانی مجہول گیاہی ست کہ اکثر در زمین چرب و سیاہ رنگ در موسم برشگال پیدا شود و بموسم تابستان خشک گردد و بلندی آن زیادہ از یک ذراع نباشد و برگہا یش بصورت برگ درخت انبہ اما خرد تر ازان اند کے مائل بہ تیرگی و گلش زرد و درجا ئیکہ این گیاہ باشد قریب آن دیگر ہیچ گیاہ نروید و در بیخ آن گرہ ہے مثل تنہ برآید و چند انکہ سالخوردہ باشد کلان تر گردد کہ زیادہ از بیخ شش آثار شود و آن گرہ را از بیل و کلند و دیگر آلات آہنی برآوردن محال ست چہ آن از تاثیر آن چنان نرم شود کہ ہرگز قوتے دران نباشد کہ زمین را برکند پس ہرگاہ کہ این گیاہ یافتہ شود باید کہ از شاخ آہو زمین را کندہ بیخش را کہ مثل زمین تنہ باشد برآرند و نگاہدارند و شاخ و برگ آنرا کوفتہ عرق بکشند و در شیشہ باحتیاط تمام نگاہدارند و گل آن مقام کہ با بیخ متصل و پیوستہ باشد تا یک وجب از ہر جانب بردارند کہ آنہم بکار آید از خواص بیخ مذکور آنست کہ اگر بقدر یک حبہ سرخ بر یک آثار قلعی گداختہ اندازند بقدرت الٰہی نقرۂ خالص شود و اگر ازان گل بوتہ سازند و بعد خشک شدن دران قلعی نہادہ بآتش سرخ کنند از اثر آن گل نقرۂ خالص شود و اگر بعرق برگ و شاخ آن گوگرد را یک روز سحق کنند گوگرد قائم شود و احراق آن زائل گردد و اگر یک تولہ ازان گوگرد قائم برد وصد تولہ سیماب کہ در بوتہ کردہ بر سر آتش زغال گذاشتہ باشند طرح کنند تمام سیماب منعقد و قائم النار شود و اگر یک تولۂ آن سیماب منعقد را بر دو صد تولہ نقرہ گداختہ طرح کنند تمام نقرہ خاکستر شود و اگر یک حبہ ازان خاکستر نقرہ بر صد تولہ مس یا قلعی گداختہ طرح کنند نقرۂ خالص شود بعون اللہ تعالی



# خواص دوم دربیان علم ریمیا مستزاد

بعد حمد الٰہی و نعت سرور پناہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میگوید فقیر محمد عثمان قیس کہ این چند اجزا از رسائل خسرو شاہ سماوی و حیل و کوک بن عراق و بحر العیون ابی عبد اللہ مغربی مشہور بکتاب ابن الکلاج و عین الحقائق و ایضاح الطریق نتیجہ طبع علیم ابو القاسم احمد السماوی منتخب نمودہ مسمیٰ بسنجیل حیرت ساختہ مشتمل بر یک مقدمہ و سہ فصل گردانیدیم

## مقدمہ

در تعریف علم ریمیا

بشنو کہ این علم را علم نیرنجات و علم شعبدات نیز نامند و اہل این فن قواعد جواہر ارضی را باہم ممتزج سازند کہ ازان اثرے عجیب و غریب رو نماید بعضی اعمال خاصیت سمیات و بعضی تریاقات و بعضے عجائبات پیدا کند

## فصل اول

در سمیات

اول این ترکیب سمی است بہ جلنا ہرس فرماید کہ وقت نزول برج از عقرب بگیر خون آدمے حین خروج از رگ خواہ بطریق فصد خواہ بطریق دیگر کہ گرم باشد و شیر خر نیز از پستان خر گرم برآرند و از ہر یک مقدار یک رطل گرم گرم آمیزند و برابر وزن مجموع تخم ماہی کوفتہ در و آمیختہ با ہفت بیضہ مدت چہل و ہفت روز در چاہ تعفین گذارند بعدہ ازین برائے اہلاک خارب کافی ست طالیوس حسب ہدایت ہرس بگیرند زنیخ اصفر و نوشادر و کبریت اصفر مساوی الوزن و ہر یک را جدا جدا نیک صلایہ نمودہ در سرکہ منعقد سہ وزن برابر آن بخیسانند و یک جزو زیبق و ربع جزو برادۂ سرب را بسرکہ کنہ خیسانیدہ اجزائے اول را باو ملحق نمودہ دو روز سحق کنند بعدش با نہرہ گاؤ سالہ خوب بمالند و مدت چہل روز درمیان زبل دفن کنند بعدش ازانجا برآوردہ در قارورہ کردہ در وسط خانۂ تاریک معلق آویزانند

دو دانگ وزن این برائے اہلاک شارب و آگر بگیروز کافی ست اما باید کہ بابتدای عمل
ترکیب قمر در قران مریخ باراس الغول بوده باشد **فیثن بریقش** وقت نزول مریخ برج اسد
حسب روایت ہرمس پنجدرم فرفیون تازه را سحق تام نموده نگاہدارند و راس و ذنب افعی جبلی بسیار
دراز لب را قطع نموده ہمان روز دہا ون نرم نرم کوبند تا چو مرہم شود و ہر کہ مسعد نسبانید
یک ساعت و پنجدرم زیبق باو مخلوط کرده در قدح زجاجی ریختہ فرفیون سوده در و افشانند و آنرا
در وسط قدح دیگر کہ از حدید باشد گذارند و طبق از آبگینہ نہاده بعد گل حکمت در زبل تازه دفن
کنند مقدار دوره فلک بعدش این ہمہ را برداشتہ در حقہ آہنی نگاہدارند برای اہلاک بمدت
چہار ساعت دو دانگ وزن آن کافی ست **اثالیموس** ایجاد و شرو دیلوس حکیم ست حسب حکم
ہرمس وقت انصراف قمر از اتصال زحل بگیرند وزغ دو درم تخم سپهلے **تاپاک** و سیام ابرص دو درم
و تخم مورچہ یکدانگ مجموع را در ہاون بقوت تمام کوبند و آب با درو چند آنکہ آورا آبچو شد
خیسانیده بترتیب مذکور در زبل دفن کنند و ہر روز سہ مرتبہ بالائے آن تامدت **چہل** روز
بول کنند بعدش برآورده در حقہ سی نگاہدارند و اگر وجود تخم مورچہ متعذر باشد باید کہ در
سوراخہائے مور ہر کہ بریزند کہ موران از ان موضع تخمہائے خود را بیرون آرند بعد ازان
بیوض آنرا بدست آرده ہر گاه انسان بطعام و شراب مثقالے یا ثلث مثقالے ازان بخورد وران
روز او را تپ گرم با مرض حار حادث شود کہ تا روز چہارم فنا نماید و ظاہر نشود آثار شرب سم
بر شارب آن و نہ بر کس دیگر **جعفر ایپاس** بگیرند برادۂ نحاس و برادۂ حدید و برادۂ رصاص
اسود مساوی الوزن با نصف جزو نوشادر یک شبانروز سحق بلیغ نمایند بعد ازان زرنیخ اصفر
ربع جزو و زرنیخ احمر ثلث جزو و قلی یک جزو اضافہ نموده یک شبانروز دیگر سحق کنند و چہار جزو
زیبق و یک جزو کبریت اضافہ نموده یک شبانروز دیگر سحق کنند و در قاروره نہاده گل حکمت
کرده در اثال تصعید کنند از انجا جسمی متحجر برآید نصف درم ازان در دو روز کشنده است و
علاج پذیر نیست **قیتان بن انوش** این سم باسم او موسوم است

**ترکیب** بگیرند قلی و نوره مساوی زرنیخ و کبریت زرد از ہر یک سدس جزو نوشادر ثلث جزو
و بول اسپ چندانکہ مغمور گردد اجزا را سہ بار برو ریزند و مدت بست و یک روز در حوض



سوقوده گوشہ کہ آفتاب کم افتد و سرد بوده نہند و ہر روز سہ نوبت حرکت دہند و بعد مدت
از را و حوض تمام آب بحوض دیگر برند و بآتش نرم بجوشانند تا بقوام عسل آید نگاہدارند بغش
بگیرند حرحره عقرب و جعل و نمل چندانکہ بسہ شود و اگر تنہا عقرب بدست آید بہترست پس مجموع
با عقارب تنہا را کوفتہ با سہ چلپاسہ زنده و یک ضفدع جمع نموده بہر کہ مسعد چندانکہ دو بار بسر
آید برو ریختہ بجوشانند تا ضفدع و وزغ امرده شود بعدہ صاف کرده جزو سقمونیا سے
انطاکیہ اضافہ نموده بآتش نرم بجوشانند تا مانند عسل غلیظ گردد و مخلوط اول را برو اضافہ
نموده خوب آمیختہ یک جزو نوشادر شریک آن کرده بآتش نرم بجوشانند تا غلیظ گردد
پس ازان در آفتاب گذارند تا خشک شود یکدرم برائے اہلاک کافی ست **ایلاوس**
بگیرند پیاز عنصل دو رطل اوراق و اغصان لاغیہ سہ رطل و بیعال الموت نصف رطل مجموع را
کوفتہ آمیختہ بول اسپ چندان برو ریزند کہ از روے آن بگذرد و یک روز و شب بگذارند
و نیم بفشرند کہ دست باو نرسد و آبش را صاف کرده بآتش لینہ بشکل قوام عسل آرند و
در قدحے ریختہ قدح دیگر برو پوشانیده در چاه تعفین دفن کنند و فوق آن طشتے از شبہ گذارند
و بطریق مذکور بالاے ہمہ طشت دیگر پوشیده و زبل اسپ و خر چندان برو ریزند کہ ہموار شود و مدت
چہار روز گذارند و ہر روز سہ نوبت بول کنند و بعد از مدت مذکور تغیر زبل داده چہار روز
دیگر در ان زبل مدفون کنند ہمچنین نوبت بنوبت تغیر زبل داده مدفون کنند بعدش برآورده مدت
چہل روز بآفتاب گذارند تا خشک شود یا بآتش نرم گذارند تا آب و تمام خشک شود مثقال ازان
ہلاک کند در دو روز **قیاثا** ربگیرند افاعی سربین کوہی دو را از آب دو عدد و قطع کنند سر و ذنب
آنرا و برآرند آنچہ در جوف آنہاست مگر زہره را نگاہدارند کہ مقدار بست رطل باشد و قطع
قطع کنند ہر یک را مقدار ده دو درم و در بست رطل شراب نوشادر انداختہ بپزند تا مہرا شود
بعدش از آتش برداشتہ آب او را جدا کرده روغن او را محفوظ دارند یک **مثقال** ازان
یک روز ہلاک کند **باوراس** اہلاک آن بدو طریق سیکے شرب دوم اگر بریزه یا کاردے
یا پیکانے بمالند مجروح کش مبتدی

**ترکیب** دو رطل اشنان اخضر را سحق کرده در بست رطل بول اسپ بخیسانند و در آفتاب بنہند ان

ای اسا زده خشک نمایند بعد قی آب صاف مقدار بست رطل در و ریخته با چوب انجیر حرکت
دهند تا خشک شود و بعد ش بست رطل آب در و ریخته با آفتاب گذارند تا دو رطل بماند آنگاه صاف
کرده در ظرفی نگاه دارند بعد ش بسایند برادهٔ نحاس و نوشادر و زرنیخ مساوی و حدید و کبریت احمر
نصف جزو و مجموع اجزا را به بول حمار یک شبانروز سحق کنند بعد ش محفوظ اول را برو اضافه کرده
خوب بسایند تا یک جزو شود و بعد ش کنند ش و اغصان لاعیه گیاه حشیش شیر مست هر یک نصف
رطل کوفته در ان افگنده و مجموع را در ظرفی کرده در چاه تفغین دفن کنند مدت چهارده روز بطریق معهود
بالای آن بول کنند بعد ش برآورده چنان نشار نمکه دست بآن نرسد و در ظرفی کرده نگاه دارند تا تا
**سیاقوس** زهرهٔ افعی سه عدد و زهرهٔ گرگ و زهرهٔ کفتار هر یک هفت عدد و مرارهٔ کلاغ مرار خفاشه
که در مقابر جای دارد و بگیرند و آن سه افعی را که زهره از و گرفته شده با خفاشها پاره پاره کرده در بست رطل
آب بپزند تا پنج رطل ماند آنگاه صاف کرده آب ایشان را بوزن مرارهٔ هفت بار بردارند و در مرار آب
ریزند و بپارچه حرکت دهند و مقدار دو درم عرق آدمی و سه درم نوشادر با و مخلوط نموده بچاه تفغین
نهند بدستور مذکور و بعد از چهل روز برآورده در ظرفی نگاه دارند مقدار چهار شعیر از ان میکشد
در یک ساعت **شیغالاس** بگیرند بیش بوزن درم و سنبل رومی دو درم عقرب هفت عدد
مشک نصف درم همه اجزا را جدا جدا سحق نموده بهم آمیزند و مرارهٔ افعی و مرارهٔ اسود سالخ
و مرارهٔ کلب و زهرهٔ کفتار و زهرهٔ یوز و زهرهٔ شیر گرفته با محفوظ اول مخلوط کرده در قدحی ریخته
چهل روز در چاه تفغین گذارند بعد ش برآورده در ظرفی نگاه دارند دو شعیر از ان در همان روز هلاک
کند و اگر بکارد و یا شمشیر بمالند مجروح هلاک شود و اگر شخصی به سیابلس آن کند و نگاه دارد و دستش
مرخ شود و بعد ساعتی هلاک گردد **سیاطوس** ده رطل اسقیل را نرم کوفته و لبن لاعیه
چندانکه میسر آید برو اضافه کنند و مازریون یک رطل سقمونیا نصف رطل قلعی نیمه ربع
رطل جمیع ادویه را کوفته باهم مخلوط نمایند و بگیرند آب اشنان اخضر ده رطل و آب کرفس رطلی
و آب فودنج دو رطل و آب سداب یک رطل و آب نعناع یک رطل و آب چیانه دو رطل
آب سیر دو رطل باهم آمیخته چهارده روز در حوض گذارند و هر روز با چوب انجیر حرکت دهند پس
ازان بچاه تفغین دفن نموده چهارده روز دیگر گذارند بعد ش برآورده صاف کرده آب او را در ظرفی



انداخته در تحت زبل مدت بست و یکروز دفن کنند بعد ش برآورده در کوزه نگاه دارند میکشند
بطریق اسهال کبد با سهال یک مثقال **مسهل مهلک** مازریون نصف رطل خربق ابیض و
خربق اسود و شحم حنظل و فرفیون از هر یک ربع رطل چوب نیل نصف رطل همه را کوفته در آب خیسانیده
نوشادر ده درم اضافه نموده یک شبانروز گذارند بعد ش بدست فشرده آب او را در ظرف چینی
کرده با آفتاب ضعیف نهند یا با آتش نرم بجوشانند تا نشف رطوبات شود و جوهر ادویه باقی ماند
پس لبن یتوعیه بقدر معهود ادویه برو ریزند و بگذارند تا خشک شود بعد ش بگیرند برادهٔ نحاس
و برادهٔ حدید از هر یک پنج درم و بسرکه معهود سحق بلیغ نموده با پنج درم نوشادر یک شبانروز با محفوظ
اول بسایند و خشک نمایند **ضحاک قتال** زعفران ربع رطل و سحق بلیغ نمایند و در پنج رطل
آب پنجاه درم زنجبیل و پنجاه درم فلفل و دو درم قاقله و بست درم دارچینی خیسانیده و
بدست خوب مالیده صاف کنند و درین آب ربع رطل زعفران آمیخته یک شب دیگر گذاشته
در آفتاب نهند تا خشک شود دو درم ازان بیک روز بخنده میکشد **انا روس** افیون مصری
خالص دو درم کافور قیصوری دو درم هر دو را باهم سحق بلیغ نموده نگاه دارند هر کس که بخورد
ازان ساقط گردد قوت او را و انطفای حرارت غریزیهٔ او کند و اگر جاهل خلاف امور مقررهٔ
مقدمه نظر بحال ضعف و قوت کواکب نکرده باوقات خلاف استعمال نماید اثری ازین نبیند
زیرا که قوت سمیات هر چند که قوی باشد طاقت مقاومت تاثیرات کواکب ندارد

## فصل دوم

در تریاقات ای دوافع مضرت قسم سوم

### بیانوس سو جهان سلامایل بن قیقیان است

**ترکیب** حب الغار ده درم سنبل الطیب چهار مثقال جنطیانا رومی پنج مثقال عروق کبسه و
عروق کرفس و بیخ سعتر بری و پوست بیخ درخت انار و پوست بیخ درخت رازیانه و بیخ سوسن
کبود و زراوند طویل از هر یک سه مثقال دارچینی و سلیخه و قرنفل و قاقله و قردمانا و زنجبیل
و مویزج و مصطگی و زعفران از هر یک دو مثقال این همه را کوفته بیخته با دو وزن عسل گرفته
معجون سازند یک نیم درم جان بخش است **تریاق هرمس الاکبر**

دافع اقسام سموم و اصلاح مضرت همه نماید

**ترکیب** اصل القافشرو پنج درم جنطیانا رومی حب الغار و اسارون و شیطرج و بادرنجبویه
و عود هندی از هریک دو درم و صندل سفید و مروارید بکر و بسد و بهمن سرخ و بهمن سفید و مرجان
و قسط و میعهٔ سائله و لاذن و کندر رومی و قرفه و ساذج هندی و قرنفل و زنجبیل از هریک شش درم
و بیخ کبر فارسی و بیخ سوسن کبود از هریک چهار درم همه ادویه را کوفته بیخته بدو وزن عسل کف
گرفته خمیر نموده نگاه دارند و بوقت حاجت بکار آرند **تریاق هرمس** نسخهٔ بانی عبالیوس
جوز هندی دو رطل و دارچینی نصف رطل قاقله ربع رطل قرنفل و ساذج هندی و مصطگی و
زنجبیل و مقل ازرق و کهربا از هریک یک اوقیه و زعفران نصف اوقیه و ماميران چینی و زراج
و عاقرقرحا و فلفل و دارفلفل و تخم گزر و حب الرشاد و شونیز و تخم ریحان از هریک سه اوقیه
میعهٔ سائله و کندر از هریک یک اوقیه حلتیت دو اوقیه اشنه و فراسیون و جعده از هریک یک
اوقیه غیر مصوغ همه اجزا را کوفته بیخته و مصوغ را حل کرده با دو وزن عسل کف گرفته معجون نموده
در ظرف چینی نگاه دارند یک مثقال دافع سموم ست **تریاق هرمس** وقت نزول مشتری بدرجهٔ اوج
نوشادر و زهر خالص و مروارید ناسفته یک یک جزو بسد ثلث جزو و در دریغ عقرب سه جزو مجموع را کوفته
بیخته به آب بادرنجبویه بخیسانند و سدس جزو زعفران اضافه نموده هنگام طلوع مشتری زیر آسمان
تا وقت غروب او گذارند و بعد غروب مشتری برداشته بداغ ابن العرس سرشته بندقها
به مقدار یک درم سازند و هنگام گزیدگی حیوان ذی سم یا خورانیدن زهر باید که اول روغن
گاو خورانیده قی کنانند بعد از آن یک بندق خورند و پیالهٔ آب شیر گرم عقب آن بنوشند
و ابن العرس را گفته اند که در شکم او ست تمام برآرند الا زهرهٔ او بریان کرده تناول کنند
از هر قسم سموم موجب نجات است

## تریاق الیونیوس

باید که وقت نزول مشتری بدرجهٔ پانزدهم از برج سرطان بگیرند قلقطار ده درم کهربا دو درم زعفران
دو درم حشیشهٔ بادرنجبویه یک نیم درم قاوزهره برابر نصف جمیع اجزا هریک ازین اجزا را جدا جدا

AL-HAMD DAWAKHANA



کوفته بیخته مجموع آنها را خلط کرده به روغن بادام چرب نموده به عسل معجون سازند و بوقت قران
قمر با مشتری در موضع مذکور بجهت طلا یا بلور در مکان کثیر البرودت نگاه دارند اکل سموم قاتله یک درم
خورد نجات یابد و اکثر اجزای سم بطریق عرق دفع شود

## تریاق دردیاپوس

افعی کوهی کبیر الرأس سریع الحرکت را سر و ذنب قطع کنند و شکم را پاک کرده احشا را دور اندازند
با آب یک هفت نوبت بشویند بعدش در هاون بکوبند که خوب هموار شود پس بآتش معتدله بپزند
تا مهرا گردد بعده برآورده باز بکوبند و قرنفل و جوز بوا و قاقله از هریک پنج درم زعفران دو درم
ساذج هندی پنج درم نانخواه دو درم تخم کرفس و فلفل اسود از هریک سه درم قردمانا چهار درم
حب الغار سه درم قافشرو جنطیانا رومی از هریک پنج درم مجموع را در هاون کوفته بادویهٔ بقیه
آمیخته با دو وزن عسل سرشته معجون ساخته در دیگ گذارند بعدش افیون دو درم میعهٔ سائله
و لاذن دو درم کندر شش درم زعفران دو درم همه را سحق بلیغ نموده به مخلوط اول مخلوط
نمایند بعدش خرزهٔ جار و خرزهٔ یوزنیک صلایه نموده داخل کنند و عسل بقدر حاجت
بیامیزند این تریاق عجیب الفعل و غریب الاثر برای مضرت سموم ست که جمیع سموم ما یوقی
دفع کند و مسموم را صحت کامل و شفای عاجل بفضل خدای تعالی حاصل گردد و بارها
تجربه شده و است گاهی خطا نکرده بسیار عظیم النفع ست

## فصل سوم

### در عجائبات متفرقه

برادهٔ سفیدهٔ رومی در پنبهٔ کهنه ریخته فتیله سازد که تمام براده دران پیچیده شود بعدش روغن
لادن بچراغ نو انداخته آن فتیله را روشن کند هر که بروشنی آن چراغ نشیند رنگ رویش زرد و
دندان سیاه نماید **ایضاً** خون گنجشک سبز پر پوست گردن خروس و الدو پارهٔ زنگار در آن بپاشد
و بجامهٔ کهنه پیچیده فتیله سازد و در چراغدان سبز نهاده به روغن کنجد پر کند و روشن سازد چنان
نماید که مرغان رنگارنگ در هوای آن خانه پرواز میکنند **ایضاً** بگیرد پیه خوک و پیه سگ و
هر یکی را جدا جدا در دو چراغ کند و از پنبه دو فتیله طیار کرده در هر دو چراغ نهند و هر دو را روشن

کرده اندک دور به بعد یک وجب هر دو چراغ را بگذارد و شعله‌های هر دو چراغ بجنبد و گویند که
از پیه بز و خرگوش نیز همین اثر مشاهده شود ایضاً فتیله از پوست مار سیاه ساخته با روغن نفط
در چراغ سنبل سیاه روشن کند تمام خانه پر از ماران سیاه معلوم شود ایضاً بیارد سرگین گرگ و سگ و
چرک گوش سگ و پیه گرگ و خرقهٔ کتان را بدان آلوده فتیله سازد و در چراغ نو نهد و روغن زیبق
دران ریزد و روشن کند اهل آن مجلس همدیگر را بصورت سگ مشاهده کنند ایضاً بگیرد خون
خرگوش با روغن گل بیامیزد و در چراغ نو کرده و فتیله از پنبه سرخ دران نهد و روشن کند اهل مجلس
چنان بینند که دران خانه خرگوش‌ها می‌آیند پنبه سرخ قسمی از پنبه است که بذاته سرخ میباشد
ایضاً بیارد پیه کفک و بورهٔ ارمنی دران ممزوج کند و فتیله از خرقهٔ کتان ساخته دران
بیالاید و در چراغ نو نهاده با روغن زیبق روشن کند مردمان آنخانه چنان پندارند که کشتی نشسته
گویا سیر دریا میکنند ایضاً بیارد نیل سوده در خرقهٔ نو پیچیده در چراغ نو با روغن بید انجیر
روشن کند چنان نماید که مردمان آنخانه تمام سبز پوش شده اند ایضاً بیارد شیشهٔ
صاف و قدرے شراب تیز دران ریزد و قدرے کبریت نیز اندازد و بخانهٔ تاریک نهد
چنان نماید که گویا آتش درمیان شیشه داشته اند ایضاً کبریت را با نفط سفید بیامیزد و
بر تخته یا دیواری ازان خطوط کشند بهر نوع که خواهد و آتش بر یکجانب خطوط بزند درحال تمام
آن خطوط روشن شوند ایضاً صورت هر جانورے که خواسته باشند از گل طیار کند مجوف
و بشکم آن سوراخے کند و از بینی آن نیز بیرون سوراخ بگذارد و خوکے ازان سوراخ
بشکم آن صورت اندازد و سوراخ شکم را محکم بند کند و کبریت را با آتش انداخته مقابل بینی
آن صورت دود کند چون اثر دود بخوک رسد آواز عجیب کند مردمان پندارند که صورت گل صدا
میکند ایضاً بیضهٔ ماکیان یا کبوتر که تازه باشد چند روز در سرکهٔ تیز تر کنند تر دارند تا پوست
بیضه نرم شود هرگاه اینقدر نرم شود که اندیشهٔ شکستن نباشد اندرون شیشهٔ دهن تنگ
بنهند اندازند و آب سرد بران بریزند که بحالت اصل خود سخت شود مردمان حیران شوند که چگونه بیضه
بدهن تنگ شیشه سلامت فرورفته تماشاے عجیب است ایضاً قدری نوشادر و طاقوماے
سوده در دهن گیرد و بخاید و بهمان آب مضمضه و غرغره کند بعد ازان اگر پرکالهٔ آتش در دهن



بگیرد هرگز دهن نسوزد ایضاً افیون و کتیرا و شب یمانی و نمک طعام و پوست تخم مرغ و زیبق
با یکدیگر سحق کرده با سرکه در دست بمالد و آتش بدست بردارد دست نسوزد و اگر بکف پا بمالد
و بر سر آتش رود پاے نسوزد و گل سرخ و زاج و خطمی و شراب و کافور و سرکه باهم مخلوط کرده بر دست
و پا بمالند از آزار آتش محفوظ باشند ایضاً بگیرد طلق محلول و با زیبق مخلوط کرده با سفیدهٔ
تخم مرغ و لعاب خطمی بر بدن برهنه مالد اگر در تنور سوزان برود نسوزد ایضاً زبد بحر
و پوست تخم مرغ هر یک قدرے کوفته بیخته با سرکه آمیخته بر بدن بمالد و با آتش برود و از آتش
بر بدن ضرر نرسد ایضاً اگر قدرے گوگرد ریزه کرده در لته پیچید و اندک آب بران
ریزند بعد از لمحهٔ لته روشن شود و از آنکه آب نا رسیده نیز همین عمل بظهور آید ایضاً
بگیرد قشر بیضهٔ مرغ و مغز آنرا خالی کرده قدرے سیماب دران اندازد و سوراخ
خوب محکم بند کرده بگرمی آفتاب تابستان یا بگرمی آتش بدارد که بر هوا پران شود
ایضاً اگر در آب شیر گرم قدرے سریشم ماهی سوده بریزد فی الحال آب منجمد شود و یخ
نماید ایضاً بیارد قدرے کپڑاے سفید خوب باریک بباید و بوزن آن نبات سفید
بادے بیامیزد و قدرے زعفران سوده دران اجزاے خشک سائیده مخلوط کند و پنهان
از نظرهاے اهل انجمن نزد خود نگاه دارد و بروے حاضران مجلس قدحے پر آب بهم رساند
و مخفی از نظرهاے مردمان آن اجزاے سوده را در آن آب اندازد و خوب مخلوط کنده سرپوش
کرده ساعتے بدارد و بخواندن لب را بجنباند تا اهل مجلس بدانند که چیزی میخواند بعد
از ساعتے سرپوش قدح بردارد و کپڑاے سوده مخلوط با آب مثل فالوده منجمد خواهد شد اهل مجلس
را بخورانند بسیار لذیذ باشد و همه دانند که تا بغیر عزیمت آب قدح فالوده شده ایضاً جبی رتنجوت
هندی بزیر زبان نگاهدارد و کاسهٔ پر آب طلبیده و از نظرهاے اهل مجلس مخفی قدرے
لعاب دهن دران آب ریزد همه آب مثل خون سرخ شود ایضاً بیضه را سوراخ کرده
همه مواد آنرا فروریزد و از شبنم پر کرده سوراخ بند نموده در آفتاب گذارد که بهنگام از گرمی آفتاب
بیضه رو بهوا کند ایضاً کاغذی را بشبنم پر کرده در آفتاب گذارد بعد ساعتے آن کاغذ رو بهوا
کند ایضاً مرغی از موم ساخته شکمش شبنم پر کرده در آفتاب دارند بعد چند لحظه آن مرغ راه هوا گیرد

ایضاً بر بیضهٔ گرم و تازه و آب زاج هندی هرچه خواهند بنویسند و چند بار بجای واحد تکرار
تحریر نمایند و یکساعت توقف کنند تا آب تحریر خشک شود و بعدش بیضه را بشکنند آن الفاظ
در سفیدی عیان باشد ایضاً سنگ را اندک گرم کرده از موم چیزے بران نویسند و آن سنگ را
بسرکه تند اندازند بعدش برآورده ببینند آنچه در و نوشته باشد ظاهر و عیان گردد ایضاً روغن ماهی
را سه روز در آفتاب نهند بعدش هرچه ازان روغن نویسند نهان شود ایضاً خردل و خرما را باهم
کوفته قدرے آب دران ریزد هرچه ازان نویسند سرخ معلوم شود ایضاً آب زاج و مازو که چند
ساعت آب تر داشته باشد آنچه بنویسند سبز شود ایضاً در شیر قدرے نوشادر آمیخته بر کاغذ سفید
نویسند و بگرمی آتش خشک کنند خط سیاه ظاهر شود و اگر بآب پیاز نویسند و بآتش گرم کنند خط
سبز و اگر بآب نارنج نویسند و بآتش گرم کنند خط سرخ و اگر بشیر خالص نویسند و بآتش برند خط
زرد نماید و اگر زهرهٔ پلنگ و زهرهٔ سگ سیاه و زهرهٔ باز جمله را باهم آمیخته بر کاغذی نویسند برخی
روز هیچ معلوم نشود و بتاریکی شب چون عبارت خوانده شود ایضاً خون کبوتر بآب آمیخته
قدری سیاهی دران ریخته بنویسند در روز هیچ معلوم نشود و شب خوانده شود ایضاً بورهٔ سرخ
و سیاه و با روغن زیت یا روغن کنجد خوب بسایند و ازان روشنائی بر سطح آب کتبقاری ریخته باشد
بنویسد حروف نمایان و بخوبی خوانده شوند ایضاً زاک سفید را با قلیاب سرکه حل کنند و بعد از
خشک شدن بسرکه پیاز بیرون و بر روے حروف نوشته بکشند همه آن حروف زائل و کاغذ سفید گردد و اگر
سوم گرم کرده بر روی نوشته بگذارند همین عمل کند و اگر نوشادر و سهاگه و سنبل فار مساوے الوزن
آب سائیده بر حروف مکتوب بریزند و بآفتاب نگاه دارند آن حروف زائل و کاغذ سفید گردد
ایضاً مرگی و زرنیخ هر یکے را بآب سائیده با خمیر مخلوط کنند هر مرغے که ازان خورد بیهوش
شود و اگر آن مرغ بیهوش را بآب سرد بشوید باز بهوش آید ایضاً گندم یا دیگر حبوب
را با زرنیخ و گوگرد و بذر البنج جوشانیده خشک کرده نگاه دارند هر مرغے از خوردش چند
دانهٔ آن بیهوش شود ایضاً برگ عنب الثعلب کوفته بیخته بخون خرگوش آمیخته گولے سازند
و رشته دران بسته بآب اندازند ماهیان بسیار گرد آن گولے فراهم شوند دام انداخته گیرند
ایضاً اگر سنگ مقناطیس را چند روز در عرق سیر تر دارند قوت جاذبه بالکل زائل



شود و چون باز بسرکه تر دارند بحالت اصلی باز آید ایضاً اگر تماشائے پیاز در چراغ اندازند
پروانه ها گرد چراغ هرگز هجوم ننمایند و از بوے پیاز بگریزند ایضاً سیر و کنجد مقشر و
بذر البنج و پوست کندر مساوی الوزن کوفته با آرد گندم آمیخته خمیر کرده برشته بسته بآب اندازد
ماهیان گرد آن هجوم آرند چنانکه بدست توان گرفت ایضاً جاوشیر و آرد باقلا با پیه بز آمیخته
حب ها بندد و بقلابهٔ دام آلوده بآب اندازد ماهیان بسیار گرد آن بیایند ایضاً اگر در چراغ
قدری آب شامل روغن کنند روغن کم سوزد و در روشنی چراغ کمی نباشد ایضاً شیشه را
از پرهای کبوتر پر کنند بنحویکه ذره اندرونش خالی و متخلخل نباشد پس سر شیشه را محکم بند کرده
از جای بلند که احتمال شکستن داشته باشد بیندازند هرگز شکسته نشود ایضاً انگشتری نقره
یک دانگ وزن که نگینش از کهربا یا سندروس باشد هرگز بآب فرو نرود ایضاً قدرے افیون
پنجاه عدد جوز در آب آهک جوشانند هر که ازان آب قدرے خورد فی الحال بیمار شود و چون
قدرے روغن خورد فی الفور صحت یابد ایضاً آهک و زرنیخ و مرداسنگ و سنا و حنا و
گل خیری مساوی الوزن کوفته بیخته در کاسه پر آب ریخته یک شب گزارد و بعدش صاف نموده
بجلد حیوان سفید مو بمالد جمله موهاے سفید سیاه شوند و اگر جسته جسته بمالد ابلق شود
ایضاً شب یمانی و کافور باهم آمیخته بآب سائیده و در کاغذ بمالد و در زیر آن کاغذ
آتش کرده حلوا قاون بپزد ایضاً دارچینی سائیده در خمیر کرده نان پخته سگ را خوراند
فی الفور برقص در آید ایضاً بادام را در کرباسے بسته چند بار بر سنگ زنند پوست بادام
نشکند مغز اندرونش خرد خرد باریک شود و پوست را شکسته برای العین مشاهده کنند ایضاً
از شیر درخت مدار بدست چیزے نویسند و بعد خشکی اندک خاکستر بران اندازند حروف
سیاه نمودار شوند ایضاً اگر انگوزه در کوزه کنند و آب دران کوزه ریزد کوزه لب شکند
ایضاً شیطرج هندی و ملک و انگوزه را سائیده در سیاه انگل بپاشند که بوید علف
دهد و گوز زند ایضاً خروس از چرب کردن سر و خر از چرب کردن کون بانگ نزند
و اسپ بچوبی کون از دوش بازماند ایضاً قدرے خاک جائے غلطیدن خر را
زیر دستارخوان نهند اهل سفره بخندیدن در آیند حتی که طعام خوردن نتوانند ایضاً گربه را گرفته

موی سر آدمی بریانے او بندند و در زیر دستار خوان نهند اہل سفرہ بخندند و در آمدہ از خوردن طعام
باز آیند **ایضاً** دانہ خشخاش سہ روز در شیر تر دارند چندان بزرگ شود کہ سوراخ توان کرد **ایضاً**
از اقسام حبوب چند روز بہ شیر آگ تر دارند بعدش بسایہ خشک نمایند ہر طائر بجوردش چند دانہ آن
بیہوش شود و بغسل آب گرم بہوش آید **ایضاً** جامہ و دست را بروغن چرب کردہ آب اندازند
حل نشود **ایضاً** ہر کہ بہ ہلیلہ خوردن عادت کند ہر گز ریش او سفید نشود **ایضاً** مغز عربی آب
حلکردہ بہ دست مالد آتش بدست بر دارد دست نسوزاند **ایضاً** دندان آدمی مردہ و زبان ہدہد زیر
بالین کسی نہند ہرگز از خواب بیدار نشود تا وقتیکہ بر دارند **ایضاً** از پوست گرگ زہ کمان ساختہ
از ان تیر اندازی کند ہر کا نیکہ نزدیک آن کمان آید جلا شن بشکند و از بجز پوست گرگ دہ نقارخانہ
پوست ہای نقارہ پارہ پارہ شود و اگر نقارہ و از پوست گرگ بنوازند پوست ہای دیگر نقارہ پارہ پارہ
شوند و اگر از پوست گرگ فوطہ ساختہ بمیان بندند وقت شب ترسند **ایضاً** پوست انار تہ
شبانہ روز در آب تر کردہ آن آب بدور کشت زار ریزند و اگر پوست انار بدرخت میوہ دار
بندند بہر دو صورت از ملخ ایمن باشد **ایضاً** حروف بر کاغذ از سیاہی بنویسند و بہ رنگ
سرخ یا زرد یا سیاہ بروغن آمیختہ بر آن حروف بلکہ بتمام کاغذ طلا کنند و بعد از خشک آن کاغذ
را بالای سنگ گذاشتہ بزور آب بران ہا شند از زور آب رنگ از سر حروف زائل شود و
حروف سفید بر آیند **ایضاً** نوشادر و نیلہ تھوتھہ برابر بعرق نعناع یا عرق لیمون کاغذ
سائیدہ پر کار دیا شمشیر یا دیگر چیزے آہنی از موم گداختہ چیزے تعلیم بنویسند و بعد از ان
ادویہ سائیدہ بران نوشتہ ریزند و بآفتاب گذارند تا خشک شود بعد لحظہ بشویند حروف
کندہ بر صفحہ آہن صاف و روشن نمودار شوند و اگر بر صفحہ نقرہ از موم نویسند نمک گوگرد
بالاے اجزاے مذکورہ اضافہ نمایند و اگر بر سنگ نویسند صرف نمک سرخ را بعرق نعناع حلکردہ
بالای نوشتہ ریختہ بآفتاب داشتہ بعد ساعتی بشویند حروف نمودار شوند **ایضاً**
نیش زدہ کژدم را قدرے نوشادر بآب سائیدہ بمالند دفع الفور زہر کژدم دور شود و اگر
بیخ اونگہ کہ گیاہی است معروف بآب سائیدہ بجای نیش عقرب گذارند فی الفور زہر دفع شود
**ایضاً** یک سرخ نیلا تھوتھہ باریک سائیدہ بدماغ مار گزیدہ بدمند اثر زہر دفع شود فی الفور بہوش



در آید **ایضاً** طلا و آہن را بہ توتیای سائیدہ در آب چند بار غوطہ دہند برنگ مس گردد
**ایضاً** اگر خیار بزرگے نصف کردہ مغز درمیان آن را خالی کردہ و خرماے خشک در ان
نہادہ و بستہ کنند و بخرقہ بپیچیدہ اول بدیگ آب اندازند و بدہن دیگ خرقہ بستہ بالاے
خرقہ خیار را بگذارند و بالاے آن سرپوش نہادہ چندان آتش کنند کہ خیار از بخار پختہ
شود خرماے خشک درمیان خیار خرماے رطب شدہ باشد **ایضاً** آب شور از کشیدن
تر بع انبیق شیرین و لطیف گردد

## خواص سوم درمیان علم کیمیا مستزاد

بعد ستایش حق و نعت نبی مطلق صلے اللہ علیہ وسلم چنین ملتمس مفہوم التماس اضعف الناس
**محمد عثمان** عفی عنہ کہ این رسالہ مسمےٰ بہ **جلتاس** را از کتب کاملین فن ہذا مثل مصحف
ہرمس الہرامسہ و طلسمات علم ہندی و انیس اسکندرانی و تماثیل ابو بکر بن وحشیہ وغیرہ
اخذ نمودہ مشتمل بر یک مقدمہ و پنج فصل ساختم

### مقدمہ

در تعریف علم کیمیا

**بشنو** علم کیمیا امتزاج قواے فاعلہ علویات ست با قواے منفعلہ سفلیات ای عبارت
از اسما و طلسمات ست کہ بعمل آن افعال عجیب و آثار غریب ظاہر گردد فقط

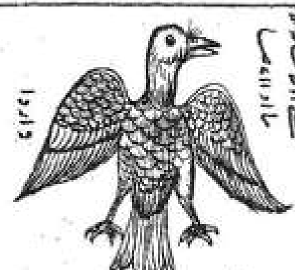
### فصل اول

حرز و طلسمیکہ بجمیع امراض حلق را شفا دہد در گردن اسپ کو ہمچنیں از ریشم بستہ معلق گرداند
تا خشک شود آن خیط را و گردن صاحب خناق و خنازیر وغیرہ بندند بقدرت اللہ تعالے
فوراً شروع در انحطاط گردیدہ مواد آن مرض بتحلیل رود و مریض شفا یابد **طلسم آیلا لوس**
باید کہ در وقت شروع مشتری بخانہ حوت گیرند رصاص چہل و ہفت مثقال و زنجیرے
بطریق فوطہ ترتیب دہند و در وسط زنجیر مقدار کفی و دست آدمے کہ وزن

آن مقدار شش دانگ باشد قرار دهند و این صورت در آن صفحه نقش کنند و بوقت اتصال
قمر بمشتری به نظر او با حوت یا سرطان باشد صاحب مرض مذکور خود ببندد تا زوال الم از
کرکشاید و صفحهٔ زنجیر برابر موضع درد باشد



طلسم عسرالبول را دفع کند وقت نزول مشتری بدرجهٔ پانزدهم سرطان بگیرند قطعه که بود
از بلور سه مثقال و اگر غیر بلور باشد از احجار ابیض اللون و شفاف باشد و این شکل اندرو
باستطیلهٔ مریخ در او بکشند و در بازوی مریض معلق آویزند



AL-HAMD
DAWAKHANA



طلسم ببلیوس اگر کسی این را نزد خود داشته پیش غضبناک رود غضبش زائل و خلط
این دوکس پیدا گردد و اگر در سر دیگ جوشان بندند از غلیان باز ایستد

ترکیب وقت نزول مشتری بدرجهٔ پانزدهم سرطان و تسدیس زحل با مشتری و تثلیث و
تربیع ساقط باشد از مشتری و متصل باشد باتصال مقبول بگیرند حجر احمر اللون و قطع سازند
بر هیأت قطعهٔ عسرالبول و این صورت را در او نقش کنند



طلسم دافع وجع کبد وقت نزول مریخ به بست و هشتم درجهٔ جدی بگیرند حجر احمر مستطیل و اگر بشکل جگر
گردانند بهتر باشد و صورت جدی در او نقش کنند و بر حوالی آن این کتابت تحریر سازند و دوالی
ادیم در سوراخ آن گذرانیده در گردن صاحب وجع آویزند بسرعت تمام شدت آن وجع برطرف گردد



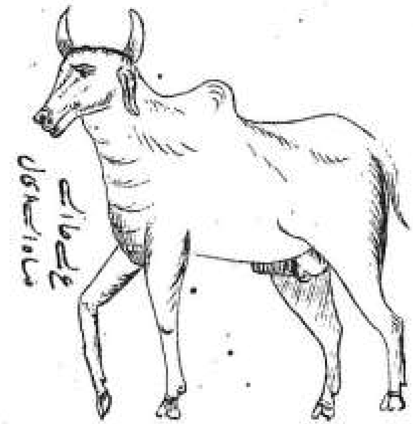
**طلسم مسکن وجع کلیه** وقت نزول زهره به برج میزان یا ثور و قمر با زهره مقارن یا اتصال مقبول داشته باشد بگیرند حجر احمر اللون بوزن هفت مثقال و آنرا بصورت گرد و تراشیده این صورت بر یک جانب آن نقش کنند و سوراخ کنند بنوعیکه آنجانب نرسد و با بریشم زرد ببازوی مریض به بندند بفضله تعالی صحیح گردد

AL-HAMD
DAWAKHANA



**طلسم سلارلوس** دارنده این طلسم نزد خود همیشه محفوظ باشد از آلام و رنجها و مدام بفرح و شادمان بگذراند بجان باه و سرعت نمو خواهد بسیار شود سیم و طلا از هر یک مقدار هفت هفت مثقال را یک جا گداخته بشکل حرز تیار سازند بوقت نزول زهره به ثور که قمر از برج سرطان متصل بزهره باشد و در وقت طلوع برج ثور صورت ذیل را برو نقش کنند بر هر دو جانب آن و بوقت اتصال قمر با زهره اتصال مقبول با بریشم سبز ببازو وغیره بندند

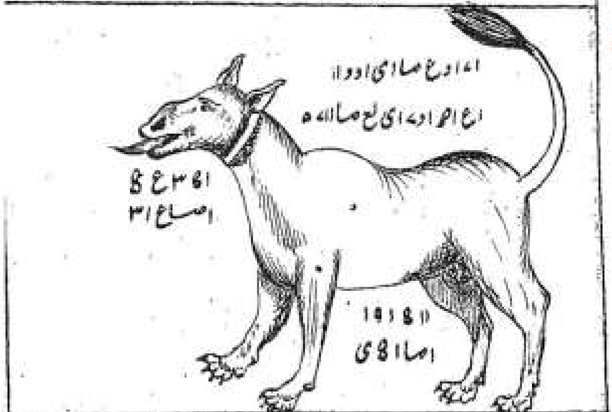




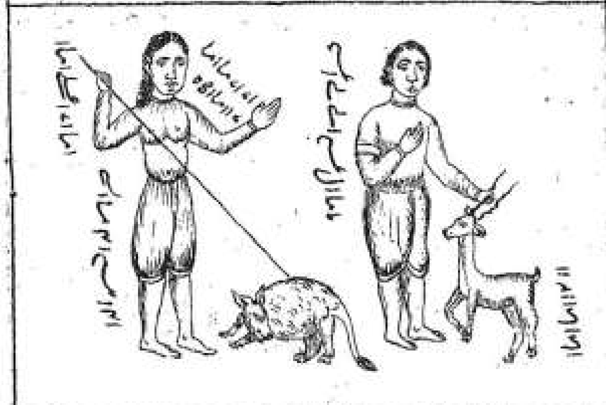
**طلسم مسکن ضربان عین** وقت قران قمر با مشتری در برج سرطان اینصورت را بر یک جانب خرج ابیض حرزه ساخته نقش کنند و سوراخ کرده در گردن آویزند با قصراز سنه درد ساکن گردد بعون الله تعالی



طلسم **آنالبوس** نافع وجع دندان ست نحاس اصفر ده مثقال ضبکه کرده بر هیئات
حرزه تیار سازند و در وقت استقامت مشتری در برج سرطان و قمر متصل بسرطان
باشد این صورت در و نقش کنند



و بر جانب مقابل آن این صورتها نقش کنند



وخیطی از اطلس زرد بسوراخ حرز انداخته در گردن آویزند فی الحال وجع

AL-HAMD
DAWAKHANA



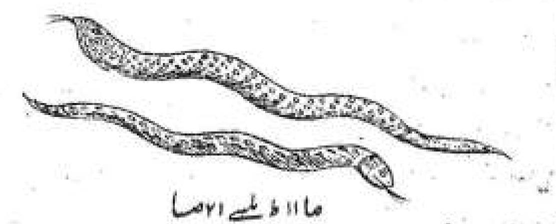
دندان زائل گردد

## فصل دوم

در فنون مختلفهٔ طلسمات وقت نزول مریخ از برج سرطان

بگیرند فولاد چینی ده مثقال و از ان لوحی مدور بسازند که مقطوع باشد اعالی و اسافل سطحین و
اسطوانتین و برظاهر لوح صورت دو ثعبان که دُم هر کدام مائل بسوی هم باشد بکشند و این
هر دو این کتابت نقش کنند ه ۱۱ طلسے م ه او در بطن آن لوح که در یکی جسم او لا دبس است
ثعبانی که سر او بچو سر شیر باشد بکشند و از بین راس او کتابت ذیل تا دم آن نقش کنند برای
قطع جوشش خون که از مرض یا از جراحت عظیمه باشد انفع است و آن اینست





طلسم **عقارب** وقت نزول زحل در برج عقرب و طلوع برج عقرب اا چنانکه آخر

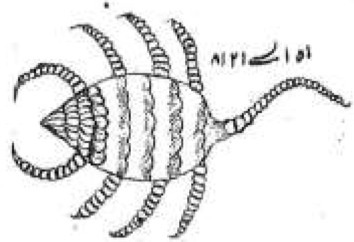
جزوی اول طالع باشد ابتدا کنند و وقت کمال طلوع برج از عمل فارغ شده تمامه صورت
باین طریق کنند که نصف اعلی انسان و نصف اسفل عقرب باشد و این تمثال را بر عمود
آهنی راکب نموده بسیار قوی مستحکم کنند



در وقت اول طلوع عقرب تا آخر او باین عمل مشغول باشند و عمود را نیز در همین وقت طیار سازند
اگر احیانا تمام نشود بگذارند تا باز وقت طلوع عقرب تمام کنند و آن عمود را نصف بزمین قریه
مستحکم کرده بنائی بر حوالی آن نهند و سر او را بپوشند تا محافظت طلسم کند بعد از اتمام طلسم
عقرب در آن شهر نماند و تمام و کمال بمیرند و بگریزند و دیگر داخل نشوند و توالد عقرب از آن
شهر برطرف شود و خاک این قریه بهر جا که برند عقارب آنجا بهر کس مضرت نرسانند
و اگر این خاک مدینه را بآب خمیر کرده قرص قرص ساخته در وقت طلوع عقرب
بران جا نهند که حوالی عمود است ملصق سازند و بگذارند تا خشک شده بیفتد
این قرص ها برای عقرب گزیده نافع است **ایضا** بر خاتم بلوری یا از
سنگ سفید صورت عقربی نقش کنند در وقت طلوع عقرب که زحل در
برج عقرب باشد ابتدای عمل اول طلوع عقرب است ابتدا از سر عقرب و انتها به
ذنب نماید لابس آن مطلقا از ضرر سموم عقرب متاذی نشود اگر آن خاتم را در
قدحی انداخته آبش به عقرب گزیده دهند ضرر سم باو نرسد و از صاحب این خاتم



عقارب بگریزند باید که در دم عقرب این حروف نقش کنند ۱۵۱ اسے ۱۲۱۸



**طلسم حیات** ابجاد بلیناس ست صورت حیات بر مهرے یا فولاد یا حدید نقش
کرده در میان احجار دیوار قلعه مستحکم نماید جمیع مارها از آن شهر بگریزند و مار گزیده بمجض
رویت این صورت از سم نجات یابد که وقت نزول قمر به نصف آخر قوس و طلوع
قوس در نصف درجه این صورت را کشد



AL-HAMD
DAWAKHANA

AL-HAMD
DAWAKHANA

و اگر این صورت را بشکل خاتم تیار ساخته بنگینے یا ادویه مُهر کنند آن ادویه مضعف دل
نباشد و مارگزیده ازین گل یا ادویه بخورد فی الحال اثر سم ازو زائل گردد باذن الله تعالی
طلسم جراد از نسبت مثقال حدید چینی مرغی طویل المنقار صغیر الجثه طویل الرجلین ساخته در پشت
آن این حروف نقش کنند ١١ ه ١١ لسے ٩ م ح ١١٠ ٢ لیسے ٩ و بزیر شکم آن صورت
طلخے نمایند و تحت آن صورت این حروف نقش کنند سه مر ١٩ ه او در فوق جراد این شکل
نقش کنند [illegible] ابتدای عمل وقتے باشد که مشتری مستقیم السیر بود و قمر در برج ثور یا سرطان
یا حوت و طالع بدرجه مشتری باشد بعد اتمام بر غرفی از حدید جرد و پایے آن مرغ را ملصق
یا بسمار محکم گردانند بعد ازان در وسط آن ناحیه بنای عالی وضع کنند بهیئت منار بلند
در بلندی وارتفاع آن چندان که توانند سعی نمایند و این عمود را دران بلندی نصب
کنند و حوالی آن بنا را به سنگ برآورده چنان محیط آن صورت نمایند که اثری از باد و باران
بآن صورت نرسد بفضله تعالی جراد مطلقاً دران ناحیه نماند و اگر شخصے بالای منار رود
چندانکه چشم او کار کند ملخ دران جا نگذرد و غریب تر آنکه هرجا که آن منار مرئی شود منار
دیگر بسازند و بر بالای آن منار برآمده ببیند که تا کجا دیده میشود ملخ تا آنجا نرسد و هیچ
مضرت بآن ناحیه نرسد همچنین اگر منارهای متعدد سازند هریک ازان منارها حوالی خود را
از دخول ملخ محفوظ دارد و صورت طائر اینست





**طلسم مسکن ریاح** بجا دهرساست چون بر موم مُهر کرده در کشتی همراه خود دارند آن کشتی از
شورش و مضرت دریا ایمن باشد و بسلامت بساحل درآید و ریاح شدیده و از شدت باعتدال
گراید گویند که بلیناس هنگام حکایت سکنه مدینه حمص از شدت ریاح این طلسم را در آنجا ساخته
ریاح را باعتدال آورد که تا این زمان برجاست و وقت عمل آن مشتری در برج میزان
یا دلو و قمر متصل بمشتری بود از برج ریاحی و ناظر نباشد بزحل بگیرند جرم اسم اصغر و از صورت
آدمی سازند قائم بر بالای کرسی و در یک دست او سپر بزرگ پوشند و روی سینه او جبه
از همه رو بدست دیگر شمشیرے باشد ازبهان بحسرای مجموع این صورت با سپر و
شمشیر از یک سنگ باشد و بر پیشانی آن این حروف نقش کنند اهم ا سے
له لیے اله اطلسے احعه لا عمح کمه له احسا الغم مح حه و منه د ســے
١١ حاحام الما اسے حرسے ١١ کسے طام ١١ ١١ ه ١ ه ١٦ مر ١٩ مح ٦ ســے
٢ حالد حا و بر صدر صورت این حروف نقش کنند ١١ له و قلبے ام و لے له ١٩ مح ١٦
حه ٢ ٨ ١ له حه ١٦ ١١ قلبی ١ ه سا سه ١٦ لسلے و صورت اینست

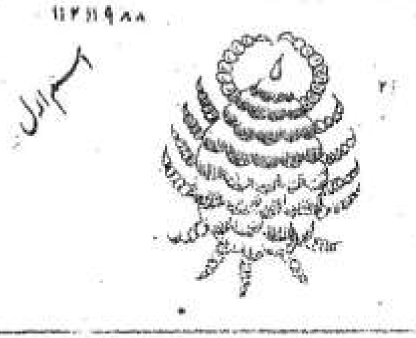


و بر پشت آن این صورت را مع حروف نقش کنند



بعد اتمام در وسط شهر یا ناحیه بنای عالی وضع کرده تمثال را در اعلای آن مستحکم گرده اند که از مطر
وریاح و برد آسیبی نرسند و اگر آن صورت صغیر بود گرد وش بنا کرده بپوشند تا از آسیب ریاح
وغیره مصئون اند باذن الله تعالی ریاح آن بلد بغایت اعتدال باشد

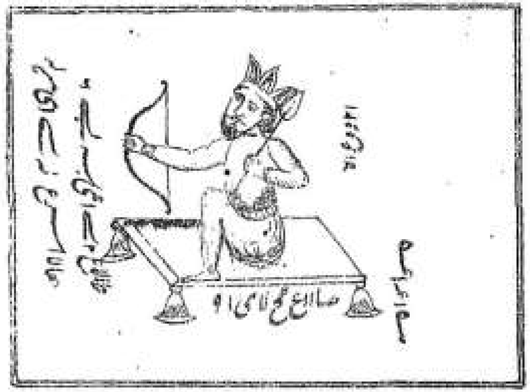
**طلسم دافع تپ مثلثه وتپ ربع** باید که در وقت اجتماع مشتری وقمر بدرجهٔ پانزدهم
یا چاردهم از برج سرطان از فضهٔ خالص خاتمی ساخته صورت سرطان هر و نقش کنند واین
حروف را بردور آن ثبت کند باذن الله تعالی تپ های مذکوره برطرف شود




AL-HAMD
DAWAKHANA



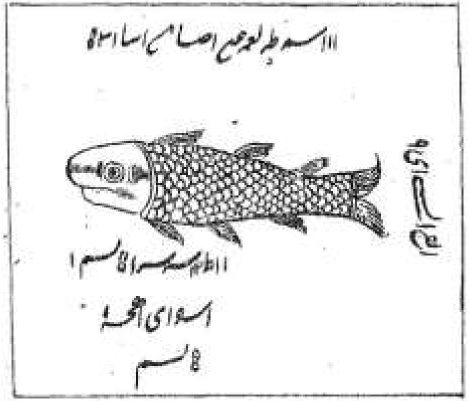
**طلسم دافع تپ بلغمی** وقتیکه مشتری بیش از پنج درجه قوس سیر نکرده باشد وقمر متصل
مشتری باشد بنظر مقارنه وتسدیس درمیزان وزحل ناظر نباشد بقمر خاتمی از قلعی وفضه
مربع ساخته این صورت را مع حروف دران نقش کنند



**طلسم دافع تپ صفراوی** وقتیکه زهره دربرج حوت بود وقمر متصل زهره ساقط از
مربع باشد از سه مثقال نحاس وفضه ممزوج خاتمی سازند که نگینهٔ آن از سنگ یشب باشد
واین صورت گربه را با حروف دران نگین نقش کنند



**طلسم دافع حمیٰ دقیه موثرهٔ اعضای اصلیه** وقت نزول مشتری بحوت و اتصال او بقمر از برج سرطان از فضهٔ خالص خاتمی ساختہ این صورت را دران نقش کند و بعد اتمام این خاتم را استعمال نماید باید که ابتداے عمل از وقت طلوع مشتری و انتہا تا وقت طلوع برج حوت باشد و ہمچنین در اکثر اعمال این فن منضبطے بانظار و آثار کواکب واجب و لازم شناسد تا عمل موثر و تمام باشد



**طلسم مخرب بلاد و باعث فتنه و فساد** ۲ نامش ...سطیوس که بتازی معنی آن مصیبت العقل است باید که وقت نزول زحل بدرجه عاشره دلو که مستقیم السیر باشد و قمر در تثلیث زحل از برج میزان و مشتری ساقط باشد از نظر زحل بگیرند حدید اسود و تمثالے قائم یکپا بر پاے خود ساده و یک دست او بر سینه و دیگر دست او بر سر او باشد بسازند و این کتابت برو نقش کنند [illegible] و بر نگشش این حروف کنده کنند [illegible] عامل این طلسم را سزاوار است که مشغول نشود در عمل این الا وقت طلوع برج دلو و اتصال قمر بزحل و بهنگام اتمام آن خود را از ان دیار دور گرداند

AL-HAMD
DAWAKHANA



و این طلسم را در وسط آن ناحیه یا سرای شهر دفن کند صورت اینست



## وصیت

**بشنو** عامل با ایمان را که کل الجواهر حقیقت در جهنم و در سانیده اند و از عالم علوی خبر دارد و از نعیم عمیم رب کریم تمتع آرزو میکند و بموت و بعثت اقرار نموده و از دوزخ و بهشت حکایت شنیده و آلام و راحات روحانی و جسمانی را باخبار مخبر صادق تصدیق کرده زیبا که ارتکاب امثال این اعمال ناستوده بمحض خواهش دنیا و رضاے نفس و هوا کند و حذر لازم داند و اگر بنا بر مقتضیات وقت و مصالح امور ضروریه مرتکب آن شود مطالب دینی و رضای خالق را مقدم داشته محض براے رفاهیت خلق این عمل کند ورنه زیانکاری که هواے نفسانی را مطمع نظر داشته تخریب بلاد و انقطاع حیات جمع کثیر نماید خسر الدنیا والآخرة گردد

## فصل سوم

در ذکر خواتیم کواکب سبعه

**خاتم شمس** هرمس گوید که لابس او در انظار ملوک و عیون خلائق کثیر السطوت و بهمه جا معزز و مکرم باشد و هیبتش در دل همه‌ها تاثیر کند بوقت نزول شمس باول درجه نوزدهم از برج حمل از ذهب خالص احمر نوزده مثقال گرفته خاتم سازند و نگین آن طلعه ترتیب دهند بوزن چهار مثقال و این صورت را بر آن خاتم نقش کنند و بوقت اتصال قمر به آفتاب از برج اسد این خاتم را بپوشند الا بعد از فراغ عمل آن خاتم مع نگینه از نوزده مثقال کم و زیاده نباشد



**خاتم قمر** لابس او در فلاحت و زراعت قوی طالع باشد و هرچه مزروع کند از آن مثمر گردد و در رکوب سفائن دریا با وصف امواج عظیمه اضطراب را ایمن باشد الا باید که بوقت هیجان دریا آن خاتم را در خیطی بسته به آب اندازد فی الحال شورش تسکین یابد بوقت نزول قمر در اول درجهٔ ثالثه ثور و اتصال زهره و بودن فاصله ما بین شمس و قمر زیاده شصت درجه از نقره بیضاء خالصه بوزن سه مثقال که نگینش از و بزرگ تر ده نباشد خاتمی سازند

AL-HAMD DAWAKHANA



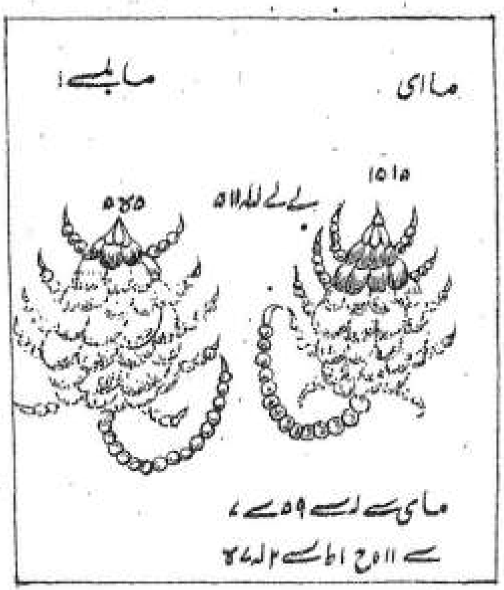
و در وی این صورت نقش کنند



الا باید که فراغ از عمل و ترکیب و نقش آن پیش از خروج قمر باشد از اول درجهٔ ثالثه برج ثور و هنگامیکه قمر متصل به سعود باشد و غیر ناظر به نحوس بپوشد الا از قرب قمر براس و ذنب اجتناب کنند و میان ایشان دوری زیاده از دوازده درجه باشد اگر موی ازین خاتم مرکرده نزد خود دارند جمیع خواص آن خاتم بآن موم اعاده کند

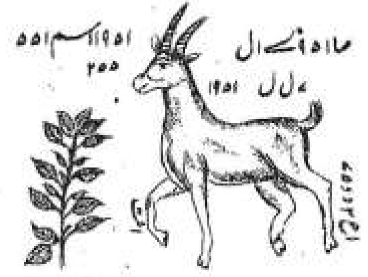
**خاتم زحل** شست مغرط تیح باج را با سلاح آرد و تسکین اده مشتعله و مویه تب دموی و تب محرق و طاعون کند و با عتدال مقرون گرداند اگر شخصی کثیر الکلام طویل الکلام حامل و لابس این خود این صفات ناپسند از و مرتفع گردد و بسرحد توسط در آید و از خواص این خاتم تقویهٔ اعصاب ست معاون بیخوابی و بدن را فربه دارد و ملبس دوام او صورت منفعت قوة باه است و این طلسم را عقرب نامند که از حامل آن عقرب بگریزد باید که وقت نزول کیوان به بیست و یکم درجهٔ میزان یا دهم درجهٔ دلو که متصل قمر باشد به دلو باشد و مریخ ساقط از زحل بود از هفت مثقال رصاص اسود خاتمی ترتیب داده و نگینه اش را مربع داشته صورت ذیل در و نقش کنند و وقت اتصال قمر بزحل این خاتم را بپوشند الا احکام

لبس پشت او را بخون میش اسود عظیم الجثہ لبس کنند اعدا از و خائف و در نظر خلائق معظم گردد



خاتم مشتری ازالۂ خفقان و ضعف دل و قولنج و غشی کند و در نظر ہمہ بہیبت باشد و
عامۂ خلائق برو مہربان بود و ہر حاجتے کہ از کسی خواہد بجز و وصے بر آید باید کہ بہنگام بودن
مشتری بدرجہ پانزدہم برج سرطان و اتصال قمر باو از برج حوت از شش مثقال نحاس
قلعی خاتمی نگینہ مربع ساختہ صورت زحل درو نقش کنند و بوقت قران مشتری بسرطان بدرجہ
مذکور یا قرب آن درجہ مشروط بطہارت او را بپوشند و پشت خاتم بخون سرطان نہرے
وخون سمک بیالایند





خاتم مریخ لابس او قوی دل و شجاع و در معرکہ جنگ بر اعدا غالب و از ضرر دوان
محفوظ و بر اعدا فتح مند باشد و در صفوف قتال از سہام و سنان اندیشہ مند نشود و آلات
حرب در و کارگر نباشد و اقسام افاعی و زنبورہا و انواع درندہ و گزندہ بحامل خاتم آسیبی
نرسانند باید کہ وقت نزول مریخ درجہ ای کہ متصل قمر باشد از برج عقرب از پنج مثقال فولاد بہتر
خاتمی مربع طیار ساختہ این صورت را برو نقش کنند و پشت خاتم را بخون شیر زیا بوز آلودہ کردہ
بخاتم وصل کردہ بپوشند و حامل خاتم از امراض لقوہ و قولنج و خدر و رعشہ و سائر امراض بلغمیہ
و اضغاث احلام محفوظ ماند



**خاتم زہرہ** برای ملفت قلوب وقوت باہ بی نظیر است ولابس او ہمیشہ مسرور وفرخناک باشد وزنان حامل این خاتم از اختناق رحم وسائر امراض ارحام وعسرت ولادت و قطع برآمدن خون محفوظ مانند باید کہ وقت نزول زہرہ بہ بست و دوم درجہ حوت وتسدیس زہرہ بقمر در برج ثور ومریخ در برج عقرب از شش مثقال نحاس اصفر خاتمی ساختہ ونگین او را از سنگ لاجورد ورنہ از حجر ابیض ساطع الزرقہ مربع ساختہ این شکل را در ان نقش کنند و وقت ابتدائے نقش زہرہ در اول بست وہشتم درجہ حوت باشد و وقت اختتام زہرہ آخر درجہ مذکور باشد و وقت بودن قمر در برج سرطان ومتصل بزہرہ ہم باشند ودر جمیع اوقات این عمل نقش ولبس تہ ساقط از نظر زحل باشند وتثلیث وتسدیس مریخ ونظر مشتری بزہرہ برائے این کار افضل است۔

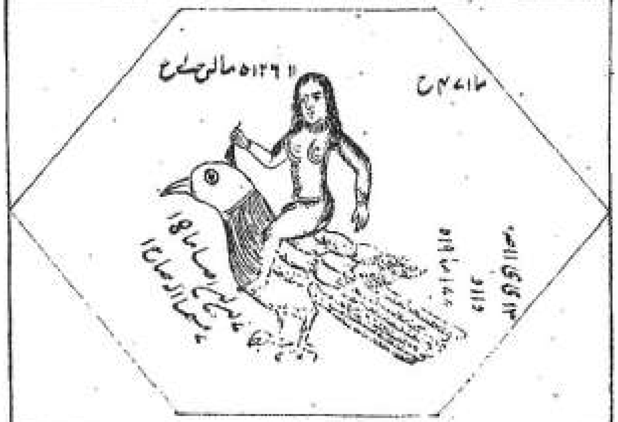


**خاتم عطارد** برائے تسخیر ارباب اقلام وحکما بغایت خوب است ولابس این خاتم

AL-HAMD
DAWAKHANA



قوی الحافظہ وذکی ودر مباحثہ علمیہ بر ہمہ فائق باشد وہر مقدمہ منسوب بعطارد واز علوم حکمیہ وغیرہ بروآسان وراے او صحیح وظن او احسن واکثر چیزہا را عجب وقوع در خواب بیند ودفع مالیخولیا کند وگریۂ اطفال بخواب وبیداری وصرع را نافع است نحاس طالیقون وحدید چینی ممزوج بہ فضہ وذہب مساوی الوزن بگیرند وبعد استزاج سکہ نمایند کہ ہر دو جسم واحد شود واز ان خاتم سازند بوزن یک مثقال مع نگینہ وابتدائے عمل وقت نزول عطارد باول درجہ پانزدہم برج سنبلہ باشد ووقتی نقش کند کہ عطارد مستقیم وساقط از نحسین ومتصل نباشد قمر بعطارد واز برج جوزا باقتران عطارد باشد در برج سنبلہ ووقت لبس آنست کہ قمر در نگی از دو خانہ عطارد باشد یا قمر وعطارد باہم در مناظرہ مقبول باشند ہذا صورتہ



## فصل چہارم
در بیان اتحاد قلوب

**بشنو** اصل مقصود در قضائے حوائج اصلاح کوکبے باید کہ بران حاجت متعلق باشد مثلاً حب وعشق وعطف قلوب کہ تعلق است بہ زہرہ پس باید کہ وقت

نزول زهره از برج حوت و تسدیس زهره با قمر از برج حوت یا سرطان بگیرند شمع عروسی که
نزد عروس نصف سوخته باشد و نصف باقی مانده و از آن موم دو صورت مرد و عورت باهم
طالب و مطلوب بسازند و ذکرے چند برای مذکر قائم کرده باشد مثلاً بر پیشانی و بر کف هر دو
و بر شکم و بر هر دو زانو و بر ساقها و پاے باشد و جمیع اینها بر وذکر ده متوجه مفعوله باشد همچنین
جهت مونث در این مواضع بازای هر ذکرے تجویف ترتیب دهند بر هیئت فرجے بعد که هنگام ملاقات
صورتین بر یکدیگر داخل و منطبق شوند و وقت انطباق مثالین در دهن هر یک از صورتین
پارچه شکرے گزارند و زعفران و مشک و عنبر اشهب از هر یک جزوی نوشادر نصف
جزو عود هندی شش جزو لوبان یک جزو همه را کوفته بیخته بشراب عطر معجون نموده
بندق ها سازند بوزن یکدرم و بعد از انطباق مثالین در حریر اخضر پیچیده و نان
جمیله جوان یا صبیه یا امردے وقت طلوع زهره بدست خود در کرسی نصب کرده مقابل
ایشان بایستد و هر یک ازین بنادق را در آتش گذاشته تدخین کرده این کلمات را گوید
که ایست فلان بن فلانة و فلانة بنت فلانة قال عطفت
بعضهما علی بعض و سخرت احدهما الآخر بروحانیتک و قوتک
یا ماریطاس یا ذات الجمال و البهجة و البهاء و الطرب و الشرف
و النکاح یا مولیة المحبة و الشغف و العشق یا سعد السماء
و احسن ما فی العالم علی اسألک بحق مکانک الشریف
من برج الحوت بیت ابیک المشتری و بحقه علیک اسألک
ان تؤیدنی فی تقویم عملی و تنفیسین علیه نور الجلاب
القلوب الاحباب یا مفیض السرور و الفرح و یا طاردی الهموم
و الطرح و اسألک بحق الاعظم الذی افاض علیک النور البهیج
التی لا تستغنین و الثبات علی منه الازمین تحت الفلک و بحق ملکیة
المجاری بمدارات حرکته قوی بروحانیتک الکائنة فی طبائع
فلان بن فلانة و فلانة بنت فلانة و تهیجهما حتی تحرک

AL-HAMD
DAWAKHANA



ساکنهما و تظهر کامنهما حتی تحصل روحانیتهما المحبة فیهما اتصالا دائما باقیا
بقاء فلک تدویرک بل بقاء فلک خارج المرکز بل بقاء فلک المائل بل بقاء مجموع حرکات
بل بقاء فلک البروج آمین باید که این کلمات را سه مرتبه تکرار کند و در حال این کلمات
تدخین کند بآن بنادق در پیش صورتین و هر دو صورت را در پیش هم آورده مداخله عضوین
مخصوصین نموده در حریر اخضر پیچیده با بریشم اخضر مستحکم بسته در کوزه تجاری گذاشته در وسط
قبرستان کهنه دفن کند و کنار آنرا بسنگ بر آورده زمان طویل بحال خود گذارند که یکدوره
(بالای بهتر) کامل قمر برو گذرد افعال عجیب و آثار غریب بظهور آید این است صورتین



**اعمال تسکین ملوک و تسخیر سلاطین کامگار** هرمس گوید وقت نزول بهرام بخانه
عقرب و مستقیم در سیر و غیر ناظر بزحل و زحل با و ناظر نباشد و غارب نبود از شمس
بگیر مربع عدد عقرب جوان اشقر اللون ازرق العین را سراپا لباس سرخ پوشانیده
و بر قامت آن زره و بر سر خود فولادے که در کمال جلا و درخشندگی باشد بنهند
و شمشیرے بدست راست او دهند و دامن اسپ او را بر میان زنند بعد شمس
زهره و نفی و کبریت اصفر و زنگ معدنی از هر یک جزوی و نوشادر برابر جمیع جوع را در کوزه

آہنی کردہ بالۂ آہنی حرکت دہند تا ہم نیک مخلوط شوند و وقت طلوع مریخ از مشرق باین طریق
تدخین کنند کہ مجمرۂ حدید پر آتش کردہ روے مجمر بسوی مشرق نہادہ خود روبروے مریخ
ایستادہ این کلمات را بخوانند یَا شُجَاعَ السَّمَاءِ وَ سَیَّافَ الْفَلَکِ الْاَعْلٰی
یَا ذَا الْبَطْشِ وَالْجَلَادَةِ وَالْقُوَّةِ الْقَاهِرَةِ وَالْقَاصِمَةِ وَالْجُرْأَةِ وَالْاِقْدَامِ یَا
ذَا الْقُدْرَةِ الْغَالِبَةِ وَالصَّرَامَةِ وَالشَّیْطَنَةِ الْمُبَرَّاَةِ مِنَ الْغَدْرَةِ وَالْقَسْوَةِ یَا ذَا الرُّوْحَانِیَّةِ
الْحَرُوْرِیَّةِ یَا صَاحِبَ الزَّلَازِلِ وَالرُّعُوْدِ یَا مُقْسِمَ النِّیْرَانِ الْاَجِجَةِ وَمُرْسِلَ الصَّوَاعِقِ
الْمُهْلِکَةِ وَالرَّجَفَاتِ الْمُبِیْدَاتِ اَسْئَلُ الرُّجُوْعَ فَلَکِکَ تَنْدُوْ بُرِفْ
الَّذِیْ لَا یَعْدُوْ مُحِیْطَهٗ فِیْ عَبِیْرِکَ الْمُتَصَوِّنِ بِقُوَاکَ وَحُبُوْبِکَ فِیْ
رُوْحَانِیَّتِکَ بِفُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ خَائِبَةً وَاِلٰی اَقْضَاءِ حَاجَتِهٖ سَارِعَةً
بِالْعِزَّةِ الْاَکْبَرِ یَا سَاطِیُوْس یَا نَارِیُوْس یَا ذَا الْقَهْرِ بِصَوْلَتِهِمْ اَلْبَاهِرِ بِحَوْلِهٖ
وَقُوَّتِهٖ السَّاعَةَ السَّاعَةَ اَزْعِجْ فُلَانَ بْنَ فُلَانَةَ وَهَیِّجْ رُوْحَانِیَّتَ
الْکَائِنَةَ فِیْ طِبَاعِهٖ وَحُلْ بَیْنَهٗ وَبَیْنَ رُقَادِهٖ حَتّٰی تَقْضِیَ حَاجَةَ فُلَانِ
بْنِ فُلَانَةَ بِحَقِّ مَهَالِکِکَ مِنْ بُرْجِ الْعَقْرَبِ وَبِحَقِّ تَمَرُّدِکَ مِنْ بَیْتِکَ
اِبْنِکَ کَیْوَانَ وَبِحَقِّهٖ عَلَیْکَ سَاطِیُوْس یَا فَارِیُوْس بِالْوَحَا
الْوَحَا السَّاعَةَ السَّاعَةَ اٰمِیْنَ اٰمِیْنَ و وقت گفتن این کلمات بخور در نار اندازند
بعد اتمام این کلمات یکے از آن عقارب خمسہ را زندہ در مجمر اندازند و مجمر را در زمین
نگذارند بلکہ در دست گرفتہ معلق دارند و بعد اتمام کلمات مذکور عقرب ثانی
از آن عقارب در آتش اندازند الا استعمال بخور بدستور دارند تا عقارب خمسہ
بدستور سوختہ شوند و چنین مجمرہ را در زیر آسمان گذاشتہ دہند بعد اتمام روحانیہ در
خواب آن شخص آید بجائیکہ در دست از حسرتہ باشد و حربہ در گلوے آن
شخص نہادہ گوید حاجت فلان بن فلانہ برآرد الا ترا ہلاک میکنم و آن شخص
ہرگاہ بخواب رود این حال مشاہدہ نماید تا آنکہ بقضاے حاجت او عمل
کند مشہور است و بالعشتم تحمل بغضب بادشاہ این عدد را ۲۲۴۳۹ در



مربع طلا در ساعت سعد کہ قمر خالی از نحوست باشد پر کندہ اندک شیرینی تصدق کند
فی الفور غضب بادشاہ تسکین یابد الا از ظالمان و نااہلان و جاہلان مخفی دارد ایضاً
بعدد ۹۰۲۰۳۰ را با عدد اسم خود در لوح کاغذ مربع نقش کند غضب بتسکین مبدل
گردد **ایضاً** بروز یکشنبہ اول ساعت وقت سعد کہ قمر خالی از نحوست باشد
عدد این آیت سطر سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُوْنَ
وَسَلَامٌ عَلَی الْمُرْسَلِیْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ تعداد سے
۲۶۵۰ را در مربع کاغذ باقرہ بنویسد بعد اتمام لوح اندک بوی خوش سوختہ
این لوح را بران دود داشتہ در بازوی چپ بندد از غضب بادشاہ ایمن
گردد فقط **ایضاً براے مفارقت و عداوت** وقتیکہ عطارد مقابل
زحل باشد و قمر منصرف بود از مریخ بزحل و عطارد دیگیرد شمع نیم سوختہ مثابہ از آن
دو صورت ترتیب دادہ روے صورتین را سیاہ کند و چہرہ دو را پشت بہ پشت ہم
ملصق گردانیدہ پارچہ چرم کہ موے سیاہ داشتہ باشد بپیچد و بعدش وقت طلوع
عطارد این صورتین مدخنہ در دست استادہ تدخین کند محبت و خلوص بعداوت
و مفارقت مبدل گردد **صفت تدخین** زہرۂ روباہ و زہرۂ شیوطاے ماہی کہ
در دجلہ بغداد باشد و او را بیونانی فلولوبوس نامند و زہرۂ خروس و زہرۂ زاغ
و زہرۂ خنزیر بحوقہ و کعب خنزیر محرقہ این مجموعہ را باہم جمع نمودہ و خشک ساختہ
مقابل عطارد ایستادہ بخور کند و این کلمات برزبان راند یا بلیاریطوس بن الطیوس
یَا ذَا الْفَهْمِ وَالْحِکْمَةِ وَالْعُلُوْمِ یَا مَنْ اَحْتَوٰی عَدَدَ النُّجُوْمِ وَالتَّوْصِیْلِ
الرُّجُوْمِ یَا عَالِمًا بِعَدَدِ الْحَصٰی وَمَا فَوْقَ الْبِنْیَةِ الْعَالِیَةِ وَمَا تَحْتَ
الْبِنْیَةِ السُّفْلٰی یَا مُفِیْدَ الْعَطِیَّةِ عَلٰی ذَوِی الْاَلْبَابِ وَالْاٰدَابِ
یَا ذَا الْمَکْرِ وَالْغَنِیْمَةِ یَا ذَا الْخَیْلِ وَالْحِیَلِ یَا سَنْدَرِیْطُوْس یَا حَوْلَانِیْس
یا مجالیس یا ایکو ابیس بحق سرمکالبہ مِنْ فَلَکِ الشَّمْسِ
وَمَحَلِّ الْفَلَکِ الْمُسْتَنِیْرِ وَ اَبِیْکَ کَیْوَانَ الَّذِیْ

اَلْحِکْمَۃِ وَالتَّجَارِبِ وَالْعُقُوْدِ کَمَا فِی الْمُدُنِ اَھْبِ اَبْدُ وَ شَتِّلْ
عَمَلِیْ ھٰذَا وَاَزْعِ بِرُوْحَانِیَّۃِ الْاَ تُفَرِّقْ مِنْ قَلْبِ فُلَانِ بْنِ فُلَانَۃَ
وَفُلَانِ بْنِ فُلَانَۃَ وَھَیِّجْ بَیْنَھُمَا بِحَقِّ رُوْحَانِیَّۃِ الْعَدَدِ الْاَوَّلِ
الْمُکَاثَرَۃِ وَرُوْحَانِیَّۃِ اٰیٰتِ تَبَیَّنَ اُنْسُھُمَا بِالْوَحْشَۃِ
وَحُبُّھُمَا بِالْبَغْضَۃِ وَلَا تَزَالُ رُوْ بَیْنَھُمَا مُتَبَایِنَۃٌ غَیْرُ مُنْفَعِیَۃٍ
مُتَفَاوِیَۃٍ غَیْرُ مُتَجَانِسَۃٍ مُتَضَادَّۃٍ غَیْرُ مُتَشَاکِلَۃٍ مَادُمْتَ
فِیْ فَلَکِ الشَّمْسِ وَیُرْقِدُوَا مُرْفَلَکِ الْمُدَبِّرِ

## فصل پنجم مستزاد
### در اعمال حروف

بشنو اعمال حروف مفردات بدانکہ اول سے زکوٰۃ بست و ہشت حروف بہ بست و ہشت روز راست نباید و قاعدۂ زکوٰۃ اینست کہ ہر حرف را ہر روز بحساب عدد ملفوظی آن بوقت معین با طہارت در حجرہ با خلوت خواندہ بہ بست و ہشت روز از زکوٰۃ فارغ شود آنگہ کہ عملش راست آید **الالف** ہر کس کہ با مداد از بستر خواب پیش از حرف زدن ہزار بار حرف الف را بر زبان راند صاحب ثروت شود و اگر ہزار بار الف بساعت مشتری بکاغذ نوشتہ با خود دارد جہان تاثیر بخشد و اگر بوقت سختی وضع حمل حرف الف را بر ناخن ہای دست و پائے حاملہ رقم کند وضع حمل با آسانی شود و در وقتے کہ ماہ در وبال یا ہبوط یا نحوس باشد منظر نحس بلوح سرب دائرہ وبہ کشند و جہار دائرہ نام دشمن و مادرش نقش کند و یک صد و یازدہ الف ہم در دائرہ بموجب نقشہ کہ بذیل مندرج است نوشتہ در قبر کہنہ مدفون سازد بزودے دفع آن دشمن شود






**الباء** اگر ہزار و یک بار بر پوست شغال دباغت کردہ بنام دشمن و مادرش نوشتہ بخانہ دشمن دفن کنند بزودی دشمن دفع شود و اگر محبوسے ہزار و یک بار بخواند از حبس خلاصی شود و اگر نوشتہ با خود دارد ہیچ آسیبے بوی نرسد و اگر ہزار بار بر پوست دباغت کردہ گربہ نویسد و صاحب تپ دق با خود دارد شفا یابد **التاء** اگر شلثے بر پوست دباغت کردہ شیر روز شنبہ وقت طلوع مریخ بکشند و در ہر ضلع آن مثلث پنجاہ و نہ حرف تا بنویسد و بہ محبوس دہد کہ با خود دارد فی الحال خلاص شود و اگر چہار صد تا بر کاغذ حریر بنویسد و با خود دارد در چشم مردم عزیز و مکرم شود و اگر ہر روز چہار صد بار بخواند در فتوحات بر روے او کشادہ شود **الثاء** اگر پانصد و ہفتاد و نہ حرف ثا بر صدف نقش کند و با خود دارد از غرق شدن محفوظ باشد و اگر بست و یکبار بر چوب تہ بیلو نویسد بہر طرفے ہفت بار و در گذرگاہ مفسدان دفن کند در جمعیت مفسدان پراگندگی رو دہد و اگر پانصد حرف ثا بنویسد و در زیر بالین اطفال نہد در خواب نترسند و اگر بر لوحے از موم کافوری پانصد و ہفتاد و نہ بار با نام خود و نام مادر خود نقش کند و در کاریزے کہ از ملک او باشد بیندازد ہرگز آب از آن کاریز کم نشود **الجیم** اگر بدین صورت ج بست و چہار بار بر نبات مصری نویسد و بخورش صاحب قولنج دہد شفا یابد و اگر زنے مردی را بستہ باشد ہزار و یکبار بر خشت نویسد و بآب بشوید و بخورد فی الحال کشادہ شود و اگر سی و پنج بار بر قدحے نویسد و آن را شستہ بخورش مریض دہد از مرض شفا یابد **الحاء** اگر بساعت اول یا ہشتم روز دوشنبہ یا جمعہ کہ قمر خالی از نحوست باشد ہشت مرتبہ بیک قطار در نگین انگشتری نقش کنند و بانگشت کنند قوت باہ بخشد و اگر صاحب تپ در انگشت کند یا در آب اندازد و از آن بخورد یا غسل کند شفا یابد **الخاء** اگر بر دوازدہ پارچہ ہاے خشت نقش کنند و در راہ آبے کہ بباغ یا مزرع برود دفن کند از آفات ارضی و سماوی محفوظ ماند و اگر بساعت قمر ہفت بار نوشتہ بنام غائب در زیر سر نہد و بخواب رود احوال غائب مطلع خود و معلوم شود کہ غائب کجاست **الدال** اگر عدد ملفوظے آن را کہ سی و پنج است در پیچ چہار در چہار بوضع رفتار او وقتیکہ قمر در سرطان و ناظر بمشترے بود بر حریر سفید نقش

AL-HAMD DAWAKHANA

HAKIM ALI ZIA

کنند و در زیر نگین انگشتری سنند خدای تعالی بوی نفعی از زبان دارد که هرگز گم نشود و اگر
بر ورق آهو بنگارند و با خود دارند حفظ و فهم و دانش زیاده شود **الذال** اگر کسی بخواندن
آن مداومت کند دولت او روی زوال نه بیند و اگر هفت صد بار بخواند و بر شیرینی بدمد هر
که ازان بخورد محبوب القلوب گردد **الراء** در روز چهار شنبه آخر ماه پنج بار باطراف پیشانی
نویسند صاحب درد شقیقه را سود بخشد و اگر روز یکشنبه یکصد حرف راء نوشته در زیر بنای
عمارت که نو میسازند بگذارند از شکستن و خراب شدن محفوظ ماند و اگر هفتاد حرف را بنویسند
و در گوش خروس سفید نهند و سر دهند که برود و در جائیکه دفینه باشد و اگر بخوانند برو بدمند و
سر دهند همین عمل کند و اگر همین عدد نوشته در گوش خر نهند و با زیر آورده در ظرف قلعی نهند
و چندان نمک بریزند که پنهان شود و پس ازان در زیر سر خود نهند و هفتاد بار بخوانند و بخواب
روند دفینه هر جائیکه باشد بخواب بهبیند **الزاء** وقتیکه قمر در جدی و مریخ تحت الارض باشد
هفتاد و پنج بار بر ورق آهو نوشته با خود دارند از آفات محفوظ مانند و اگر همیشه بخواندن آن
عادت کنند از هیچکس نترسند **السین** اگر بست و یکبار بر برگ نوشته بنام هر کسی که خواهد در آب
سوان اندازد آنکس بزودی بیاید و هر که همیشه بعد نماز ظهر شصت بار بخواند صاحب کرامات شود و
همین عدد نوشته گلوی اطفال بندد از دشمن در امان باشد **الشین** اگر چهل و دو حرف بر پرهٔ قفل
بنویسند و بر هر عدد چهل و سه خرما چهل و دو بار نوشته آن پرهٔ قفل خرما با پاس زن ناکتخدا بسته
در گذرگاه عام بنهند هرگاه کسی آن قفل را کشاده ازان خرما بخورد بخت آن زن
ناکتخدا کشاده شود و شوهرش پیدا گردد و اگر بچهل پاره کاغذ نوشته در چهل نقشان
گذاشته بنام هر کس که خواهد هر یک نقشان را بیک یک سگ بخورانند زبان آنکس
بسته شود و اگر بوقت خواب سه صد بار بنام زن حامله بخواند در خواب بهبیند که زن دختر
زاید یا پسر و اگر بطعام و شراب همین عدد بخواند و بخوردن زن حامله دهد زود بار بنهد
**الصاد** اگر در وقت پیاده رفتن بخواندن این حرف مداومت کند در راه مانده نشود و
زود بمنزل مقصود برسد **الضاد** اگر هشت صد بار بطعام بخواند و بخورش مصروع دهد
شفا یابد و صاحب ضعف دل را نیز همین عدد نفع بخشد **الطاء** هر که خواهد که از میان



دشمنان نجات یابد یکبار بناخن خود بنویسد و ده بار بخواند بیک نفس و بیرون آید و با کسی
سخن نگوید بسلامت برود **الظاء** اگر هر ماه وقت پیشین نه صد بار بخواند و بجانب خانه
کسی که ازو در آزار باشد بدمد بزودی دفع شود همین عدد نوشته بر مصروع بندد
صحت یابد **العین** اگر ده بار به پچکاری یا خون کبوتر بر برگ ترنج نوشته با گلاب شوید
و بخورش صاحب قولنج بدهد شفا یابد و اگر در تسدیس زهره و مشتری بمشک و زعفران
و گلاب بنام هر که خواهد نوشته با خود دارد زود مطلب خود برسد و اگر همین ساعت
نوشته بخورش مطلوب بدهد بهر چیزیکه باشد زود بمطلوب خود برسد **الغین** اگر هزار حرف
غین بر برگ حنظل نوشته در هبوط مریخ در خانهٔ خصم دفن کند زود آواره شود و اگر همین عدد
بطرف خانهٔ او بخواند و بدمد همین فائده بخشد **الفاء** اگر هشتاد بار با قتاح در قدح زجاجی
نویسند و بآب بشویند و بخورش زن حامله دهند فی الحال بار بنهد و اگر کسی هشتاد بار هشتاد
روز بخواند و بسوی خانهٔ دشمن بدمد زود هلاک شود اگر بنام غلبهٔ هزار بار برگ پاس
پاک نوشته بسوزاند زود دریابد **القاف** اگر روزی چهل بار بخواند مطلب او
زود ساخته شود و اگر صد بار بر برگ جوز نوشته بخانهٔ دشمن دفن کند زود آواره شود و
اگر دو صد بار بر کاغذی بنام هر که خواهد بنویسد در زیر سنگ گران نهد خواب آنکس بسته
شود تا بیرون نیارد و محو نکند آنکس را خواب نبرد **الکاف** اگر کسی در ساعت زهره
یا مشتری یا قمر بنویسد و با خود دارد یا هر روز و هر شب دو صد بار بخواند و بر خود بدمد در چشم
مردم عزیز گردد و اگر لبست بار باین طریق بنویسد



و بر گردن
خروس سفید لبسته قدری سیماب در گوش او ریزد و در موضعی
که گمان دفینه باشد سر دهد خروس بدان موضع رود و منقار بر زمین زند **اللام** هفتاد و
یک حرف بر کارد نویسد و هفتاد و یک بار بر سفرجل بخواند و بدمد و ازان کارد آن سفرجل
را ببرد و بخورش زن و شوهر که با هم الفت نداشته باشند بدهد در میان ایشان مواصلت
و التیام پدید آید و اگر هر روز دو صد بار میخوانده باشد از کید دشمن نجات یابد **المیم** اگر
یکصد و پنجاه و یک حرف میم بشرطیکه چشم آن مفتوح باشد بخورت در بر سیب سرخ

یا آبی بنویسند و بخور ش مطلوب دہند یا باستشمام او رسانند محبت عظیم ہم رسانند و اگر کسی چیزے طلب دارد و آنکس آنچیز ندہد نود بار بخواند و بسوی آنکس بدمد بزودی آنرا بدہد و اگر چہل بار بر ظرفے بنویسند و بشویند و بخورند حافظہ و فہم زیادہ کند **النون** اگر بست و یکبار بر نعل اسپ وقتیکہ زہرہ بہ تسدیس آفتاب باشد بنام ہر کہ خواہد بنویسند و در آتش اندازد آنکس بعشق او بیقرار شود و اگر بقصد و ششش حرف مذکور بر کارد فولاد بنام ہر کہ خواہد بنویسد و آمدہ دن دیوار رو بقبلہ فرو برد مادامیکہ آن کارد بدیوار باشد خواب آنکس بستہ شود و اگر پنجاہ حرف نون نویسد و باخود دارد ہیچ جانور گزندہ او را نگزد **الواو** اگر نود و نہ بار بنام شخصی بر ورق آہو نوشتہ وقتیکہ قمر تحت الشعاع باشد در ہوا بیاویزد خواب آنکس بستہ شود و اگر خواہد بطرفے رود کہ ہیچ گونہ نقش آنطرف میسر نشود اگر ہر صباح شصت بار بخواند و بآنطرف بدمد بزودی سفر آنطرف میسر گردد **الہا** اگر فقر و فاقہ بر کسی مستولی شود باید کہ از زیرنا و دان چہل تو گر چہل سنگریزہ بردارد و وقتیکہ قمر زائد النور و مسعود بود و بہر یک یکصد ہ بنویسد و در زیر بالین خود نہد بلکہ دفن کند البتہ جمعیت بہم رساند و اگر بقصد دفع دشمن بر خاک گورستان بخواند و بجائے دشمن بپاشد بزودی دفع دشمن شود **الیا** اگر صد بار بر حریر سفید بنویسد و باخود دارد زبان بدگویان از و کوتاہ شود اگر ہمین عدد بر آلات زرع نقش کند زراعت بسیار شود و از آفت ایمن باشد اگر کسی از چیزے ترسان باشد و بحالت ترس بگوید **کھیعص حمعسق لاحول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم** از آنچہ کہ ترسان بود ایمن گردد و اگر این اسم را بر سفال آب نارسیدہ بنام گریختہ بنویسد و در آتش اندازد البتہ باز آید اسم اینست یا دعیوس و اسم گریختہ را بر روئے دیگر سفال بنویسد و اگر این اسما را بر انگشتان و کف دست کسی کہ گمان دزدی برو باشد بدین ترتیب بنویسد بانگشت ابہام این شکل طلیلیلج و بر انگشت سبابہ این شکل لسیج و بانگشت وسطی این شکل طلیسہ و بر انگشت بنصر این شکل ملطح و بر خنصر این شکل ططلطح و در کف دست نویسد **معاذ اللہ ان ناخذ الا من وجدنا متاعنا عندہ انا اذا لظلمون** اگر او دزد دیدہ باشد انگشتان او ہم لشوند و اگر نام کسی کہ اشتباہ دزدی برو باشد بر کاغذ بنویسند و این اسما **یا افضیلیم یا الجیم**



یا قطیطیم **لاحول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم** بر آن بخوانند و بسوزانند و خاکستر آنرا بدست آنکس بمالد اگر او دزدیدہ باشد در خاکستر نقش نام او مشاہدہ شود و اگر این شکل را ۱۱۱ آ۸ ۷۷ ۱۱ اسے حا در سفر بیان بار خونگذار و از حرق و غرق و سرق ایمن باشد اگر بزرگی از کسے رنجیدہ باشد و بیم آزار از و باشد باید کہ این طلسم را اگر رو باشد بخون کبوتر نر و اگر زن باشد بخون کبوتر مادہ بزعفران و گلاب بر برگ نارنج بنویسد و بمقل ازرق و از روت بخور کنند و در خرقۂ زرد پیچیدہ در موم عروسی گرفتہ در گردن یا بازوی راست خود بندد و از وہ آنشخص بر و عنایت محبت از و بیند طلسم اینست [illegible] یا جل یا جل

مع المحبت فلان بن فلان

## خواص چہارم دربیان علم سیمیا مستزاد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد حمد خالق اکبر و نعت حضرت خیر البشر صلی اللہ علیہ وسلم ای خالق بیگو مستنزبگر بادای احقر العباد یعنی محمد عثمان قیس بنگ کہ این رسالہ علم سیمیا کہ بیان ہا مختصر یک مقدمہ و سہ فصل انتخاب کتب ارباب مانند نوامیس افلاطون و مختصر جالینوس و عشرۂ مقالات طیناس ست

### مقدمہ

در تعریف علم سیمیا

علم سیمیا خیالاتی ست کہ بہ سبب بعضے اعمال تعرف در قوت متخیلہ حاضران کند و مثالات خیالیہ در نظرہای مردم آید کہ آنرا در خارج وجودے نباشد

### فصل اول

در خواص نباتات مستخیلہ

**اسطیطیات لیطوس عنایوس** معنی آن تدبیر قابل بر و حانیات و انکا بن طبائع نامیست و این آبی ست کہ حکما در زمان سابق کتمان این عمل کردہ و بسیار ریاضات نمودہ بغایت عظیم شمردہ اند زیرا کہ ہر کہ باین مطلب مقرون شود و بعد جراتم در فراغ عیش باشد و جمیع مطالب او بانجاح مقرون بود و بتاثیرات و تصرف عظیم و عجایب خلائق واقف باشد چون بطیخ از سائر نباتات اسرع است در امتحان آنچہ تا لطف

مزاجت میکنند ای اگر صفرا از بدن غالب باشد فی الحال سبیل صفرا شود و اگر بلغم باشد به بلغم این
سبب آنست که در طبیعت بطیخ استحاله اعظم ست هرچه در معده یا بداول با و مخالطت و ممازجت کرده
بعدش ازان نقل طبیعت کرده از کیفیتی به کیفیتی و از صورتی بصورت نوعیه دیگر انتقال کند و این از ارکان
جدید متعالیست و اینجا انچه هرمس گفته ذکر بعضی ازان میکنم **حالانوس** آ ولی آن است العقل است زیرا که
طبیخ اکل خود را پلید کند و دل او را بمیراند چنانچه ادراک او از دریافت تصارفات بغایت قاصر و عاجز باشد
و حافظه از و مطلقاً مفقود گردد و بعضی باشند بهائم گردد و درک و عقلشان سه بعد و گرد و **بصفت** آن
بگیرند که حمار مرده در زمین دفن کرده و تخم خربزه و بادام مغز سر خر مالیده در مزروع نمایند و ترتیب کاشتنی نمایند که
سبز گردد هرکه ازین خربزه خورد پلید و بیعقل شود و حس و فطانت از و زائل گردد حتی که از خیر و شر هیچ
در قوم شعور نداشته باشد **بطیخ قلقیانوس** و طلبش بتازی زیاد دکتند عقل فهم باشد **ترکیب** تخم
خربزه را به ترکیب مذکوره حالانوس زرع نمایند اما درینجا تخم خربزه را در کچه انسان زرع باد کردند بهمان طریق
با مغز سر آدمی آمیخته و دیگر رعایت آداب زراعت باتمام نمایند و چون بطیخ بظهور آید اکل آن دوافر الذهن
کثیر الذکا و العقل و الفطانة گردد هرچه شنود و بخود یکبار شنیدن حفظ کند و هرچه توجه و اراده نماید ادراک
آن رسد و در عقل و فهم و ذکاء آن شخص از بادی بسیار بظهور آید حتی معارف آن با مر عظیم و قوی باشد
و جمیع حقائق عالم کون و فساد او را بسهولت تمام حاصل شود و هرچه اکل این بطیخ گمان برد در خواب ببیند
و بعینه چنان بظهور آید **بطیخ کیطیطیا** تفسیر آن تبارزمی مسهل الصفرا باشد **ترکیب** بگیرند غمان لاطیسه
در رطل خشک کرده با خاک و زبل برابر آن و کوبند و در حفره گذارند و در میان آن تخم خربزه و ریزند و بپوشند
چنانچه باید تا بر دو هرکه یکی ازان بطیخ بخورد و صفرای فاسد غلیظ حاد را باتمام دفع کند

## فصل دوم شتر او

در بیان خواص ترکیبات

بگیرد برگ کاهو و آنرا بخون شتر بیالاید و بروغن کاهو چرب کند و بظرف رصاص کرده سر آنرا
محکم بندد و بزیر زبل اسپ دفن کند و بعد یک هفته تبدیل زبل کرده تا وقتیکه جانورے
ازان متولد شود بصورت مارے و سر او بسر شتر مشابه و هر دو چشمان او سیاه و دو بال داشته
باشد پس باید که قدرے از خون فصد شتر مهیا داشته باشد هرگاه آن جانور چشم کشاید فی الفور



قدرے بر چشم و روی او بریزد چنانکه در یک روز و شب تهدید با و آثار خون فصد شتر بر چشم
و روی او ریخته باشد بعد از سه شبانه روز قدری از جگر شتر پیش او اندازد تا بخورد و تا چهار روز از
جگر شتر خوراک او دهد بعد از هفت روز آن جانور بشکل موری شود پس در نیوقت قدری از بول شتر
بر و بریزد فی الفور بیاشامد و ضعیف شود پس بعد از سه ساعت کارد تیز اندرون طرف گردن او زند
و زور کند تا خون او بجوشد و دران ظرف جمع شود و هرکه قدری ازان خون بکفت پا بمالد بر روی آب رود
هرگز غرق نشود و طی الارض نیز حاصل شود و ای راه یک ماه بیکروز طی کند و اگر ازان خون قدرے
بر روی خود مالد کسی او را نه بیند و اگر بر سر مالد و سر برهنه بزیر آسمان بایستد فی الفور ابری پیدا شود
و باران ببارد **ایضاً** بگیرد لوبیا و آنرا بخون حمار بیالاید و در ظرفے کرده و در زیر سرگین حمار دفن کند
و هر روز آن زمین را ببول حمار تر سازد تا مدت سه ماه بعد ازان بیرون آورد و دران ماران سرخ
که هر یکے گزنده و کشنده باشد پیدا شده باشند آن مارها را باحتیاط و خودداری تمام در ظرف
زجاجی کلان کنند که سر آن تنگ باشد و تا یک هفته خون حمار بخورد و آشامد و پس سر آن ظرف را محکم بست
تا سه هفته بگذارد تا همه ماران یکدیگر را بخورند و یکی باقی ماند ملون بانواع الوان و تاجی مثل تاج
خروس و دو بال خرد خواهد داشت و دندانهای او [illegible] شده و او برای خوردن هیچ نباید داد
تا قوت حرکت او را نباشد پس دماغ خود را محکم بندد که رائحه او در دماغ ضرر عظیم میرساند و دستانه
پوست محکم بر دستها باید کشید و آن مار را بزنبوری گرفته از ظرف شیشه بر آورد و بتغاری افگنده
فی الفور کارد تیز بر سرش براند و چنان نکنند که سرش از هم جدا شود که مبادا سر بریده بطپد و
آزاری بصاحب عمل رساند چون بمیرد خون او در عمل کیمیا بمنزله اکسیر است که اگر قدری ازان
بر مس گداخته اندازند طلای خالص شود و سر و گوشت او را باحتیاط نگاه دارند از خواص سر او ست
که هرگاه باران عظیم ببارد و بجانب آسمان سر را نمودار کنند باران موقوف شود و در هر لشکرے
که آن سر باشد همیشه منصور و فیروز مند باشد و هرکه آن سر را بازوی خود ببندد و بر روی آب
رود غرق نشود و بهوا مثل طائران طیران نماید و از چشم مردمان پنهان شود و بازوی هر مریضی که
ببندد فی الفور شفا یابد و اگر از گوشت او بوزن دانگی بخورد کسی دهند فی الفور هلاک شود **ایضاً**
بگیرند [illegible] که هر یک روی آن سبز شده باشد بخون کبوتر بیالایند و در ظرف سروغن دار کرده

بزیر سرگین اسپ دفن کنند پس از چند روز متعفن شده از و صورتی بوجود آید که روی او شبیه
بروی انسان و بدن او مشابه مرغ و زیاده و از هفت روز نزید چون بمیرد او را بموسیائی در مصالی
بیالاید و در لته پیچیده با خود دارد و از خواص او است که دارندهٔ آن ما علی الارض حاصل باشد و جمیع سباع
و بهائم مطیع او شوند بمرتبه که اگر خواهد بر آنها سوار شود و دارندهٔ آن تا چهل روز از طعام مستغنی باشد
و اگر قبل از موت شکم او را چاک کنند آبی که از شکم او بر آید نگاه دارند اگر بسر چوبی بقدر نیم قطره داشته
در گوش بچکانند کلام جنات بشنوند و زبان حیوانات بفهمند **ایضاً** بیارد موش دشتی و او را در
آب باران یا آب انهار که مدام روان باشد مثل نهر گنگ یا مثل غیر آن غوطه اسے پے در پے دهد
تا بمیرد پس خشک ساخته بربع وزن تن او دل یوزنه و دل بلبل سخن گوی که عبارت از شارک
گویند جمیع را خشک کرده کوفته بیخته نگاه دارد هر گاه قدرے از آن در آب یا شربت بخورد هر چه شنود
دیگر دو هرچه بخاطر مردمان بگذرد بدران اطلاع یابد **ایضاً** بگیرد استخوان کرکس و استخوان سیاه و
استخوان آدم جمیع را تا چهل روز در زیر زمین دفن کند بعد از آن بر آورده خشک سازد پس بیارد
استخوان پوسیدهٔ انسان جمیع را کوفته باهم بیامیزد و در پای هر درخت که خواهد بپاشد تمام شاخهای آن درخت
سر بزمین گذارند و این عمل خالی از عجائب و غرائب نیست **ایضاً** بیارد غراب یعنی زاغ سیاه
چندانکه خواهد و او را در آب که بتقاری کرده باشند غوطها دهند تا بمیرد پس بگیرد سنگ سیاهی که یک
موی هم سفید نداشته باشد و در خانهٔ محبوس دارند دیگر روز روز دوم فقط گوشت غرابهای مذکوره بخورش
سگ مذکور دهند و از آن آب که غرابها را در آن غرق کرده سگ را بنوشانند و اگر سگ فریاد کند هرگز
بفریاد او التفات ننمایند تا سه روز روز چهارم بگیرند گربه سیاه که یکموی سفید نداشته باشد و او را در جمیع
غراب در آب تقار غرق کنند تا بمیرد و گوشت گربه مذکور بخورد سگ بدهند و از آن آب گربه را غرق
کرده سگ را بنوشانند تا ششم روز یکی در روز گذشت درین مدت چشمهای سگ منقلب شود
پس بگیرد برگ درخت سوسن و آن درخت ست خرد و برگهای آن خیره برنگ سداب بجهت ساید و
آب از آن برگها بگیرد و بسگ مذکور بخورانند فی الحال بناله در آید و فریاد عظیم کند پس بگیرند دیگ سفال
سر کشاده و سگ را دست و پا بسته بدیگ بیندازند و آب بقدر حاجت بدیگ انداخته و در آن خوب محکم
بند کرده بر دیگدان گذارند و چندان آتش کنند که سگ مذکور و در آب همراه خود پس دیگ را بگشایند و بیارند



و آنچه ته نشین داست در آب انداز ندا اول استخوانی که در آب آید آنرا فی الفور بردارند و علیحده نگاه دارند
و آنچه بعد از آن آید آنرا هم بگیرند و باحتیاط علیحده از استخوان اول نگاه دارند هر گاه خواهد که
باران ببارد آن عظام اول را که بروی آب آمده بصحرا برده بر هوا آویزان کنند فی الحال باران
ببارد و چون خواهد که باران موقوف شود آن عظام را از هوا فرو گرفته بپوشانند باران موقوف شود
و این عمل عجیب غریب ست **ایضاً زرع الساعة** اگر خواهند که تخمے در مجلس بکارند که فی الحال
سبز شود و گل و بار دهد بگیرند تخم شیر هندی یا سه دانه نشدی یا تخم خیار در خون آدمی که از فصد یا
حجامت حاصل شده باشد تر کرده هفت روز در آفتاب بنشنند تا خشک یابد بعد از آن بردارند و هفت
روز دیگر در سایه خشک کنند پس در کرباس نو پیچیده نگاه دارند و قدرے از آن گل که بر قطعه نهفته
بوقت نشیاری پیچیده بهم سایند و نگاه دارند هرگاه که حاجت افتد قدری از آن خاک در کاسه سفال
بریزد و چند دانه را در آن خاک نهان کند و قدری آب گرم در آن ریزد و روی کاسه از کرباس بپوشد
بعد از ساعتی درخت سبز شود و برگ و شاخ و گل و میوه دهد و موجب حیرت و استعجاب انجمن گردد
**ایضاً** بگیرند دل بوم و در لته پیچیده بر سینه کسی که در خواب باشد بنهند هرچه از و سوال کنند آنچه در
دل او باشد بعالم خواب همه صاف صاف بگوید هیچ سخن مخفی و پنهان ندارد **ایضاً** بگیرند قدرے
پیه گرگ بر کف دست مالیده دست را بر دهان خفته گذارند هرچه از و سوال کنند جواب بگوید **ایضاً** بگیرند
زبان چرخ خکاری در لته پیچیده بر سینه خفته بنهند آنچه از و سوال کنند جواب آن یک یک بگوید **ایضاً**
بگیرند هدهد را و او را در قفس کرده تا بست روز حب السوس بوی خورانند و بجای آب گلاب دهد
و بعد بست روز این طلسم را بر کاره نویسد و فتیله قرنفل بطالع صاحب عمل باشد طلسم اینست
[illegible] بالفتیل المحروق لما ریده و بعد آن ساخت از آن
کارد هدهد مذکور را ذبح کنند و چنان احتیاط نماید که یک قطره خون او بر زمین نیفتد جلد را بطرفی بگیرند و
دل او را از میان دو کتف او بر آورده مع تاج او و تمام اجزا و سر بر طول که برنب وقت و راس
و دل و جان بحفاظت نگاه دارد و شکم او از فضلات پاک کرده بهبیزد و تمام گوشت و شوربای آنچه
مگر احتیاط باید که هیچ استخوان او از استخوانها شکسته نشود همه درست و سالم باشد پس تمام استخوانها او
طاس پر آب فگنند از آن استخوانها یکے بزرگ بروی آب آید آنرا جدا نگاه دارد و دوئی بزرگ نیست و طاب

ایستد آنرا طلحه و وارد و یکی بزرگ در ته آب نشیند آنرا طلحه نگاه دارد و دیگر استخوانهای خورد را
با دل و تاج و پر او در یک شیشه آتشی یا ظرف سفالین نهاده و سرش از گل حکمت بند کرده با آتش بسوزانند
تا همه استخوانها مع پر او سوخته خاکستر شوند خواص این خاکستر در بیان خاکستر مذکور خواهد شد اکنون
بیان هر سه استخوانهای مذکور نماییم بدانکه استخوانیکه بالای آب آمد طبع او ناری ست و تصرف او
در نار شود و نام آن سجون و آن چنانست که آتش افروخته کند و بر استخوان این خاتم  این
اسم کیعلصوشیا بنویسد و چهل و دو بار همین اسم بخوانند و از کوکب که صاحب ساعت باشد مدد طلبد
و گوید یا سجون خذ على العيون و بگوید که در آتش پس همه حاضران انجمن ببینند که او در آتش
سوزان رفت و حال آنکه او با ایشان نشسته است و آن استخوان که بوسط آب ماند طبع او
هوائی ست و تصرف او در هوا شود و نام آن نوقیون آن چنان ست که بر استخوان این خاتم
 و این اسم لوسجطنیشیا بنویسد و چهل بار اسم مذکور بخوانند و از صاحب ساعت
طلب مدد کنند و رسن یا چوبی بر هوا اندازد و بگوید یا نوقیون خذ على العيون و گوید اینک رفتم
پس همه حاضران مجلس ببینند که او بر هوا بر آن چوب یا رسن سوار شده میرود و در حقیقت او با ایشان
نشسته است و آن استخوانی که زیر آب نشسته طبع خاکی دارد و تصرف او بر جمیع ارضیات شود و
نام آن شمعون ست بر آن استخوان این خاتم  و این اسم علکصطیتشیا بنویسد و در
طاسی که از مس یا برنج یا چینی یکی از ظروف و سفالیات باشد بدارد و پنجاه بار اسم مذکور را بخوانند و
از صاحب ساعت مدد طلبد و گوید یا شمعون خذ على العيون و بخواندن اسم مذکور مشغول
باشد فی الحال آن طاس از نظرهای اهل انجمن غائب شود و در حقیقت غائب نیست مگر از نظرها
پنهان باشد و هرگاه استخوان از آن طاس بردارد باز ظاهر شود

**اکنون بیان رماد مذکوره کنم** یعنی خاکستریکه از استخوان و پر او سوخته بهم حاصل شد
خواص او قلب ماهیت انسان ست بصورت دیگر صفت آن بگیرند حب الخروع و حب الآس و
حب [illegible] و حب [illegible] الاحمر کدام [illegible] و هر یکی را جدا جدا بکوبد تا مثل غبار باریک شود و با هم بیامیزد
و بوزن از آن رماد یعنی استخوان سوخته [illegible] تمیز کرده حبها سازد
هر یک حب بقدر دو دانگ پس از آن [illegible] آدم و گلاب حل ساخته از آن طلسم



[illegible] ۱۹۷۷۰۱ و این اسم را علیکطشیا برکاغذی نوشته این اسم را پنجاه بار بخوانند پس
کسی را از حاضران مجلس طلبیده آن کاغذ را بدست وی دهد و یکی از آن حبوب را بزیر دامن او
بخور کند یعنی بر سر آتش گذارد و بگوید که این در نظرهای اهل انجمن اسپ یا گاو یا شتر یا خر یا گربه یا
سگ شود یا نام هر جانوریکه از وحش و طیر باشد بگیرد و بقدرت الهی آن کس بصورت همان جانور در
نظرهای مردمان نمایان شود و هرگاه از دستش آن کاغذ را بگیرند و آن بخور دور کنند بصورت اصلی
خود باز آید **ایضاً عمل کجاور و مسافر** بگیرند دو مرغ یکی احمر و یکی ابیض یعنی یک سرخ و یکی سپید
و بر دو رنگ با اول این حروف بنویسند ب س م [illegible]
ح د ال ل ه بعد از آن برنگ سرخ این اسم بنویسد [illegible] و برنگ سفید
این شکل بنویسد [illegible] پس بگیرند دو مرغ یکی نر و یکی ماده طلسم اول را برنگ
سرخ پیچیده در دهن نر گذارند و دهن و جمله منافذ او را با بریشم سرخ بدوزند و طلسم دوم را برنگ سفید
پیچیده بدهن ماده گذارند و منافذ او را هم با بریشم سفید بدوزند و در مغاکی که بقدر یک گز عمیق باشد
جدا جدا دفن کنند و بعد هفت روز بیرون کنند هر دو یکجا جمع شده باشند پس آنکه بیکی دیگر پیوسته آن
مسافر ست و آنکه با وی پیوسته آن کجاور ست پس مسافر را ذبح کنند و کجاور را نگاه دارد که مسافر را هر جا که
خرج کرده باشد بجای ساعت نزد کجاور میآید و این عمل در شریعت حرام ست هرگز گرد این کار نباید گردید
که موجب وبال دنیا و نکال آخرت ست **ایضاً در منع اشتهای طعام** بگیرند جگر خر و با آتش کباب
کنند و بوزن آن بادام مقشر و شکر طبرزد را هم بکوبند و بسایه خشک کنند و حبوب بوزن دو دانگ
تیار ساخته نگاه دارند بعد از تنقیه و استعمال مسهلات که معده و بدن از اخلاط فاسده پاک باشد
یک حب تناول کنند تا یک هفته محتاج طعام نشوند **ایضاً** بگیرند بادام مقشر و یک شب در شیر تازه گاو یا
گاومیش تر دارند و صباح از شیر برآورده به آفتاب خشک کنند باز شب دیگر تر کنند و صبح
به آفتاب خشک کنند بعد از آن بگیرند بوزن آن دانه تره و آن [illegible] کرده و بروغن بنفشه یا بادام یا
روغن جوز بیامیزند و نگاه دارند و بعد از تنقیه بقدر یک جوز بخورند تا بیست روز محتاج طعام نشوند یعنی آثار گرسنگی
معلوم نشود **ایضاً** بگیرند جگر آهو بره یا بره گوسفند هر چه میسر آید عروق از وی جدا کنند و پاک و صاف
کرده نگاه دارند [illegible] دو سه روز خوب بسایند بعد از آن ده درم زعفران و اندکی مشک و نیم دانگ

کافور آن آمیخته و کوفته در سایه خشک کنند و هرگاه خشک شود باریک ساخته بطور سفوف کرده نگاه دارند و بعد تنقیه بقدر دو دانگ بخورند تا ده روز هرگز محتاج غذا نشوند و اگر این قسم ادویات بغیر تنقیه و استعمال مسهلات استعمال کنند اندیشهٔ حدوث امراض صعب و هلاک است هرگز بغیر تنقیه استعمال نباید کرد و که سم هلاک است **ایضاً** بگیرند جگر و زبان بز یا گوسپند و بادام مقشر و مغز جوز و مغز فندق و پسته و آرد سپید و نان خشک کثیرا جمله را کوفته باریک ساخته با روغن بادام یا روغن بنفشه حبها بقدر یک مثقال بسازند و بسایه خشک کرده نگاه دارند هرگاه یک حب بخورند تا یک ماه محتاج طعام نشوند اما اول تنقیه شرط است والا بیم هلاک است **ایضاً در منع تشنگی که محتاج آب نشوند** بگیرند زیره کرمانی و تاب بجوشانند پس خشک کرده و کوفته با عسل کف گرفته بیامیزند و بقدر جوز بوا تناول کنند که تا هفت روز محتاج آب نشوند **ایضاً منع خواب** بگیرند چرک گوشت سگ تازی با زنبق و روغن آمیخته در لته بسته بر بازوی چپ بندند هرگز خواب نیاید تا وقتیکه در بازو بسته باشد **ایضاً** بوم را بدست آورده بکشند و بعد کشتن یک چشم او باز می ماند آن را گرفته در لته بسته گردن بیاویزند تا وقتیکه بگردن آویخته باشد هرگز خواب نبرد

## فصل سوم

### از افادات هرمس در بیان خواص حیوانات

**بشنو** از دماغ انسان یک مثقال وزن بگیرند و در پیاله کوچک گرم کرده و بول آدمی چهار مثقال دران پیاله بریزند و برهم زنند تا بول با آن دماغ مخلوط شده منعقد گردد و دو قارورہ کنند و وقتیکه اراده جمع میان متفرقین و تالیف میان قبا غضین یا عطف قلوب مرا و اکابر و اصاغر نمایند باید که طعام شیرین بپزند و چون در ظرف کنند مقدار دانگی ازان ترکیب درین طعام کرده بخورانند شرح و دست شود و بغض به محبت بدل گردد و الا وقت امتزاج این ترکیب در طعام گوید فتی عطفت قلب فلان بن فلانه آن طعام در شکمش قرار گیرد و خورد انگاه و نتواند داشت تا آن شخص نزد او اظهار محبت و آثار بیقراری بطور نیاز رستے که صبر در فراق برو بغایت دشوار باشد **ایضاً برائے عداوت** اگر برعکس بالاراده تفریق محبتین و قطع تالیف متواصلین نمایند القاء عداوت مابین ایشان بخشیتے خود که تسکین هیجان آن محال باشد **ترکیب** بگیرند مغز آدمی دو مثقال و در طنجیر بگدازند و وزن دو دانگ ازعرق آدمی در میان آن



مغز انداز ند چون بگداز د و مخلوط شود در قارورہ کرده نگاه دارند وقتیکه خواهش حرکت سلسله عداوت میان دو کس یا محبت افتد طعامی پخته دانگی ازمرکب مذکور دران آمیخته بهر دو بخورانند بقدرت الله تعالی میان آن دو تن نوعی عداوت گردد که تسکین هیجان آن بهیچ وجه صورت پذیر نباشد

## عمل صورت سطوت و هیبت صاحب خود

بگیرند دماغ آدمی یکمثقال و در طنجیری کنند چون گرم شود مقدار دو مثقال خون آدمی که بفصد یا جراحت برآمده باشد بآن مخلوط کرده حرکت دهند تا نیک آمیخته شود از آتش بردارند و سرد کنند تا منعقد گردد آنگاه در قارورہ کرده حفظ کنند اگر دانگی ازین ترکیب در طعامی کرده بخورند هرکه در و نظر افگند در کمال هیبت و شوکت در نظرش در آید چنانچه از دیدن آن شخص خوفی و دهشتی در دل ناظرین پدید آید اگر فرضاً پادشاه ذی شوکت و سطوت در آید در نظرش بسیار هیبت نماید که از و اندیشه مند و خائف باشد

## عمل محبت و عطف قلوب

بگیرد کبریت اصفر یک مثقال و در چراغدان حدیدی کرده و زیرش آتش افروزند تا بگدازد و نگاه دارند تا مشتعل نشود و بعد گداخته یک مثقال مغز سر آدمی دران انداخته ترک کنند تا آب شود و بعدش برداشته سرد کرده در شیشه نگاه دارند اگر کسی خواهد که از ملکے کام روا گردد یا از زنی تمتع بردارد باید که ازین ترکیب در جیب خود یا در کف دست خود نگاه داشته خود را بآن ملک یا آن زن نماید یا بسر برد که خدمت او حاضر شود و الیه خود را بآن نماید و روبروی آن پادشاه و الامی عظیم که هرگز بشش بزرگ میذول دارد که هرگز شیوهٔ آن نبود و همت میراث آن کشور را در نظرش آورده باشد عجیب غریب حالت طاری گردد که چاره نا چار خود را بآن رسانیده کامی از و در یابد فائده دیگر آنکه هرگاه مقدار دو مثقال زیبق بآن ملحق کرده در پیاله بآتش نرم گذارده حرکت دهند تا مخلوط شود و منعقد گردیده سم قاتل گردد هرکه مقدار دانگی در شراب یا طعام مخلوط کرده بخوراند بعلت تشنج هلاک گردیده بزودی بمیرد

## تریاق دافع این سم

وزن دانگے ازین سم با وقیه خون آدمی دو دانگے ماء آهو گداخته تناول کنند مضرت این سم دفع کنند و همچنین فائده عجیب دیگر آنکه دانگے از پیه آدمی را گداخته بسوراخ بینی و کف پاے و دست خود بزنند چرب نمود و این پیه را بآن سم خلط کنند و ازین خلط مقدار دانگے در ظرف کرده چهار قطره روغن کنجد دران آمیخته در خیمه و کگذاشته خوب گداز ند بعد از ذوب در هم مخلوط سازند

همچنین در هر گوشی دو دو قطره ازین بچکانند بقدرت الله تعالی جسم آن میت متعفن نشود و
کرم نیفتد و اصلا تغیر و تبدل در بدن او راه نیابد و مدام با رونق تمام بماند و فتیله تنگ آبی یا
شوره یا نمک شش برو باشد که هر یک ازینها سبب افتادن گوشت میت و متعفن شدن اوست
همچنین در **علاج مجنون** روغن جوز مثقالے و ازین خلط وزن دانگی را باهم آمیخته گداخته
در سوراخهاے بینی دیوانه بچکانند هرچند مجنونے باشد که اطبا از علاج آن عاجز شده باشند
باذن الله تعالی رفع آن جنون شود نجات یابد

**و همچنین این خلط دوای خاص مجذوم ست** باید که ازین خلط دانگی بگیرند و یا دو مثقال
روغن گاو در ظرف پاکے کرده بالای آتش گذارند چون گداخته شود دانگی دیگر ازین خلط در آن انداخته حرکت
دهند بعد از خلط و گداختن در بینی مجذوم بچکانند باذن الله تعالی زود آن مجذوم بصلاح آید اگرچه لوم
بدن او متعفن باشد و گوشت هاے متعفنه را دفع کرده گوشت تازه تازه برویاند ایضا از خواص عجیبه و
منافع غریبه این خلط آنست که چون چهار مثقال شنگرف در ظرفے کرده بر آتش گذارند تا گرم شود پس
مقدار دو دانگ ازین خلط با و ملحق کرده حرکت دهند تا خوب مخلوط و مجذوب و ممزوج گردد و این مجموع را
در هر دو گوش فرس بچکانند آن فرس را اصلا و حارث و متعفن و میمون و مجسته گردد و در هر لشکر که این
فرس باشد البته فتح و ظفر قرین آن لشکر بود و اگر احیانا در ان لشکر آثار مغلوبیت مشاهده نماید و دشمن
قوی بود و شکست از جانب همین لشکر باشد آن فرس در ان معرکه بل در حین ترتیب صفوف
قتال نزدیک صف نیاید و اطاعت و انقیاد راکب خود نکند و میل در انهزام و گریز نماید و اگر ظفر
از جانب لشکر او باشد صیحه بسیار کند و پیشتر از همه در میان آید و راکب خود را گلگون کرده بطرف
میدان میل کند و نزاع بر تقدم بر همه جوید بقدرت الله تعالی

| | | |
|---|---|---|
| | **افادات هرمس**<br>در فواید خفاش | |

و فتیله قمر با منازل نور و زاید السیر و العرض باشد و عرض آن شمالی بود و متصل بمشتری و مستقیم
ظاهر بود باید که وزن دو دانگے از دماغ خفاش را در ظرفے انداخته بگدازند و مقدار دو حبه کافور
در ان ملحق کرده یک صلایه نموده در چشم صاحب جل یا صاحب غشاوه کنند باذن الله تعالی زین امراض



نجات یابد و اگر مقدمه نزول آب خواه آب سیاه خواه آب مروارید باشد از کشیدن این دارو شفای عاجل یابد

| | | |
|---|---|---|
| | **قواعد بوم و سام و خنزیر**<br>که بعضے را اکثیر حب و بعضے را اکثیر بغض است | |

**حب** بگیرند دماغ بوم وزن دانگے و مقدار دو حبه زهره خنزیر در ان گداخته با طعام مخلوط
کرده بخوردن کسے دهد که در محبت کامل شدید قویست

**عداوت** زهره بوم یکدانگ را در ظرفے کرده وزن دو حبه زهره خنزیر برو اضافه کرده بگدازند
و بعد از ان در طعام شخصے که مستدعی عداوت او باشد داخل کنند در عداوت عمل شدید است
و بسیار خوردن گوشت بوم موجب دفع مرض استسقا و سل است

| | | |
|---|---|---|
| | **معالجه مجنون** | |

دماغ بوم یکدانگ در مقدار یکدانگ کافور بگدازند و وزن دانگے خون خراب و وزن دو حبه
ازین خلط باشد قطره آب شاهسفرم در بینی مجنون که از معالجه او مایوس باشند بچکانند فی الحال
باذن الله تعالی ازاله جنون شود

**عداوت** وزن دانگے خون خوک در ظرفے کرده مقدار دو حبه زهره خنزیر اضافه آن نموده
داخل طعام بنیت عداوت بخورد کسی دهند آن شخص بجوش دشمن دوست خود گردد که شرح راست نیاید

| | | |
|---|---|---|
| | **حفظ شهوت** | |

مغز سر خنزیر مقدار دانگے گرفته در ظرفے بگدازند و قطره از خون خنزیر برو افزایند در عمل عقد
شهوت عجیب و غریب است

| | | |
|---|---|---|
| | **علاج قروح انسان و دواب** | |

یکمثقال پیه خوک بگدازند و یکدانگ استخوان خنزیر نرم صلایه نموده در ان افگنند و چهار مثقال
روغن گاو اضافه آن کرده بآتش نرم بگدازند و هنگام اختلاط خوب بردارند اگر بر دبر دابه گذارند
فی الحال از قروح بری شود و اگر بقرحه قدیمه انسان گذارند زود بصلاح آید و اگر بقرحه پشت دابه
گذارند زود خوب شود و دیگر پشت آن دابه ریش نشود
**عداوت** دماغ کلب اسود دو دانگ و دو حبه دماغ غراب برو اضافه کرده هنگام اندختن لقمش در

عداوت عمل عجیب کند فائده دیگر خون سگ سیاه با اشتعال افتیمون سحوق خورد شارب اواز تاثیر روحانیات مصون ماند ایضاً اگر گوشت کلب سیاه با نمک در امراض ام الصبیان جدید وقدیم خورند نجات دهد و رفع آن مرض کند

## خواص گربه سیاه

اینا بگربه وزن دانگی سحوق کرده در طعام آمیخته بخوراند در عداوت عجیب العمل ست ایضاً ... را که هرگز بار نگیرد جگر گربه سیاه بریان شوده بخوراند باذن الله تعالی بار گیرد ایضاً سپرز گربه سیاه را اگر خشک کرده بر مستحاضه بندد خون او منقطع شود ایضاً سپرز گربه سیاه را با نمک افتیمون خوراند از شقیقه و صداع و ام الصبیان ایمن باشد ایضاً حدقه وی را هر که خشک کرده نزد خود دارد از هر کسی که حاجت خواهد باجابت مقرون شود ایضاً هر که خون وی را مقدار اوقیه یا وزن یکدانگ مایه خرگوش بخورد نظر بر زنی که افکند طالب و شیدهٔ خود را او رساند

## خواص پنجم مستزاد در بیان علم سیمیا

بعد حمد خدا و نعت سید محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بشنوکه ماخذ این رساله علم سیمیا سے بہ پنجه قضا بتحبه طبع خادم شائقان محمد عثمان عفی عنه که مشتمل بر یک مقدمه و دو فصل است کتب معتبره این فن مثل شامین و سرکتوم و رسائل ہلالیه و غیره آنست

## مقدمه
### در تعریف علم سیمیا

بدانکه علم سیمیا مراد است از علم تسخیرات و آن سخر ساختن قوای سیارگان و ملائکه گرد انیدن جنات است بار تکاب ریاضات و مداومت عزائم و دعوات و این علم نهایت شریف است و تا وقتیکه اوستاد کامل بهم نرسد هرگز بارتکاب چنین اعمال مبادرت ننماید که بیم و خطر جانست و چون علم این اعمال بغیر اوستاد بیکار لهذا اختصار را درین باب اولی انگاشتم

## فصل اول
### در تسخیر ملائک

بروز پنجشنبه اول ماه بعد از نماز صبح غسل کند و در مکان پاک و مطهر در آید و هزار بار سوره قل هو الله



احد بخواند و همچنین بعد از نماز پیشین هزار بار و بعد از نماز عصر هزار بار و بعد از نماز مغرب هزار بار و بعد از نماز خفتن هزار بار و در نصف شب هزار بار و بعد از فراغ از آن دو رکعت نماز بگذارد و تا چهار روز بدین ترتیب بخواند که مجموع هشتاد و چهار هزار شود و در روز پنجشنبه سوم پانزده هزار بار بخواند و بعد از آن هزار بار این دعا بخواند یَا حَنَّانُ اَنْتَ الَّذِیْ وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَةً وَّعِلْمًا و صد نوبت این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ اَنْ تُسَخِّرَ لِیْ خُدَّامَ هٰذِهِ السُّوْرَةِ الشَّرِیْفَةِ بِحَقِّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ چون از خواندن دعا فارغ شود دیوار بشگافد و فرشته بیرون آید و گوید السلام علیک ای بندهٔ صالح بیان من و تو بر آمدی شد بعد از ین پے هر چیز مرده و غیبت مردم مگو و هر پنجشنبه قبور مسلمانان را زیارت بکن و سورهٔ اخلاص بخوان و گوید نام من عبدالله است چون قل هو الله بخوانی حاضر شوم و رزاق العالمین سکه مطلب بر سانم و باز آورم و دیگرے بیاید و گوید نام من عبدالاحد است چون قل هو الله بخوانی بیایم و برائے تو روزی حلال بیاورم و هر چیزهاے مخفی ترا مطلع گردانم و سوم بیاید و گوید نام من عبدالصمد است چون قل هو الله احد بخوانی زود حاضر شوم و ترا کیمیا بیاموزانم و به هر کار یکه اراده فرمائی سرانجام دهم همچنین عهد و پیمان کنند و رخصت شوند باید که در ایام دعوت جامه سفید بپوشد و نان جو بی نمک و دانه انگور سیاه و مغز بادام خورده هر صباح عود در آتش نهد بتوفیق خدا زود بمقصود رسد و طریق تسخیرات سبعه سیاره و جنات دشوارتر است و خوف های عظیم و هولهاے هوش ربا و جانکاه دران واقع میشود لهذا از بیان آن درگذشتم

## فصل دوم
### تدبیر تسخیر سباع و بهائم

بگیرد زبان گربه سیاه و در کفش یا موزه مابین دو چرم نهد بطریقیکه زبان مذکور درمیان دو چرم در کفش محفوظ باشد و آن کفش در پا کرده بصحرا رود تمام سباع و بهائم مسخر و مطیع او باشد ایضاً اگر خواهد که هیچ سگی بر وی بانگ نزند و جمیع درندگان از وی خائف باشند بگیرد زبان سگ سیاه و بدستور مذکور در زیر کفش یا موزه نهد همه تابع او شوند هیچ کا قصد آزار و اذیت او نکنند فقط

## خاتمہ در اظہار مدعا

نقلا و مترجمون کتاب ہذا اسمی بذخیرۂ اسکندر ان گویند عبارتیکہ آخر کتاب ذیل مذکور

باتمیم انزدبان اسکندر فیلقوس یونانی نیست

بشنو ای مطلع برین کتاب تحقیق غرض اینملک ارض اگر ساعد تو شود بہرہ و نصیب روزی گردآید و بخت یاری کند و انگذارد تراحرمان و نا امیدی و یاس از سی باز ندارد و لیس اگر ہدایت یافتی و ازین ذخیرۂ مراد چیدی ملک روی زمین برنج و لخواہ تو شود و مطالب و مقاصد تو تزیین گردد و بہرہ عظیم بر دارد باید کہ بعد از غرض این مطالب اعلیٰ و مقاصد اقصیٰ شکر صانع علیم گوئی و در صیانت این آیادی خلائق کمال اجتہاد و بس تمام واز نظرات ایشان اجتناب کنی زیرا کہ حق این علوم بغایت قلیل ست و طالب آن کثیر بنابرین ما امر فرمودیم باخفا و اخفاء آن چنانکہ تو دیدی کہ اوراد صندوق ذہبی مخفی کردیم و در دیری چنانکہ صنعتش شنیدی و وصیت نمودیم بس باید کہ شکر ما بجاآری و در حفظ آن مساعی جمیلہ بتقدیم رسانی چہ نگاہداشت تو این کتاب را بکلیہ موافقت آداب ماست و قبول عہد ما تا نتائج آن بتو راجع شود زیرا کہ ما مرتفع و منتقل شدیم از عالم استحالہ و تغیر کہ عالم عناصر ست بعالم بقا و تنویر کہ عالم ارواح ست الیس را بجلی و سرمدی نیاشند بلکہ غرض ما این ست کہ آداب نگاہداشتن و محافظت این کتاب را بدانی و نا مستحق را بر اسرار آن اطلاع ندہی چہ اشتراک در اطلاع این کتاب موجب اختلال عظیم و فساد جسیم ست واللہ اعلم بالصواب

## خاتمۃ الطبع از کارپردازان مطبع

پس از نخاطر ازی یزدان متعال عقدہ کشایان فنون نیرنگیا تریعنی کیمیا و سیمیا و ریمیا و لیمیا بشارت نامہ بادکہ در ینولا مجموعہ نادر الوجود کہ بجواہر خمسہ کہ معروف بطلسم اسکندر ذو القرنین ست تاکہ این سالک گنج شاہ گنج علوم بود لہذا مترجم مولوی غلام محمد عثمان خان تخلص بجمیع نامش جواہر خمسہ معروف بطلسم اسکندر ذو القرنین شاد مند دین زمان فرحت توامان برشادی بخواہش طالبان ذوفنون این مجموعہ نادر الوجود در مطبع نامی گرامی و مشہور نزدیک و دور منشی نولکشور بسر پرستی عالیجناب معلی القاب رائے بہادر منشی پراگ نرائن صاحب مالک مطبع بہزاران ہزار خوش اسلوبی با ہشتم ماہ مارچ ۱۹۱۳ء بزیور انطباع آراستہ شد خدا او ندعالم مقبول جہان گرداند



| نام کتاب | قیمت |
|---|---|
| مطلع العجائب ترجمہ معلومات الآفاق و غرائب المخلوقات کا مذکور مترجمہ مولوی مہدی علیخان - کاغذ سفید دو قسم (۱) باتصویر رنگین - | عا/ب |
| (۲) بغیر رنگ - | عہ/ب |
| ترجمہ مطلع العلوم و مجمع الفنون مترجمہ منشی زین العابدین خانصاحب مرادآبادی یہ عمدہ کتاب دو جلدوں میں یکجائی ہو بیٹھے جلد اول میں فنون مرکبات و مفردات ضرب الامثال نکات پسندیدہ اقوال حکما لطائف و ظرائف سیر و تاریخ اخلاق معانی بیان موسیقی کا بیان ہو اور (۲) جلد میں تمام علوم آلہیات و فلسفیات کا ذکر ہے - | ے/ب |
| رسالہ معلم العقل مصنفہ مولوی محمد عبد الحامد صاحب بہادر ڈپٹی کلکٹر بندوبست اناؤ مصنف تحفۃ العروس - | سہ/ب |
| عقل و شعور مصنفہ مولوی سید نظام الدین جس میں لڑکیوں و لڑکوں مردوں و عورتوں کی تعلیم کے لیے بوجہ دلبستگی افسانہ کے | |

| نام کتاب | قیمت |
|---|---|
| پیرایہ میں نصائح حکیمانہ و تدابیر مدبرانہ بیان کیے گئے کتاب اسم باسمی قابل پڑھنے کے ہو اور جب تک پوری نہ پڑھ لو چھوڑنے کو جی نہ چاہے - | عا/ب |
| دائرۂ علم حصہ اول - چند معلومات میں - | ۱/ |
| باغ اعجاز جواہر - باتصویر بیان اسرار انگریزی تماشا وغیرہ از منشی جواہر لال صاحب اسمیں بہت سے ہندوستانی و انگریزی تماشے اور شعبدے مع ترکیب درج ہیں - کاغذ سفید ولایتی - | ۱۳/ب |
| حرز سلیمانی - یہ نقش آخری ہو اعمال و نقوش مجرب ہر قسم میں مولفہ خواجہ محمد اشرف علی صاحب - | ۱۰ |
| طلسم عجائب - ہر قسم کے نقوش و نیرنجات و عجائب المخلوقات کا حال مع نقشہ و یرانہ مولوی احمد علی - | ۲/ |
| کلید سخن یعنی شرح انٹرنس کورس جو فن شاعری و تاریخ گوئی و لغات کی تحقیقات و تاریخوں کے انتخاب | |

# AL-HAMD DAWAKHANA

| نام کتاب | قیمت | نام کتاب | قیمت |
| --- | --- | --- | --- |
| وعجائب حالات ومحاورات سے | | رسالہ معجزات انسانی بقاعدہ | |
| ایک عمدہ مجموعہ علمی ہوگیا ہے۔ | ۳ر | طلاقت مقناطیسی انگریزی سے ترجمہ | |
| ردالاباطیل۔ قوت واہمہ یعنے جو | | ازمیرا مداد حسین صاحب۔ | ۴ر |
| خیال شگون وغیرہ ہوتے ہیں اُنکے | | رسالہ جوہر جلاے برقی۔ حصہ | |
| ازالہ کے دلائل۔ | ۳ر | اول بیان طمع سازی وتراکیب گلٹ | |
| اندرجال۔ جنتر ومنتر ہر قسم کے از | | وغیرہ مصنفہ بابو جواہر لال۔ | ۳ر |
| منشی سوامی دیال خلف رده نگری۔ | ۴ر | منظر چاند صورت ریاست بلرامپور | |
| نافع الخلائق۔ ہر قسم کے اعمال و | | کے ہاتھی کے حالات | ۸ر |
| نقوش از حاجی محمد دردار خان | | جادو پرکاش یعنی تیسری کتاب | |
| جاگیردار رلج کروی۔ | [illegible] | جادو کے تماشے کی ازمنشی غلام نبی | |
| عقل وذہانت کی میزان | ۳ر پ | در باب شعبدہ بازی۔ | ۳ر |
| عجائب المعلومات | ۲ر | دریاے طلسم۔ ازمنشی رام پرشاد | |
| مسدس حالی | ۳ر ۶ پائی | تخلص عامل غیر مطبع۔ | ۹ پائی |
| فال خیال فالنامہ اردو نظم | ۶ پائی | منظر المضامین۔ جسمیں آلات | |
| سرود غیبی | ۳ر ۹ پائی | برقی و دیگر عمدہ صنائع مرقوم ہیں | |
| برآرندہ حاجات | ۲ر | قابل دید ہو مولفہ مولوی منظہر الحق | |
| عقد ثریا | ۳ر ۹ پائی | صاحب دہلوی۔ | ۵ر |
| رسالہ قیافہ نظم | ۶ پائی | گورکھ دھندہ حاسبی بنگار نامہ | |
| سقہ جواہر | ۶ پائی | معہ از سید سراج الحسن۔ | ۳ر |
| تاثیر الانظار۔ خلاصہ طلسم فرنگ | ۳ر ۶ پائی | گلشن فال۔ فال نامہ منظوم | |
| طلسم روحانی۔ تعبیر نامہ خواب | | از خواجہ علی تخلص بہ ظفر۔ | ۱ر |
| از مولوی حسین احمد۔ | ۳ر | | |





# حکیم حاجی علی ضیاء صابری

- فاضل طب والجراحت • رجسٹرڈ نیشنل کونسل فار طب حکومت پاکستان
- فاضل قانون نظریہ مفرد اعضاء • سابقہ فزیشن قرشی ہیلتھ سروس لاہور

0301-6914588

## الحمد دواخانہ

386۔ فاطمہ جناح روڈ تلیانوالہ محلہ ساہیوال

الحمد